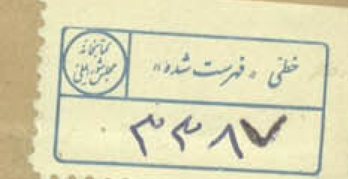
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب ۵۸۷۹۶
۲۷۴۲
کتاب منبع الحیوة
مؤلف محمد محسن بن مرتضی مرحوم
موضوع
شماره قفسه ۴۲۴۶
۳۳۸۷


خطی «فهرست شده»
۳۳۸۷



کتاب مسیح الحیوة در طب
مؤلف محمد مهدی بن شاه کرم

واطاعت ایشان چون سنت مؤکده موجب تندرستی دنیا و عقبا
و چون امور طبیعیه جامع معنی و حاوی شفا است صلوات الله علیهم اجمعین
لابعد چنین گوید حقیر بی بضاعت و کم نام و گم گشته دیار سرگردانی و
مبتلای بمرض هیچ ندانی الواثق بالله الغنی ابن شاه کرم محمد مهدی عفی الله
عنهما که چون جمعی از یاران جانی و مشفقان کرام از این حقیر خواهش نمودند
که نسخه در علم طب علمیه و عملیه بلفظ فارسی مختصر العبارات و جامع که هر کرا
فهمیدن آن آسان باشد نوشته شود لهذا این حقیر با عدم استطاعت
و بضاعت درین صناعت و تشویش حال و ابتلای بانواع رنج
و ملال شروع در نوشتن این نسخه نموده توقع و رقی چند نموده بروز جمعه
شایند فرد اگر عدم بیزیری بیت برم زکه مشهور است المامور معذور ماول
از ناظرین آنکه بعین صلاح ملاحظه فرموده بر غلطی که لازمه طبع انسان
خصوصا متخیل این نادان است در اصلاح آن کوشیده از ناسازکاری
روزگار و برخوردگی کار بار دانسته و دیباچه را آفرین ساخت بنام و القاب
خجسته فرجام غصن ثمر صف شایسته نگین دیر خاقانی نام چاکران ائمه
اثنی عشر حافظ ملت پیغامبر خیر البشر خان ابن خان ابن خان المؤید من
الملک المنان جعفر قلیخان شاملو ایشیک آقاسی باشی خلد الله ملکه و ابد آجر لته

وطول عمره ونصر اعوانه وانصاره وضاعف اقتداره بحق محمد سید
السادات ومنبع السعادات واین نسخه را نذر درگاه عرش اشتباه ساخته
اگرچه این مختصر لایق آنچنان درگاهی نباشد لاکن چون آن درگاه درگه
نومیدی نیست وگاهی را بخرمنی وخاری را بگلشنی وذره را بمهری ودری را
بحر نی قبول میکنند امید که قبول افتد **فرد** پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است
ولیکن هنر است از موری امید که حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء حکمت
ونسخه کامل الصناعه قدرت بموجب خلق لکل داء دواء خستگان بستر
ناکامی را بمقتضای واذا مرضت فهو یشفین وفحوای ویشف صدور
قوم مومنین شفاء عاجل وصحت کامل نصیب گرداند بحق محمد وآله واین
نسخه را مسمی نمودم بمنبع الحیوة ومشتمل است بر مقدمه وشش منبع وخاتمه
مقدمه در بیان شرافت علم طب بدانکه علم طب بعد از علم الهی از
چند جهت اشرف علوم است **اول** از جهت موضوع که آن بدن انسان است
واشرف مخلوقات عالم است **ثانی** از جهت غایت که آن صحت بدن است
که بهترین نعمت وکمالات است زیرا که موقوف است تحصیل سعادات
بصحت وسید کونین وخواجه قاب قوسین در شان او فرموده العلم
علمان علم الابدان وعلم الادیان وعلم ابدان را مقدم داشته که موقوف

علیه

ثالث

علیه تحصیل علم ادیان است **ثالث** از جهت احتیاج خلق بطبیب الی آنکه اهل عالم
محتاج بطبیب وحامد ومداح طبیب اند وجناب اقدس الهی در موعظه ادمی را
بمعالجه ورجوع بطبیب چنانکه در حدیث وارد است که نداء رسید که حضرت موسی
علی نبینا وعلیه السلام در هنگامی که صاحب آزار بود واز جناب باری عز اسمه طلب شفا
می نمود واز رفتن بطبیب مضایقه می نمود ومی فرمود که من بغیر تو رجوع
نکنم خطاب رسید که اترید ان تبطل حکمتی بتوکلک یا موسی وحدیث جناب
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ولکل داء دواء الا الهرم پس لزوم دارد در یافتن را
رجوع کردن بطبیبی که در آن شهر مشهور ومعروف بعلم باشد وچون رجوع کنند دعا کنند
که خداوندا بامر تو رجوع کردم بطبیب تو ملهم کن او را بچیزی که شفا باشد چنانچه
حدیث وارد است که دو فرشته موکل بدن شود وعرض میکنند که خداوندا شفا دهم
من ورفع کنم تا خوش آید این شخص را یا نه وباذن خدا شفا میشود پس طبیب
میباید که خود مستحق نفسه نداند شفا را از جناب اقدس الهی داند
ودر طالعی که چنین باید ودر آن طالع باشند وارد سرای مریض شود و
شروع بمعالجه نماید ودر فنع الوقت نماید تا ابطال بکند وچون وارد
منزل مریض گردد بسم الله الرحمن الرحیم وسوره فاتحه الکتاب وسوره
یس بخواند واین هفت اسم اعظم که یا حی یا قیوم یا دائم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد

به نیت شفای مریض بخواند پس بحضور قلب تمام در استکشاف احوال و تشخیص
مریض بکوشد و اگر افتتاح نماید مریض بتربت سید الشهدا با دعای مرقوم در
ادعیه والله که صحت یابد بکرم الله اجل جهت بشیع **منبع اول** در قواعد علم نظری طب
و مشتمل است بر دو چشمه **چشمه اول** در معرفت امور طبیعی و آن مجاری است بر هفت
مجری **مجرای اول** در ارکان است بدانکه ارکان اجسامی است که امهات کائنات
است و حدوث مرکب از ترکیب اینهاست و مراد بمرکبات جماد و نبات
و حیوان است اگرچه موضوع و مرکب مبحوث عنه درین فن خاص است که آن
بدن انسان است یا متعلق بدن که عبارت است از اغذیه و ادویه و ارکان
چهار است و هر یک از آن بسیط است یعنی جسمی است که اجزای او همه
بیکدیگر مانند در صورت و طبیعت و از امتزاج و آمیختن ایشان انواع
کائنات کون ما کون پدید آید و آن آتش و هوا و آب و خاک است و هر چهار
ضد یکدیگرند و لاکن و جایگاه هر یک از آن مختلف است **آتش** جسمی است
لطیف بسیط و موضع و مقر طبیعی او بالای دیگر عناصر است و بدین سبب او را
خفیف مطلق گویند و طبع او گرم و خشک است و منفعت در کائنات
آنست که همه چیزها باو پخته شود **هوا** جسمی است بسیط موضع طبیعی او بالای آب
و زیر آتش و بدین سبب او را خفیف بالاضافه گویند و طبع او گرم و تر است

ومنفعت

و منفعت او در کائنات آنست که تخلخل و سبکی کثافت کند تا زود پدید آورد **آب**
جسمی است بسیط و جایگاه طبیعی او آنست که گرد همه روی زمین بر آمده است و زیر
هوا است و بدین سبب او را ثقیل بالاضافه گویند و طبع او سرد و تر است
و منفعت او در کائنات آنست که دیگر ارکان بدو پذیرنده نقشها و شکلها
شوند **خاک** جسمی است بسیط جایگاه طبیعی او زیر دیگر ارکان است و بدین
سبب او را ثقیل مطلق خوانند و منفعت او در کائنات استمساک
و حفظ هیات است لاجرم او بمکان طبیعی عنصر آنست که هرگاه در آن
باشد ساکن و مستقر باشد و میل بجای نکند و اگر بقسر انتقال کند پس حرکت
غیر طبیعی باشد و اگر بمکان خود تا بیابد و دست کند این حرکت طبیعی
خواهد بود و آتش حرکت نمیکند الا بفوق و هوا حرکت او بالطبع
بفوق و ثقیل است و آب ثقیل نسبی است نه مطلق زیرا که ثقیل است
بهوا است و خفیف است نسبت بارض است و خاک حرکت نمیکند بالطبع الا باسفل
مجرای ثانی در بیان مزاج است بدانکه مزاج کیفیتی است که از اتصال
عناصر بکیفیات متضاده که در آنها موجود است حادث شود و هر یک از
ارکان بصورت اثر کننده و بماده اثر پذیرنده است هرگاه آن چهار
با یکدیگر بکوشند و قوت هر یک از آن شکسته شود تا بغیر که حار کیفیت

باروب شکند و بارد کیفیت حار و علی هذا القیاس رطب صورت یابس
و یابس صورت رطب و ازین تفاعل کیفیات کیفیتی در مرکب حاصل شود
و صورت طبیعی از میانه پدید آید که منحصر بشی است از امزاج گویند و آن نه
قسم است چهار مفرد و چهار مرکب که مفرد حار بارد رطب یابس است
و مرکب حار رطب حار یابس بارد رطب بارد یابس است و یکی معتدل
است و اعدل امزجه مزاج انسان است و اعدل اصناف او سکان خط
استوا است و پس بعضی سکان اقلیم رابع است **مجاری سیم** اخلاط است
خلط رطوبتی است که اندر تن مردم روانست و موضع طبیعی اخلاط رگهاست
است و اعضاء میان کشم (?) چون جگر و معده و سپرز و زهره و تولد
اخلاط از غذا است و هر یک از اینها یا طبیعی اند یعنی شایسته اینکه
بدل ما یتحلل شوند یا غیر طبیعی اند یعنی بدل ما یتحلل نشوند
و سزاوار است که اعدا از بدن بیرون کنند و اخلاط چهار است خون
و بلغم و صفرا و سودا اما فاضل‌ترین اخلاط خون است و تولد آن در
در جگر است و طبع آن گرم و تر است و آن دو گونه است طبیعی و ناطبیعی
طبیعی آنست که رنگ او سرخ و بوی او خوش و طعم او شیرین و قوام او
معتدل باشد و ناطبیعی چه نوع است یکی آنکه مزاج او گرمتر از آن گردد

که چنانچه یابس و تر و دیگر آنکه اخلاط دیگر با او آمیخته باشد و **بلغم** دو نوع است
طبیعی و ناطبیعی طبیعی آنست که صلاحیت آن داشته باشد که خون صافی شود
چه در عروق و مجاری جاری و مجاری دم است کالته خون است که از نضج تام قاصر است
و اما غیر طبیعی از جهت طعم چهار قسم است و از جهت قوام چهار را از جهت
طعم یکی تفه است و یکی مالح است و دیگر حامض است و یکی عفص است
تفه آنست که هیچ طعم ندارد و سردترین اصناف است و مالح یعنی شور و آن
بو لطه (?) مخالطه صفرا است و در کیفیت مانند صفرا است و بعضی انواع
بلغم است و حامض که ترش است و او بلغمی است که در وی اندکی چو آمیخته باشد
و او سرد و خشک است و عفص که طعم او دزحت (?) است غالب است بر او اجزای
ارضی و او کثیف و غلیظ انواع است و در کیفیت بارد و یابس است و اما اقسام
اربعه از جهت قوام خام و جصی و مائی و زجاجی است اما خام بلغمی است که مختلف
است در رقت و غلظت و او بلغم طبیعی ... است مانند یعنی نیشسته است باشد
و بلغم جصی بلغمی است که ... کدخته است در تب در لون و قوام در غلظت
در رقت زیرا که اجزای لطیفه او بتحلیل رفته و کثیفه باقی مانده اما چنانکه
در اوجاع مفاصل که بطول امراض مدتها مفاصل ببندند و درشت شود
و بلغم مائی بلغمی است رقیق در قوام مشابه آب و طبع او بارد رطب است

و بلغم زجاجی بلغمی است شبیه بشیشه سفید که گداخته در قوام و لون و آن ابرد
انواع بلغم است اما صفرا طبیعی رغوه و کف خون است و علامت آن که طبیعی است
احمر ناصع یعنی سرخ و خالص از هر چیز و خفیف در وزن اما صفرای غیر
طبیعی پنج قسم است یکی مره صفرا است و آن آنست که مخلوط شود او با رطوبت
رقیقه مائیه و دیگری صفرای محی است که شبیه است بزرده تخم مرغ و این صفرا
مخلوط است برطوبت غلیظه که عبارت از بلغم است سیم صفرای کراثی است
که شبیه است بآب گندنا و این صفرا مرکب است از صفرای محترقه و از مره صفرا
مثل جسم مختلط با زرنیخ و آب نیل و دیگر صفرای زنگاری است که شبیه است بزنگار
و آن کثیر تر اصناف صفرا است و قریب بسموم است و دیگر صفرای محترقه است
و لون او سیاه است از جهت احتراق اما سودا دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی
اما طبیعی از درد خون است و غیر طبیعی محترق از اخلاط اربعه است حتی سودا طبیعی
هرگاه احتراق یابد سودا میشود علل اربعه اخلاط که مادی و صوری و فاعلی و غائی
باشد زیرا که هر یکی از اخلاط اربعه در تکون خود محتاج بماده و صورت
و فاعل و غایت است بباید دانست که معظم و فواید اخلاط در بدن خون است
زیرا که غذای اکثر بدن او است اگرچه بعضی از اعضا مخصوص بعضی از اخلاط
هستند مثل عظام که سودا غذای او است و مثل بلغم که مخصوص دماغ است اما

فایدة

فایده دوم مر بدن را بسیار است و صلاح او صلاح بدن است و فساد او فساد
بدن و موجب امراض ردیه مهلکه است اما سبب مادی دم غذای معتدل و شربه
فاضل و سبب مادی صفرا اغذای لطیف حار شیرین چرب تند و سبب مادی بلغم غذای
غلیظ سرد تر لزج و سبب مادی سودا غذای غلیظ کم خشک اما سبب فاعلی دم حرارت
معتدله و سبب فاعلی صفرای طبیعیه حرارت معتدله و محترقه آن حرارت متجاوزه
و سبب فاعلی بلغم حرارت مقصره و سبب فاعلی سودای طبیعیه حرارت معتدله و محترقه
آن حرارت متجاوزه اما سبب صوری دم نضج فاضل و سبب صوری بلغم قصور نضج
و سبب صوری سودا رسوبیه که قابل سیلان و تحلیل نباشد و سبب صوری صفرا نضج فاضل
و غیر طبیعی زیادتی نضج و افراط آن اما سبب غائی دم تغذیه بدن و تسخین و ترطیب
آن و سبب غائی صفرا تلطیف دم که نفوذ در مجاری ضیقه نماید و تنقیه و تقطیع
رطوبات لزجه که موجب سدها است نماید و گزیدن امعا را جهت دفع براز و سبب
غائی بلغم ترطیب بدن و سبب غائی سودا تنبیه شهوت طعام با اینکه برسد
قدری سودا از طحال بمعده و از جهت ترشی و حموضت که در او است میل غذا بهم رسد
و غذای بعضی از اعضا مجلس چهارم در عضو است بدانکه عضو عبارت است
از اجزائی که متالف دم کثیف است متکون از آن و آن منقسم میگردد بمفرد
و مرکب مفرد آنست که جزوی از او در اسم و حد با کل شریک باشد مثل لحم که یک جزو او

لحم گویند و مجموع او را نیز لحم گویند و مرکب مقابل بسیط است مثل راس و اعضا
یا رئیس اند یا خادم رئیس یا نه خادم اند و نه رئیس اما رئیس یا بحسب بقای شخص است
یا بقای نوع اما بحسب بقای شخص قلب و کبد و دماغ است و بحسب بقای نوع
انثیان است که مخصوص بنوع اما قلب عضو رئیس است زیرا که او مبدا قوت
حیات است و کبد مبدا قوة تغذیه است و دماغ مبدا حس و حرکت است
اما خادم رئیس یکی شریان است که مودی قوة حیات است باین اعضا و خادم
قلب است و دیگر اعصاب است که مودی قوة حس و حرکت است باین اعضا و خادم
دماغ است و دیگر اورده است که مودی قوة تغذیه است بهمه اعضا و خادم کبد است
و دیگر حلیل در جوانب عروق درب که مودی منی است بمحلش که آن
رحم است و مدد و تمام منفعت منی است که آن تکون جنین و فرزند است
در رحم اما اعضائی که نه خادم اند و نه رئیس اعضائی اند که بهیه قوة بانها از
اعضای رئیسه مثل کلیتین و معده و طحال و ریه و عظام و غضروف بحث
پنجم در قوتها است و آن سه قسم است طبیعی و حیوانی و نفسانی اما طبیعی در
کبد است و آن دو قسم است مخدومه و خادمه اما مخدومه یا از جهة بقای شخص
است چون غاذیه و نامیه یا از جهة بقای نوع است و آن مولده و مصوره
است اما غاذیه قوتی است که تحصیل کند غذا را تا آنکه بدل ما یتحلل شود و نامیه قوتی است

که پیدا کند

که پیدا کند در اقطار بدن بمناسبت طبیعی تا نهایت نمو اما مولده جزو نوعی است
نوعی حاصل میکند منی را و نوعی فاصله میدهد قوة منی را و مزاج میدهد
یک مزاج بحسب عضو عضو و میفرستد مغیره اولی و مصوره آنست که صادر
میشود از او تخطیط اعضا و تشکیلات او و نامیده میشود مغیره ثانیه
اما خادمه چهار است اول جاذبه است و ثانی ماسکه است و ثالث هاضمه است رابع
دافعه است اما جاذبه آنست که جذب غذا کند و ماسکه او را نگاه دارد و
هاضمه مستحیل کند غذا را الجبن قوام صالح و رقیق کند غلیظ را و غلیظ کند
رقیق را و دافعه دفع کند فضلات را که هاضمه از شغل او فارغ شده
است و بدن از او احتیاج نیست مثل براز و بول و این چهار قوة را نیز
چهار خادم است از کیفیات اربع که حرارت و برودت و یبوست و
رطوبت است اما قوای حیوانی در قلب است و آن قوتیست که حیاة عضو
بوجود اوست و آن جوهریست لطیفه که از بخار خون و لطافت خلط
تولد میکند و طریق وصول او شرایین است و هرگاه التی از آلات وصول
این روح منعدم شود یا طریق وصول او بعضو مسدود گردد بدن
میت است یا مثل او زیرا که موجب عفونت جسم بدن میشود و این قوت
حیوانی تحریک قلب و شرایین میکند ببسط و قبض و اعراض نفسانی منسوب

باورست مثل غضب و رضا و فرح و غم و آنچه مشابه اینهاست و قوای نفس
منقسم میشود به دو قسم مدرکه و محرکه و مدرکه یا در ظاهر است چون باصره
و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه یا در باطن است چون حس مشترک و خیال
و متصرفه و وهم و حافظه و حس مشترک که او را بزبان یونانی بنطاسیا
مینامند قوتیست که جمیع محسوسات بحواس ظاهره مشاهده او میشود و او حکم
حوض دارد که پنج جوی در وی ریزد و محل او اول بطن از دماغ است و ثانی
خیال است که مصوره مینامند و او قوتیست که آنچه حس مشترک قابل
اوست او را حافظ است از صور محسوسه بوقت غیبت آن و محل او بطن
اول از دماغ است و ثالث متصرفه است که او متصرف است در صور محسوسه
و معانی جزئیه که قائم باوست بتفصیل مثلا تخیل حیوانی به پا و پر یا نه سر بر
و این تفصیل اوست و لابد از آن اصل او از اینهاست و اگر صدور فعل از و
بر وفق اطاعت عقل است او را متفکره مینامند و محل او بطن اوسط
از دماغ است و رابع قوه واهمه است و او قوتیست بدرک معانی جزئیه که
متعلق بمحسوسات است از موافقت و مخالفت و صداقت و عداوت
و محل او بطن اوسط از دماغ است و خامس حافظه است و او قوتیست
که خزانه جواهر معانی مدرکه واهمه است چنانچه خیال خزانه صور محسوس است

و محل

و محل حافظه بطن آخر از دماغ است و قوای محرکه منقسم است بباعثه و فاعله
و باعثه بر دو گونه است باعثه شهوانیه که تابع لذة و نفع است و باعثه
غضبیه که دافع مضر و زیان است و فاعله قوتیست مستعمل عضل مطیعه مر این
باعثه را و تحریک اعضا و مفاصل کند بحسب ارادت متحرکه مجرای ششم
افعال است و آن بر دو قسم است مفرد و مرکب مفرد آنست که تمام شود بیک قوت
مانند جذب و جاذبه که هر یکی از اعضا جذب غذا موافق جوهر خویش
کنند چون گوشت که مزاج او گرم و تر است جز غذای گرم و تر جذب نکند
و سایر اعضا همچنین و مرکب آنست که بدو قوت تمام شود چون فعل مری
که بقوت اختیاری و قوت طبیعی است آلت قوه اختیاری او عضله حلق
و آلت قوه طبیعی لیف جاذبه و فعل معده که بقوت حاسه و قوت
طبیعیست از بهر آنکه حاجتمندی او بغذا قوت حس ادراک کند و لیف
جاذبه او بطبع در حرکت آید و غذا را جذب کند مجرای هفتم ارواح است
و آن جسمیست لطیف که متکون میشود از بخار اخلاط محموده لطیف و منقسم
میشود به سه قسم طبیعی و حیوانی و نفسانی طبیعی آن در کبد است و حیوانی
در قلب است و نفسانی در دماغ است پس تعریف آن در جمیع افعال
مانند قوت است و از این جهت صنف او مثل صنف قوت است مجرای هشتم در بیان

والوان و سحنه و فرق بین الذکر والانثی است اما سنان چهار گونه است
اول سن صبیان و آن سنی است که بالیدن و افزون شدن درین سن متمیز
باشد و منتهای این سن تا چهارده سالگی است گرمی و تری درین سن غالب باشد
و دیگر سن شباب است و این سنی است که بالیدن درین سن تمام شود و منتهی
او سی و پنج سالگی است گرمی و خشکی برین سن غالب است و سن کهولت است
و آن سنی است که نقصان برو ظاهر شده باشد اما هنوز قوتها [illegible] باشد
و منتهای این سن تا شصت سالگی است سردی و خشکی برین سن غالب است
و سن پیری و شیخوخیت است و آن سنی است که ضعف قوتها ظاهر باشد
و اعضای اصلیه ایشان سرد و خشک است اما از بسیاری رطوبت غریبه که در بدن ایشان
گرد آمده است سرد و تر باشند اما الوان سبب باز دید آمدن رنگهای اندرونی
بشره پیدا شود انچه اندرونی بشره بود باطل غلبه خلطها است چنانکه اگر صفرا
غالب باشد رنگ بدن زرد شود و اگر خون غالب باشد سرخ نماید و اگر بلغم
غالب باشد رنگ بدن سفید نماید و اگر سودا غالب باشد رنگ بدن سیاه نماید و
اعتدال رنگ بدن از اعتدال اخلاط باشد و انچه سبب او بیرونی بشره چون
سردی شهرها صقلابیان و گرمی شهرها سیاهان یا احداث نفسانی
باشد چون سرخی خجالت و زردی غم و ترس اما رنگهای معین هر چه باشد بغیر از سوختگی

سخت

سخت و حرارت قوی پدید آید و رنگ سرخ حرارت آن کمتر از حرارت سیاه
باشد و میگون حرارت آن کمتر از حرارت سرخ پدید آید اما سفید شدن
یعنی از ضعف حرارت غریزی باشد و گاه گردیدن آن از بلغم عفن اما سحنه
و آن هیات بدن از جهة فربهی و لاغری و تنگی باشد اما فربهی که از بسیاری
پیه بود از سردی و تری بود و اگر از زیادتی گوشت بود از حرارت و رطوبت
است و لاغری که از اندکی گوشت بود از سردی و خشکی بود و لاغری که از اندکی
پیه بود از گرمی و خشکی بود و لاغری که گندم گون بود از سردی و خشکی بود
و اگر بعضی باشد با سفیدی از سردی و خشکی بود اما فرق بین ذکر و انثی مزاج نر
گرم و خشک بود و مزاج ماده سرد و تر **چشمه دوم** در بیان اسباب ضروریه
و غیره از برای احوال بدن انسان و حافظ او و آن یا ضروریست که این اسباب
موقوف علیه حیات است یا غیر ضروریست یعنی موقوف علیه حیات نیست و
اسباب ضروریه شش است اول هوا است و ثانی ماکول و مشروب است و ثالث
حرکت و سکون بدنیست رابع حرکت و سکون نفسانیست خامس نوم
و یقظه است سادس استفراغ و احتباس است و این مذکورست نه مزاج در
است زیرا که محتاج باینها است بالضروره که اگر یکی از اینها مفقود باشد
باید در عوض زوال است و بعض از اینها اضطرار و احتیاج برو جبر است

که همیشه میباید که اگر نباشد خوف هلاکت است اول که هواست و احتیاج باو
از برای ترویح قلب و تعدیل روح است باستنشاق نفس و اخراج بخارات
فضلات دخانیه و مختلف میشود حال هوا بسبب اختلاف فصول و نواحی
و ریاح و جبال و بحار اما فصول پس بهار معتدل است و وقت ثوران
و طغیان اخلاط است و موجب سیلان مواد منجمد است که در شتا حدوث جمود او
کرده و مختلف است امراض بسبب اختلاف مواد تابستان گرم و خشک است
و محلل رطوبات است و مرخی اعضا است و کسیکه حرارت با اعتدال داشته باشد
بسبب تحلیل اخلاط او موجب حمرة وجه و طراوت او میشود و کسیکه حرارت
با افراط داشته باشد موجب صفرة وجه بسبب تحلیل آنچه جذب کرده و بسیاری عرق
زیرا که از مقتضای حرارت توسیع مسام است و اذابه بعضی از رطوبات جامده
و کثرت حرارت هوا موجب ضعف هاضمه و زیادتی عطش و موجب امراض
صفراوی است اما خریف که تیرماه و خزان نامند سرد و خشک و بدترین فصول
در احداث امراض بسبب تغیر هوا از سردی شب و گرمی روز و بسیاری فواکه
اما زمستان سرد و تر است و مورث امراض بلغمی و زکام و نزله و سعال اما اختلاف
هوا بسبب اختلاف بلدان بدانکه اعدل بلاد خط استوا است نزد اکثر و پیش بعضی
اقلیم رابع است و ارتفاع بلد بالنسبه بمکان و دیگر اختلاف هوا بالنسبه

اختلاف

بجبال

بجبال

بجبال بدانکه جبال نیز موثر است در هوای بلد بسبب آنکه جبل یا شمالی است
یا جنوبی یا شرقی یا غربی چون قریب بشهر موثر است اما جبل شمالی موجب
انعکاس شعاع آفتاب بر بلد میشود و موجب حرارت و سخونت بلد میشود
و حبس ریح جنوبی بر بلد میکند که مطلوب نیست و منع ریح شمالی میکند
که مطلوب است و جبل شرقی حبس ریح غربی میکند که چندان مطلوب نیست
و منع ریح شرقی که مطلوب است و جبل جنوبی منع ریح جنوبی میکند
که مطلوب نیست و حبس ریح شمالی میکند که مطلوب است و جبل غربی
منع ریح غربی میکند که مطلوب نیست و حبس ریح شرقی میکند که مطلوب است
و بحر را نیز تاثیر است در هوا زیرا که موجب ترطیب بلد است اگر بحر بر شمال
بلد است اعانت بر برودت هوای بلد میکند و اگر بر جنوب باشد موجب
غلظت هوای بلد میکند و اگر بحر بر بلد محیط باشد نسبت هوای او در رداءت
و جودت برابر است و ریاح نیز موثر است یکی شمال است و آن موجب
شدت و استواری بدن است و مقوی آن و مانع سیلان اخلاط است و سد
مسام و مقوی هضم و عاقد بطن و مدر بول است و این ریح افضل ریاح است
دیگر باد جنوب است و آن مرخی قوت و مفتح مسام و مشوش اخلاط و مثقل
حواس و مورث حمیات عفنه است دیگر باد صبا است که از شرق وزد

بحرا

ریاح

جنوب

صبا

قریب باعتدال و بهتر آنست که هبوب آن اول بهار باشد و تابستان و دیگر
باد دبور که باد مغرب باشد نزدیک بصبا است در جودت و بهتر آنست که در اواخر
بهار باشد و صبا بهتر از دبور است ثانی از اسباب ضروریه اکل و شرب است بدانکه
هر چیزی که وارد بدن شود سوای آب و هوا و واقع شود بین او و بدن فعل و انفعال
منقسم است بغذای مطلق و دوای مطلق و دوای معتدل و غذای دوائی و دوای سمی
پس غذای مطلق چیزیست که متغیر شود از بدن و تغییر ندهد او را و جزو بدن شود
و دوای مطلق آنچه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود و دوای معتدل چیزیست
که متغیر شود از بدن و تغییر ندهد او را و جزو بدن نشود و دوای سمی چیزیست که متغیر
نشود از بدن و تغییر بدهد او را و موجب فنای بدن شود و درجات ادویه
چهار است اول آنست که بعد از ورود در بدن تغییری ندهد او را تغییری بدهد از
کثرت استعمال و تکرار و مقدار بسیار خفی باشد ثانی آنست که تغییر ظاهری دهد
ثالث آنست که نهایت تغییر دهد و بمرتبه فنا نرسد رابع آنست که طبیعت را
فاسد سازد و بحد هلاک رساند و او را سم مطلق نامند و ادویه و اغذیه
منقسم میشوند بسه قسم لطیف و غلیظ و متوسط لطیف آنست که بعد از
ورود در بدن بسرعت نفوذ در اجزای بدن کند غلیظ آنست که نفوذ در اجزای
بدن بسرعت ننماید و متوسط یعنی هر دو صفت در وی بحد وسط باشد مثال لطیف

مانند

مانند زرده تخم مرغ نیم برشت و شراب و گوشت کبک و مثال غلیظ مثل گوشت
قدید و بادنجان و عدس و باقلی و مثال متوسط مانند زردک و کلم و انگور
و غذای بدی نمیشود بلکه بدرقه غذا میشود و فضل آبها آبیست که مکشوف
از مغرب و جنوب باشد یعنی بشرق و شمال و بعید المنبع باشد و جاری از
اعلا باسفل و از روی سنگ و ریگ و خاک پاک گذرد ثالث از اسباب
ضروریه حرکت و سکون بدنیست باید دانست که حرکت موجب سخونت است
مادام که معتدل باشد و مبالغه بحد افراط نرسد و هرگاه بحد افراط رسد
موجب تحلیل است و آن موجب تبرید است زیرا که تحلیل در رطوبت
غریزی واقع میشود و آن مستلزم تحلیل در حرارت غریزیست زیرا
که نقصان در محل مستلزم نقصان در حال است بدانکه نسبت
رطوبت غریزی نسبت فتیله روغنیست و نسبت حرارت غریزی
نسبت نار است که فتیله باو مشتعل است هرگاه که روغن نقصان شود
نقصان در اشتعال نیز میشود و چون روغن تمام گردد نار تمام فانی میشود
پس همچنین فنای رطوبت مستلزم فنای حرارت است و سکون
بافراط موجب استیلای برودت زیرا که موجب انتعاش حرارت غریزی
مفقود شد که الحرکت است و نیز مرطب است زیرا که حرارت غریزی محقق

شده رابع از اسباب ضروریه حرکت وسکون نفسانیست بدانکه آنچه محرک
حرارتست بخارج بیک دفعه مثل غضب یا قلیلا قلیلا مثل لذت و چیزی
که محرک حرارتست بسوی داخل بیک دفعه مثل خوف یا کم کم مثل حزن
وآنچه محرک حرارتست یکمرتبه بسوی داخل ویکمرتبه بسوی خارج مثل غضب
با خوف وشدت آن موجب خلو قلبست از روح یا موجب اختناق
او در دل است وهر دو موجب هلاکست خامس از اسباب ضروریه نوم و
یقظه است که عبارت از خواب و بیداریست بدانکه خواب شبیه است
بسکون و بیداری شبیه است بحرکت و فواید نوم طبعی تقویت همه قوای
طبیعیه است با حقن حرارت غریزی و معین بر هضم و منضج بدن لا نوم
زیاده بر قدر طبیعی مرض قوای نفسانیست بر طیب حالک روح ونوم بر
خلای معده موجب تبریدست بسبب وفور تحلیل ونشر غذای عاجز بر
هضم یا خلط موجود در بدن چه مقررست آنکه کل شیء جاوز حده جاوز
ضده زیرا که تحلیل از آثار حرارتست که بنهایت انجامد و در این شیء
تحلیل در واقع ثلاثیست و برودت که ضد حرارتست حاصل شود
و بیداری ضد خواب ضد او مذکور است و اگر بافراط انجامد مضعف
دماغ است وباعث تحلیل قویست بسبب بد هضمی ولیس مرض که بیداری را

بافراط

بافراط موجب احتراق اخلاط صالحه میشود و خواب بافراط مورث امراض
رطوبیه بلغمیه است وغالب از آثار نوم تسخین باطن و تبرید ظاهرست بسبب
میل روح وحرارت ظاهر بباطن پس محتاج میشود در آن حالت به پوشش
زیاده و خواب روز مفسد لون ومحرک قوای نفخ و مضر طحال و مورث بوی
دهان و کند ذهن است ومقابله آن را که آن یکمرتبه جایز نیست الا بتدریج
سادس از اسباب ضروریه استفراغ و احتباس است و احتباس یا بشدت ماسکه است
یا ضعف هاضمه یا ضعف دافعه یا ضیق مجاری یا سده واقعه در مجاری یا غلظ
ماده یا کثرت ماده یا فقدان الاحساس که لذع در مجاری مراره واقع شود
که مانع از وصول منبه شود که صفرا است یا انصراف طبیعت است بجهت دیگر
چنانکه در استفراغات بحرانات است و استفراغ پس میباشد سبب چیزهائی
که ذکر شد که ضعف ماسکه قادر بر امساک نیست یا اذیت ماده است بثقل که بسبب
کثرت یا غلظت جوهر اوست یا کیفیت او یا بسبب لذع است یا تمدید
ماده است بسبب ریح یا رقت اوست که سعت مجاری اعانت میکند در تمدید
زیرا که هرگاه ماده رقیق باشد و مجاری واسع در مجاری میرود و کثرت او موجب
تمدید است یا تفرق اتصال است و هر یک از استفراغ و احتباس اگر بر وجهی
که میباید نباشد مورث امراض کثیره است مبحث ثانی در استدلالات

وتدابیر اصحا و آن مشتمل است بر چهار فصل چشمه چشمه اول در بیان استدلالات
طبیب بدانکه خفقان علی الدوام بیم دهنده از فجاه است و کابوس و دوار
منذر بصرع و سکته است و اختلاج اکثر اطراف در جمیع اعضا باشد منذر و بیم
دهنده به تشنج است که مستلزم کشیدن اعضا و اعصاب است بجانب مبدا اعصاب
که دماغ است و اگر آن تشنج با وجود جراحتی حادث شود موجب هلاک است
و دوام کدورت حواس و ضعف همه اعضا منذر بفالج است و اختلاج لب زیر
در رو و حواشی آن منذر بلقوه است و سرخی چشم و دمعه و سیلان آب از چشم
و نفرت از روشنائی و درد منخرین سر منذر و بیم دهنده از سرسام است و بسیار
غم و خوف منذر بمالیخولیا است و سرخی روی مایل بکبودی علی الدوام منذر است
بجذام و ثقل جمیع اعضا و کلال بدن و سرخی پوستی رگها منذر بسکته و
فجاه است و تهیج رخسار و دست و پا منذر باستسقا است و بوی ناخوشی بول
و براز منذر بحمیات عفن است و صداع و ضعف اعضا که کوفته یا شکسته مانند
باشد منذر است به تب و سقوط شهوت غذا یا کمی و قلت آن دال است بر حدوث
مرض از امراض و هر چیزی که متغیر شود از عادتش مثل شهوت جماع یا طلب
بول و براز و یا کمی یا خواب یا عرق یا حکاک بدن یا کثرت احتلام همه
منذر بمرض است و هم چنین عادات غیر طبیعیه مثل خون بواسیر و خون طمث

دق در رعاف یا عادات شهوات چیزی فاسد مثل افیون و خواب بسیار
در درد زیرا عادات غیر فاسده را چون عادت طبیعت ثانیه است در ترک او
تعب است و یاس طبیعت در ترک عادات فاسده واجب است که بتدریج نه دفعة
مثل ترک افیون هر روز قلیلی و دوام صداع و دوار و شقیقه منذر است بنزول
آب و ظاهر شدن مثل پشه در مقابل چشم بوقت نظر بجانب هوا و نور
چشم کم شدن و شروع در کدورت این همه علامات نزول آب است و ثقل
ذکر انثیین و خود کلانه بودن منحلند و حدوث این علامات مالم صوبت
داء الفیل در جانب کبد بیش منذر بعلت کبد است و ثقل و تمدد در اسفل اعضا
مثل مثانه و خاصره یا تغیر حال بول از عادات منذر بعلت گرده است و براز
علیهم الصبغ که در لون عادت مفقود و بدتر منذر بیرقان است و طول حرکت
بول منذر بقروح مثانه و تقطیر است و اسهال المحرق مقعد بوقت
خروج مادّه حار منذر بسحج است و سقوط شهوت غذا یا قی و نفخ و وجع
اطراف منذر بقولنج است و حکاک در مقعد اگر بسبب کرم نباشد
منذر ببواسیر است و بیرون آوردن دمامیل منذر بر و بیله کبیره است نعوذ
بالله من شرها و حصول قوبا منذر ببرص الاسود است و حصول بهق ابیض
منذر ببرص ابیض است اگر از این امراض مذکوره و علامات او چیزی ظاهر شود

مبادرت بر تدبیر بایکی که من حدوثه برحسب قانون طبی باید کرد **چشمه دوم**
در احوال بدن انسان است و آن سه قسم است یکی صحت است دیگری مرض است دیگر
حالتی است بین صحت و مرض مثل احوال شیخ و طفل و ناقه اسباب
مرض سه قسم است بادیه و سابقه و واصله اما بادیه آنست که نبوده باشد خلطیه
یا مزاجیه یا ترکیبیه بلکه بعضی بیشتر از امور خارجیه مثل هوای حار یا از امور
نفسانیه مثل غضب اما سابقه و آن اسباب بدنیه اخلاطیه است که بعد باشد
پیش او و مرض واصله و واصله و آن اسبابی است که نبوده باشد میان او و میان
مرض واسطه مثال بادیه اسکندر چیزی که تولید حرارت یا برودت کند از امور
خارجیه باید مثل گرد شدن در آفتاب یا نزدیک با آتش یا اهتمام یا تعب یا در
برف گردیدن و مثال سابقه امتلا بدن از اخلاط بحسب ادعیه و مثال واصله
عفونت اخلاط که لازم دارد تب را و این اسباب یا حادث میشود از سوء
مزاج یا مرض ترکیب یا تفرق اتصال **اسباب سوء مزاج** یا از اسباب حاره است
و آن پنج چیز است یکی حرکت غیر مفرط زیرا که حرکت مفرط موجب تحلیل است
که منتهی به تبرید میشود یا نفسانیت مثل غضب یا بدنیت مثل مبالغه در ریاضت
یا مبالغه حرارت بالقوه مثل استعمال ادویه حاره یا بالفعل مثل گردیدن
در آفتاب یا نزدیکی حمام یا عفونت اخلاط و اسباب مرض بارد شش است

اول رسیدن سرد بالفعل چون برف یا بالقوه چون استعمال ادویه بارده
دوم حرکت بافراط یعنی زیاد از حد اعتدال دیگر سکون بافراط دیگر کم خوردن
بافراط دیگر بسیار خوردن بافراط اسباب مرض رطب چهار است ملاقات
مرطب بالفعل چون حمام یا بالقوه چون خواب و بسیار خوردن و سکون
مفرط دیگر آنچه بافراط سخن است بدلیل سابق و اسباب مرض یابس چهار
چیز است ملاقات یابس بالفعل یا بالقوه یا قلت اکل نهایت یا حرکه
بسیار **اسباب مرض ترکیب** بدانکه امراض ترکیب امراضی است که واقع
در خلقت است یعنی در هیئت و صورت و آن چهار است یکی مرض خلقت
دیگر مرض وضع دیگر مرض عدد و یکی مرض مقدار و مرض خلقت
چهار است یکی مرض شکل که شکل عضو بواسطه لحوق آفت متغیر در حال
صادره او بشود مثل آنکه شکل طبیعی عضوی که باید مستدیر یا طولانی باشد
بحسب خلقت مربع واقع شود دوم از امراض خلقت مرض مجاری است
و آن باین نوع است که یکی از مجاری خلقت متسع است مثل آنکه ثقبه عنبی
واسع بشود موجب انتشار نور بصر شود و در رویت انتشار بهم برسد دوم مثل
اتساع کیس الانثیین یا ضیق است مثل مجاری نفس ثالث از امراض خلقت
مرض اوعیه است مثل امراض مراره و طحال و معده دیگر رابع از امراض

خلقت مرض سطوح عضو است مثل ملاست معده و رحم که در و خشونت
مطلوبست و خشونت قصبه ریه که در و ملاست مطلوبست که بسبب سدة تر
نفس میشود ثانی از اقسام امراض ترکیب مرض وضع است و مراد بمرض وضع
موضع عضو است و مرض موضع یکی انخلاع عضو است از مفصل و زوال
او از غیر انخلاع و حرکت عضو در موضع نه بر وجهی که میباید بکون او
در موضعش نه چنانکه شاید و ۲ مشارکت بایی است که عضو قریب باشد
مر عضو را یا بعید بشی از عضو دیگر ثالث از امراض ترکیب مرض عدد
است که مرض در عدد عضو واقع شود مثل آنکه در عدد عضو زیاده دیگر
موجود شود و این دو قسم است زاید طبیعی چون اصبع زاید و غیر طبیعی
چون گرفتار حصاة مثانه و یا در عدد عضو نقصان شود مثل قطع
یا ناکل اصبعی از اصابع که نه بحسب خلقت باشد رابع مرض مقدارات
و آن آنست که مقدار عضوی زیاده شود یا کم که منفر بافعال باشد
مثل داء الفیل یا نقصان شود مثل ضمور حدقه و غیر ذلک تفرق
اتصال پس آن یا از داخل است مثل خلط اکال محرق که بسبب تیزی
و حراق موجب تفرق اتصال عضو شود یا بسبب خلط محرک که تفرق
شود یا خلط مجفف یابس که بواسطه شدت یبوست موجب انصداع

تفرق اتصال

عضو

عضو و تفرق او شود یا بسبب امتلاء ریحی یا ضغطی که بشدت حرکت
موجب تفرق اتصال شود یا بسبب قوه دافعه که نه بر وفق مجرای
طبیعی است و گاه حرکات عنیفه و گاه بسبب انفجار را درام و شکافته
شدن عضو و ارام است چشمه پنجم در بیان استدلالات در ظاهر بر تحقیق
ن و این منحصر است در اقسام عشره اول ملمس است بدانکه الملمس معتدل
المزاج بعد از وضع ید بر جلد ملموس یا حار ادراک میکند یا یابس
یا ارطب یا الین یا اصلب پس اگر احداث سخونت نمود دلالت
بر حرارت ملموس است و اگر صلابت حدث کند حکم بر یبوست آن کند
و اگر لین و نرمی احداث کند حکم بر رطوبت آن کند و اگر برودت و لین
احداث کند دلیل بر برودت مزاج او کند ثانی دلیل ماخوذ
از لحم و شحم است زیرا که کثرت لحم دلالت بر حرارت و رطوبت میکند
و بسیاری شحم و فربهی دلالت بر برودت میکند و قلت لحم و شحم دلالت
بر یبوست میکند و قلت فربهی و شحم دلالت بر حرارت میکند و قلت
لحم با کثرت شحم دلالت بر افراط رطوبت میکند ثالث ماخوذ از شعرات
بدانکه سرعت رویدن او دلالت بر یبوست مزاج صاحبش میکند
و اگر سرعت بکمال باشد دلالت بر حرارت و یبوست میکند و بطور زد بعد

اول

ثانی

ثالث

دلالت بر رطوبت میکند دیگر غلظ شعر است یعنی بسیاری و قوی یا بسیاری
و انبوه بدانکه انبوه با قوت دلالت بر حرارت میکند چه انبوه دلیل
وفور ماده شعر است و رقت شعر دلالت بر برودت و قلت رطوبت
میکند دیگر جعودت شعر است یعنی پیچ و بر هم نشسته و این دلالت بر حرارت
و یبوست میکند و سبب جعودت شدت احتراق است دیگر لون شعر است
سواد آن دلالت بر حرارت میکند زیرا که حصول سواد در شعر از تاثیر
حرارت است که باحتراق این لون حاصل شده مثل فحم دیگر لون صهوبت
که مایل بکبودیست دال بر برودت است و شقرت و حمرت را در شعر دال
بر قوت اعتدال داشته اند و بیاض شعر دال بر برودت و رطوبت است
اما چنانکه در پیری و شیخوخیت است رابع لون بدن است بیاض بدن دلالت
بر عدم دم و نقصان و برودت مزاج میکند و حمرت بسبب شدت و
ضعف دلالت بر کثرت دم و قلت آن میکند و صفرت و شقرت بدن
دلالت بر افراط حرارت میکند اما صفرت اول است بر صفراویت و شقرت
اول بر خون یا بر خون صفراوی اما تمشی را که بدن بیاض بصهوبت
مایل است دلیل بصفراویت نمیکند اما کمودت و کبودی دال بر شدت برد
و موجب تقلیل دم نیز هست و لون باذنجانی دال بر برودت و یبوست است

شقره و سفید

ولون حمر

ولون حمر دال بر برودت و بسیاری بلغم میکند و رصاصی دلالت بر برودت
و رطوبت میکند و حمی لطخ بود انیز و با جمله لونی که خالص است دلالت
بر خلط مناسب آن لون میکند و اگر خالص نباشد دلالت بر حمی لطخ و امتزاج
اخلاط میکند بسبب کمال و نقصان در امتزاج و معرفت آن و اینها بحدس
صائب طبیب متجرب است خامس هیئت اعضاست بدانکه هر چه از اعضا قوی
و کامل است تابع حرارت است و هر چه ناقص است تابع برودت مثل طول
قامت و وسعت صدر و امثال اینها از تاثیر حرارت و فعل قوه نامیه
ناشی شده است پس شخص متصف باین اعراض حار المزاج است و ضد آن بارد
المزاج سادس دلایل ماخوذه از سرعت و بطوء انفعال است و سرعت در
تسخن و انفعال عضو از هر کیفیت که باشد دلیل غلبه آن کیفیت است
در شخص یا در عضو و اینجا شکال متوجه میشود زیرا که این مسئله
با مسئله مقرره اهل این صناعت که میگویند شی از ضد خود منفعل
نمیشود معارض است زیرا که هرگاه انفعال از حرارت دلیل غلبه حرارت
باشد لازم آید که شی از شبه خود منفعل شده باشد در تحقیق جواب این است
که آنچه تصور داشته اند که شی از شبه و مثل خود منفعل نمیشود وقتی است
که آن شی در کیفیت با شبه و مثل خود برابر باشد اما هنگامی که با هم متشابه نباشند

هر یکی از شبه و مثل منفعل خواهد شد مثل آنکه در معتدل آب بارد بالفعل
و حار بالفعل که در وزن برابر باشند هیچ کدام بحسب کیفیت در اجتماع از
یکدیگر منفعل نمیشوند و آب را کیفیت زایده در برودت حاصل نشده است
الا اگر آب نیم گرم شود باید گرم ممزوج کنند که هر دو در مقدار برابر باشند و در
کیفیت متضاد نباشند ظاهر است که شدت گرم منکسر میشود و آب نیم گرم نیز
در کیفیت حرارت زیادت میگردد و انفعال در وی ظاهر است پس سخونت
عضو بسرعت دلیل حرارت مزاج بشره و خلاف این دلیل بر برودت
مزاج است سابع دلایل ماخوذ از افعال معتبره است زیرا که استمرار و دوام
فعل عضو از ضعف دلیل اعتدال مزاج العضو است و تغیر آن در جانب
شدت و سرعت دلیل حرارت است و تغیر آن در جانب بطوء دلیل برودت
العضو است و این در صورت جریان بر افعال الطبیعت است زیرا که سرعت
حرکت عضو مرتعش دلالت بر حرارت نمیکند بلکه بر خلاف آن دلالت
میکند ثامن استدلال از ما یدفع عن البدن است مثل براز و بول زیرا
که هر کدام از اینها را از انچه صبغ غالب است دلالت بر حسب شدت و ضعف
بر کیفیتی از کیفیات میکند زیرا که شدت رایحه و صفوت در بول و براز
دلالت بر حرارت میکند تاسع دلایل ماخوذ از اعراض نفسانیست و از

اعراض

اعراض نفسانی هر چه شدت و تیزی است دلالت بر حرارت میکند و هر چه
با نقصان و فرو رفتگی است دلالت بر ضعف آن میکند مثل تهور
و جبن عاشر استدلال از خواب و بیداری است بدانکه بسیاری خواب
دلیل بر برودت و رطوبت است و کثرت بیداری دلیل بر حرارت
و یبوست است و معتدل میانهما دلیل بر اعتدال و دیگر الوان مثل
زرد و سرخ و سفید و سیاه هر یک دلالت بر غلبه خلطی میکند چشمه
چهارم در علامات و آلم و احوال بدن از جهت اخلاط بدانکه سنگینی
سر و تمطی و سستی که گمان کسل و خمیازه کثیر باشد و خواب و کندی
حواس و کندی ذهن و شیرینی دهان و سرخی رنگ چشم و زبان و ظهور
دمامیل و بثورات و سیلان خون از بعض عضو دلیل است بر غلبه خون
الا سفیدی بشره و نرمی بدن و سردی آن و کثرت آب دهن و کمی میل آب
مگر هر گاه خلط صفراوی مخلوط باشد و ضعف هضم و ارتفاع ترشی و بسیاری
خواب و کندی ذهن دلیل است بر غلبه بلغم الا زردی بشره و چشم و تلخی
دهان و خشونت زبان و خشکی دهان و بینی و شدت عطش و ضعف
شهوت طعام و غثیان و قشعریره دلیل است بر غلبه صفرا الا خشکی بدن
و کمودت آن و سیاهی رنگ بشره و سیاهی خون و غلظت آن و زیادتی فکر

دیگر نبودن فم معده و شهوت کاذبه و بیاض رنگ بول و سرخی و غلظ آن و میل
بر غلبه بوده است ششم در بیان آنکه کیفیت و وقت وجوب استفراغ
کدام است بدانکه اشیائی که دلالت بر وجوب استفراغ میکنند مراعات
ده چیز است اول امتلاست از خلط اگر خلط نباشد مانع استفراغ است
دوم قوت است که اگر ضعیف باشد مانع است سیم مزاج است چه اگر
مزاج حار یابس باشد مانع استفراغ است و سبب ظاهر است زیرا که مقصود
از استفراغ فرو نشاندن از اخلاط ردیه و رطوبات ردیه است که موجب
مرض است و هرگاه که بدن حار یابس باشد و ادویه مسهله که اکثر حار است
اگر ایراد کرده شود حرارت مزاج زیاده گردد و مقتضی بمرض شود و دیگر چون
مقصود اخراج رطوبات باشد و مزاج یابس باشد یبوست در بدن غالب شود
و این موجب دق و ذبول است نعوذ بالله منه شده و اگر مزاج بارد رطب
و قلیل الحراره باشد نیز مانع از استفراغ است چهارم سحنه است که مراد بیان
حال هیئت بدن است و در فربهی و لاغری با افراط ممنوع است و متخلخل
البدن قویه را نیز ممنوع است زیرا که شخص فربه شود بواسطه فربهی عروق
تنگ شده اگر ایراد حار مسهل کند و استعمال ادویه بقوت جاذبه
از عروق است و این جذب بواسطه فربهی کما ینبغی حاصل نمیشود و طبیعت نیز

تحلیل بدن باخراج میکند و سبب تحلیل بدن آنست که اگر ایراد حار مسهل
در بدن او کرده شود بواسطه تحلیل بدن را زود تاثیر میکند و اثر کیفیت
را در بدن میماند و این مقتضی باستعمال امراض میشود پنجم سن شخص است
که اگر شخص بسن بلوغ نرسیده است او را استفراغ بفصد و اسهال
ممنوع است و علت در عدم تجویز ظاهر است الا عند الضروره مثل آنکه
حصبه یا خناق شود که در این صورت اقدام بفصد میتوان کرد و در
پیران باسهال ضعیف نیز و در بعض امراض دیگر نیز ششم فصل است
در تابستان اخلاط ذائب است و در زمستان جامد و صالح و جامد
با هم آمیخته و ممزوج است پس استفراغ ممنوع است اگر فصد کرده
شود یا مسهل داده شود صالح با فاسد با هم می آید و چون مقصود
اخراج فاسد است نمیشود هفتم هوای بلد است زیرا که در هوای بلد
جنوبیه گرم استفراغ ممنوع است و در بلد شمالی قوی البرد نیز ممنوع است
خواه تابستان باشد و خواه زمستان هشتم عادت است زیرا که کسی که محتاج
باستفراغ نیست او را مسهل دادن مخاطره است خصوصا که مسهل قوی باشد
لا در فصد محل بحث است نهم صناعت است زیرا که کسی را که صناعت
و شغل تحلیل باشد رنج او را استفراغ ممنوع است مثل آهنگر و قالیباف

حمام حار ب دهم اعراض لازمه مثل سقط ادم زرب سو و مراد بزرب ضعف
ماسکه است و حصول اسهال با دونه معین و سببی پس در ایراد مسهل باین حتی
کس مخاطره است و از جمله قوانین یکی اینست که بعد از مراعات شرایط عشره
طبیب مجرب میباید که مقصد پنج چیز در امر استفراغ کند اول اخراج آن چیز
که موذی بدنست بحسب کمیت و کیفیت دوم انکه آن اخراج بقدری باید که
متحمل باشد و اگر ماده در بدن کثیره باشد باید که معالج اگر بکثرت اسهال در خوف
نشود اگر قوت باشد و مریض را تحمل آن باشد هیچ خوفی نیست الا انکه ضعف
مستولی شود یا از اضطراب آید که موجب خوف باشد مثل خون رود در مقام
هلاک باید شد سیم انست که اخراج آن خلط موذی از جهة و جانب میل
آن ماده باشد زیرا که ماده که حرکت او بر سبیل غثیان است البته توجه او بجانب
دهن است پس او را بقی باید کرد و ماده که حرکت او بر سبیل مغص و پیچاک
باشد البته او بجانب اسفل و امعاست و عبارت موجز اینست که فالغثیان
ینقی بالقی و المغص بالاسهال چهارم انست که انچه خارج از مستفرغ میشود
از مخرج طبیعی میباید که باشد و عضو منقول الیه الماده باید که اخس و فروتر
باشد از منقول عنه و مشارکت میباید با عضو منقول عنه مثل باسلیق
یمنی بجهة علت کبد و صبور میباید که باشد با انچه که وارد میشود براد

از اخلاط نیز پنجم انکه اخراج ماده و خلط بعد از نضج میباید بطریق
وجوب در امراض مزمنه و بطریق استحباب در امراض حاده مگر انکه
ماده در طغیان باشد زیرا که اگر در این صورت اگر ترک استفراغ واقع شود
ضرر در ترک استفراغ است بیشتر از ضرر استفراغ از غیر نضج بدانکه فصد بر
امتلاء معده جایز نیست که اخراج هر خلط که واقع میشود بدل ما یتحلل
میخواهد و چون خون در امتلاء طعام اخراج یافت و بدن مشتاق بدل ما یتحلل
است البته از غذای نامنهضم بخود جذب خواهد کرد و این موجب امراض
مزمنه ردیه است و در فصد صاحب تخمه توقف باید کرد تا تخمه او زایل شود
و هم چنین کسیکه در معده او صفرا بیشتر متولد میشود خصوصا بر ناشتا او را
فصد جایز نیست چشمه ششم در نبض است بدانکه نبض عبارت از شریان
متحرک بحرکت انقباض و انبساط است که از جوهر قلب ستر است و محل ادراک
و دریافت آن از مواضع متعدده است زیرا که شریان متحرک عضو و دیگر
سلوک از جای کثیره است که در اکثر جای با دریافت آن میتوان کرد الا انچه عرف
و عادت است در میان اطبا و معین است محل نبض ساعد باریغ است
از جانب سنی و حکمت با مر الهی در خلقت و آفرینش او در باندن هوای
ملایم است قلب که حکمی روح حیوانیست و اخراج فضلات که روح ازان

متفرق است و حرکت انقباض افاقه وصول نسیم ملایم میکند بقلب و حرکت انبساطی مخرج فضلات دخانیت که اگر اخراج نیابد مهلک است و نبض رگ ایست که الحق لقیق و حبابی که اطبا حال نبض از آن مرشد شده و از آن استدلال با حوال بدن میکنند بحسب استقرا او ده است اول مقدار و آن سه قسم است بسیط و آن نه است اول طویل و آن نبضیست که حرکت او زیاده از چهار انگشت باشد و سبب او کثرت حرارت است ثانی قصیر و آن نبضیست که حرکت او کمتر از چهار انگشت باشد و سبب او کمی حرارت است ثالث معتدل بین هردو یعنی حرکت او بقدر چهار انگشت باشد و آن دلالت میکند بر اعتدال حرارت و برودت رابع نبض عریض است و آن چنانست که از زیر انگشت بمقدار بیشتر فرا گیرد و آن دال بر کثرت رطوبت است خامس ضیق است و آن ضد عریض است و آن دلالت بر کمی رطوبت میکند سادس معتدل است بین هردو و آن دلالت میکند بر اعتدال بدن در رطوبت و یبوست سابع نبض شاهق است و مشرف نیز گویند شاهق در لغت کوه بلند و بنای بلند و مانند آن باشد و نبض در حرکت میل به بلندی داشته باشد شاهق گویند و مشرف نیز یعنی بلندی است این نبض دلالت میکند بر زیادتی حرارت ثامن منخفض و آن نبضیست که ارتفاع وی بغایت کم باشد و این نبض

دلالت

دلالت میکند بر قلت حرارت تاسع معتدل بین هردو و آن دلالت میکند بر اعتدال حرارت ثانی از اقسام عشره نبض کیفیت خوردن نبض است با انگشت و آن یا قوی است یا ضعیف یا متوسط قوی نبضیست که بقوت بر انگشت تراکو بیدن قوی که کی فرو میرود بسر انگشت و این دلالت میکند بر شدت قوت حیوانی و ضعیف نبضی است که مخالف او باشد و آن دلالت میکند بر ضعف قوة حیوانی و معتدل بین هردو دلالت میکند بر اعتدال قوة حیوانی ثالث ماخوذ از زمان حرکت است و آن نیز منقسم میشود بنبض سریع و بطی و معتدل اما سریع آنست که حرکت او در مدت قصیر تمام شود و بسرعت منقبض شود دلالت میکند بر شدت حاجت بنبض هوای بارد و بطی ضد سریع است دلالت میکند بر توسط حاجت بنبض هوای بارد و معتدل دلالت میکند بر توسط حاجت بنبض هوای بارد رابع ماخوذ از قوام آلت است و منقسم میشود بنبض صلب و لین و معتدل اما صلب آنست که قوت انگشت با عتماد رفع قوة حرکت انبساط او محسوس شود یعنی بعد از فرو بردن انگشتان بر محل نبض و فشرده معلوم شود و این دلالت میکند بر یبوست و خشکی بدن و لین بر خلاف او است و آن دلالت میکند بر رطوبت و معتدل بین هردو دلالت

بر توسط حال بدن بر یبوست و رطوبت میکند خامس ماخوذ از زمان سکون
است و منقسم میشود بسوی متواتر و متفاوت و معتدل لا متواتر نیست که
کم میرسد نبض در وقت حرکت و آن دلالت میکند بر ضعف قوت
حیوانیه و متفاوت نیست که بیماری رسید و دلالت میکند بر شدت قوة
حیوانیه و معتدل دلالت بر توسط قوة حیوانیه میکند سادس ماخوذ
از لمس و آن یا گرم است یا سرد یا معتدل و استدلال بلمس اگرچه است
بمجموع بدن عموم دارد لکن لمس شریان گاه است مخالف سایر بدن
بسبب جهت شریان خون که در وی است گرمتر از خون سایر عضوهاست از
آنکه پیوسته است بدل که منبع حرارت است پس حار دلالت میکند
بر حرارت خون و روح در تجویف شریان و سرد دلالت میکند
بر برودت آن و معتدل بر اعتدال بر گرمی و سردی سابع ماخوذ است
از وزن و وزن نبض عبارت از وجود نسبت ملایم است میان
حرکات و سکنات آن و آن یا جید الوزن است یا غیر جید الوزن
لا جید الوزن نبضی باشد که زمان حرکت انبساط و زمان حرکت انقباض
و زمان هر دو سکون که ازین هر دو حرکت بود هم مناسب باشند و ردی
الوزن ضد اوست یا وزن نبض کودک چون وزن جوان باشد یا وزن

نبض

نبض جوان چون وزن نبض پیر باشد ثامن ماخوذ از مقدار ما فی
التجویف است و آن یا ممتلی است یا خالی یا معتدل ممتلی دلالت میکند
بر کثرت دم و روح حیوانی و خالی مخالف اوست و معتدل دلالت
میکند بر اعتدال هر دو تاسع ماخوذ از استواء در احوال مذکوره
و استواء بغیر آن است شد و آن نبض عظیم و صغیر و سریع و بطی و دیگر
احوال و اختلاف در آن عاشر ماخوذ از انتظام است و غیر انتظام و
منقسم میشود بسوی مختلف منتظم و مختلف غیر منتظم پس منتظم اوصاف
حرکت است بر نسبت وجوه و دلالت میکند بر ثبات حال بدن و غیر منتظم
بخلاف اوست لا قسم عاشر داخل در تحقیق تحت قسم تاسع است بدانکه
ازین مرکبات مذکوره اثرا که اهم و اوضح در دلالت بود بر این مخصوص
است مثل زاید در اقطار ثلثه را نام عظیم است و ناقص در اقطار
ثلثه را نام صغیر و زاید عرضا و سمکا را غلیظ و ناقص در اینها
دقیق نامند دیگر در جنس نبض نبض پیر صغیر و متفاوت باشد
و سبب آن رطوبت غریب که در بدن پیران جمع باشد این باشد لا نبض
کهول صغیر و بطی و باشد نبض جوان قوی و عظیم باشد نبض کودک
سریع باشد یا متواتر و اندر عظم میانه باشد نبض صفاوندان مزاج برد

ثامن
تاسع
عاشر

یا صغیر باشد یا متفاوت یا بطی نبض خداوندان مزاج تر یا موج باشد
یا عریض نبض خداوندان مزاج خشک دقیق و صلب باشد نبض
ذکور بقیاس با نبض اناث قوی و عظیم باشد نبض مردم لاغر بقیاس
با نبض فربه صغیر و سریع و ضعیف باشد نبض مردم فربه بقیاس
با مردم لاغر عظیم و بطی باشد نبض مردم در فصل ربیع معتدل باشد
و اندر قوة زیاده بسبب اعتدال فصل نبض مردم در شهرهای معتدل
و هوای معتدل هم چنین باشد و نبض مردم در شهرهای گرم اکثر خفیف
باشد نبض مردم در فصل خریف معتدل و میل بضعیفی باشد و نبض
مردم در فصل زمستان متفاوت یا بطی یا صغیر بسبب کمی حرارت
لیکن نبض محرور قوی‌تر شود و نبض مردم در شهرهای سرد اکثر خفیف باشد
نبض خداوندان ریاضت معتدل قوی و عظیم باشد و هرگاه ریاضت نه
بحد اعتدال باشد نبض صغیر و ضعیف باشد نبض مردمی که غذای معتدل
خورده باشند اندکی قوی و عظیم و سریع باشد نبض مردمی که غذا کم خورده
باشند سریع و ضعیف باشد نبض خداوندان شادی عظیم و متفاوت
باشد نبض خداوندان غم صغیر و ضعیف باشد و متفاوت یا بطی
نبض خداوندان ترس سریع و مرتعش و مختلف باشد نبض خداوندان

خشم

خشم عظیم و متشاهق و سریع و متواتر باشد نبض خداوندان لذت
عظیم باشد نبض مردم که در گرمابه آب گرم استعمال کرده باشند صغیر و
متفاوت و ضعیف و متفاوت باشد نبض خداوندان درد سریع و
متفاوت باشد نبض خداوندان لاس گرم مرتعش و سریع و متواتر
باشد نبض صاحبان لاس سرد بطی و متفاوت باشد نبض صاحبان
صداع گرم سریع و متواتر باشد نبض صاحبان صداع سرد بطی و متفاوت
باشد نبض صاحبان سرسام صغیر و ضعیف باشد نبض دیوانه صلب و
صغیر باشد نبض عاشق نامنتظم باشد الا هرگاه معشوق را ببیند عظیم و معتدل
گردد نبض صاحبان فالج موجی باشد و ضعیف و متفاوت باشد نبض
صاحبان تب دموی سریع و عظیم و متواتر باشد نبض خداوند تب خاصه
صغیر و ضعیف و متفاوت باشد نبض صاحبان تب غیر خالص ضعیف
و صغیر و مختلف باشد نبض صاحب تب بلغمی عریض و متفاوت و ضعیف
باشد نبض خداوند شطر الغب بعظم مایل باشد نبض خداوندان ربع صلب
و صغیر باشد **چشمه هفتم** در بول بدانکه بول فضله از فضلات هضم
کبدیست و عروقی و آن در جوف جزو هائی که آن فضله کبدیست
وجود نبود که فضله هضم عروقی است و جهانی آن بطریق استقرا

هفت است اول لون است و آن پنج قسم است اول اصفر دلالت بر غلبه و تیزی
صفرا میکند و احمر بر خون و سبز دلالت بر برودت میکند اگر کم بود
والا دلالت بر حرارت میکند و احتراق خلط هم بود و کبود نوعی دیگر است
از الوان و دیگر ابیض است و آن دلالت بر غلبه و تیزی بلغم و برودت
میکند دوم قوام بول است رقیق دلالت بر عدم نضج میکند یا
سده در عروق و مجاری بول یا کثرت آب و معتدل اثر اسباب نضج است
سیم صفا و کدورت است بول صافی را سبب نضج و سکون اخلاط
تابع است و تیره را سبب عدم نضج است چه نضج استوا و قوام را لازم
دارد و کدورت حاصل از اختلاف قوام میشود و گاه باشد که سبب
کدورت سقوط قوت باشد چهارم رایحه بول است بول بدبو یعنی بوی
گندیده یا بسبب افراط عفونت است از غلبه حرارت ناری بر رطوبات بدن
یا بسبب قروح عفنه در مجاری بول و آنچه عدیم الرایحه است بسبب
فجاجت و جمود اخلاط است پنجم کف بول است کف بسیار دلیل
بر وجود ماده غلیظ لزج است ششم مقدار بول است کثرت بول نسبت
بمعتاد یا بسبب کثرت مشروب یا مایع یا ذوبان عضو است چنانچه
در حمیات مطبقه میباشد یا استفراغ فضول است اگر با قوت و عقب آن

راحت باشد

راحت باشد و قلت بول نسبت بمعتاد یا از فرط تحلیل است یا افقار رطوبت
یا سده در مجاری بول و قلت بول با قلت تحلیل منذر باستسقا است
هفتم رسوب است رسوب چیزی است متمیز از بول و در آن در چیز نگاه
باید داشت لون پنج نوع است سفید و سرخ و زرد و تیره و سیاه
رسوب سفید دلالت میکند بر عدم نضج ماده و رسوب سیاه که بر بالای
بول است نشان ناپختگی است رسوب سیاه نشان سوختگی اخلاط است
رسوب سرخ نشان ناگواریدگی و عدم نضج است رسوب تیره نشان
برودت مزاج و عدم قوت است رسوب زرد نشان حرارت مزاج
و بیماری صفرا است قوام آنچه متصل الاجزا و هموار باشد رسوب نیک
است اما قوام رسوب نا طبیعی سیزده نوع است مخاطی مدری خراطی رمادی
نخالی کرسنی لحمی دمی شعری شیری رملی دهنی عجینی مخاطی سفید و غلیظ
مدری ریم باشد و نشان گشتن شدن ریش کرده و مثانه باشد خراطی چون
پاره‌های گوشت باشد دلیل جرب و قرحه مثانه باشد رمادی دلالت میکند
بر سوختگی بلغم یا ماده که سوختگی عارض شده است نخالی کوچکتر از خراطی
باشد انفجا دلیل جرب مثانه باشد کرسنی چون دانه ارزن و بغایت بد
باشد و نشان گداختن پیه باشد شعری چون موی باشد سبب آن رطوبت

مستطیلی است شبیه مانند زرنیخ سرخ باشد و او را الویقی نیز گویند دلالت
بر سوختگی خون یا گداز شحم اعضا یا جرب مثانه میکند و بعضی نشان تولد ریگ
بغیر و صورت آن ضعیف جرم باشد عجینی چون پاره های خمیر بریده باشد دلالت
میکند بر ضعف معده و بدی هضم **چشمه هشتم** در کیفیت و کمیت اغذیه
و اوقات تناول آن و معتادین بتناول اغذیه حاره یا بارده یا با اغذیه
غلیظه بطیئة الانهضام مثل نان فطیر و آش کشک و گوشت گاو و بز و شتر
یا با اغذیه لطیفه طعام از برنج چیپ با گوشت جوجه مرغ و کبک و تیهو
و تذرو امثال و بعضی از بقول و غیر آن معتاد باشد و مردم هر ولایت بنوعی
از تن و کا معتاد میباشند چنانچه مردم دار المرز به برنج و اهل سواد
بنان گندم و جو و اهل هند به نخود و ماش و عراق بخرما و اهل صقلاب
و فرنگ بشراب و عرق و گوشت گاو و خوک و مانند اینها معتاد میباشند
و صحت هر صنف از مذکورات بمعتادات خویش محفوظ میباشند و از
انتقال بضد آن متضرر و مریض گردند و معتادین با اغذیه غلیظه و مردم
اکول را در حال مرض منع از غذا و تلطیف تدبیر نباید نمود و هم چنین حکم
در عتیاد مردم بتناول هر نوع از اغذیه جیده یا ردیه پس در حال صحت
و مرض از معتاد خصوصا که طبع آن گاه بآن مایل باشد منع نباید نمود

و لیکن

ولیکن سزاوار است که اگر معتاد با غذیه غلیظه ردیه مثل آش درهم جوش
که در دهقانان و حمالان و کسانی که بگویند بسرعت هضم آن و ملایمت آن
مغرور نگردد بلکه از آن بتدریج انتقال نماید والا بطول مدت اخلاط
ردیه در بدن مجتمع گردیده امراض صعبه از آن پدید آید و معتادین بکمیت
اغذیه پس بعضی که معتاد به تقلیل غذا باشند چون اکثار کنند ثقل و کسل
و کرب بر ایشان عارض گردد و کسیکه معتاد بتکثیر غذا باشد چون تقلیل کند
ضعف قوت و ذبول عارض گردد و وقت غذا قبل از غروب قرار
دهند که تا وقت خواب فی الجمله از معده منحدر شود بهتر اولی و انسب است
و بهترین طریق عتیاد و مراعات اکمل اطبا آنست که در هر دو روز سه مرتبه
غذا بخورد چنانچه در یک روز دو مرتبه یکی اول روز و یکی آخر روز و در روز
دیگر یک مرتبه در انتصاف نهار و تقدار نباید که غذای سوداوی مزاج حار
رطب میباید چه مزاج او بواسطه خلط سوداوی بارد یابس شده است و غذای
صفراوی بارد رطب و بلغمی حار یابس بدلیل مذکور و از غذای رقیق
سریع الهضم فوق غذای بطئ الهضم حذر باید کرد زیرا که اگر غذای
رقیق سریع الهضم فوق غلیظ بطئ الهضم واقع شود چون غلیظ مانع
نفوذ رقیق است موجب فساد میگردد و هم چنین غذای لزج فوق غلیظ

مجوز نیست زیرا که حرکت نمیکند و غلیظ را نیز پیش از تصرف حرکت
ازلاق میکند و باعث مرض زلق الامعا میشود و حرکت خفیفه بعد از
خوردن غذا جایز است و حرکت شدیده عنیفه ممنوع است و سبب منع
آنست که غذا را پیش از هضم برمی جذب میکند راند و خیار شیرین بعد از
غذا موجب بد است زیرا که طبیعت را میل تمام بحلویات است و بیشتر از
اغذیه دیگر جذب میکند و از دفع غذا و فضلات غلیظه میماند و صاحب
تجارب یافته اند که جمع کردن میان حموضات و البان نباید کرد
و روغنی که در ظرف مس مانده باشد نباید خورد و جمع میان سرکه و آب برنج
نباید کرد و بریانی که در حین گرمی پوشیده باشند نباید خورد و انگور فوق
کله و انار فوق هریسه نباید اختیار کرد **چشمه نهم** در بیان تدبیر شرب
معتدل المزاج تدبیر آنست که معتدل باشد در برودت زیرا که اکثار
برودت در معده بارد بسیار مضر است و در معده حار موجب هرب
و فرار حرارت غریزی است اولا و بعد از ان باعث احداث حرارت میکند
و موجب غلبه عطش میشود و باید دانست که جمع میان آب چاه و نهر جایز
نیست و آزموده اند که سرکه با آب بد ازاله بدی و ردائت آن میکند
و موجب دفع عطش میشود و این تدبیر را در اصحاب امزجه حاره و در

شباب مرخص دارند و نمی باید بر ناهار و عقب ریاضت و بعد از حمام و
بعد از جماع و در میان خواب و بعد از فواکه واقع شود و اگر عطش
عطش کاذب رو دهد اگر اختیار آب کرده شود عطش پیدا میکند و
و اگر آب نخورد البته عطش تسکین میپابد و عطش کاذب از بلغم مالح
است در حین عطش اولا صبر است با اختیار کردن شیرینی که مذهب
بلغم باشد مثل ما العسل بازنجبیل پرورده با سکنجبین بزوری و امثال
اینها و اگر از خوردن ناچار باشد از کوزه ضیق الفم باید کرد و بدفعات
قلیلی اختیار باید نمود **چشمه دهم** در بیان خواب و بیداری بباید دانست
که هر یکی از خواب و بیداری اگر بر وجه طبیعی و اعتدال است موجب
صحت است و الا موجب ثقل و مرض است و خواب معتدل موجب تمکین
قوت طبیعت است از افعال او و مکثر جواهر روح است و از موافق
اعتدال حفظ بدن میکند ترطیب و تسخین میکند و از انتعاش حرارت
غریزی امداد تحلیل موجب اذابه رطوبات فضلیه است و ازاله کسل است
و خواب طبیعی علامتش آنست که حرکت خفیف و چالاک از نوم
متنبه شود و ثقل در خود حس نکند و باید دانست که آنچه که خواب
می آورد یکی دخول حمام است که بوقت شب باشد یعنی که معده خالی نباشد

و غذا بهضم شروع نکرده باشد و بسیار نباشد چه در امتلاء معده حمام ممنوع
است و خواب بر خلاء معده رد است و مسقط قوه است خصوصا بر ناهار
که موجب اعراض ردیه مثل فساد لون و حدوث نوازل است و کیاب قفا
موجب تحلیل قوت است و باعث اعراض ردیه مثل سکته و فالج و کابوس است
چشمه یازدهم در تدبیر حامله و مرضعه و طفل و شبان و کهول و شیخ اما حامله
پس واجب است که احتراز کند از فصد و حجامت و اسهال قوی و از برداشتن
چیز سنگینی و جزو دویدن از فراز به نشیب و از آواز هولناک و از بوی
طعام که مایل باو باشد و مانع از وصول او شود و از جهت شهوت ردیه او
نباید بخوردن گل و گچ و مانند آن و اما مرضعه پس سزاوار است که احتراز
کند از شوهر و الا باعث میشود فساد شیر را و مداومت نماید با غذیه لطیفه
موافقه باحوال رضیع و اما طفل و آن بعد از رضاع است تا سن چهارده
سالگی پس واجب است که محافظت نماید او را از ترسیدن و خوف شدید
و غم و بیداری بسیار و غضب که اینها باعث میشود او را امراض مزمنه
و منع میکند از نمو و هرگاه غذا میل کند سزاوار است که اکثر غذا
او سرد و خشک باشد از جهت آنکه مزاج اطفال گرم و تر است و اما جوانان
مزاج ایشان گرم و خشک است و آن سنی است که بالیدن در آن تمام میشود

و منتهی را

و منتهی را و سن وی پیری است سزاوار است که اکثر غذای ایشان سرد و تر باشد
اما کهول سنی است که نقصان بر او ظاهر شده باشد و هنوز قوت تمام نشده باشد
و منتهی او تا شصت سالگی است و مزاج ایشان سرد و خشک است سزاوار
است که اکثر غذای ایشان گرم و تر باشد و اما شیخ و آن سن پیری است
و آن سنی است که ضعف قوت ظاهر باشد و مزاج ایشان مختلف است سزاوار
است که ملاحظه باحوال کند و استنباط از مزاج نماید اگر مزاج سرد
و خشک باشد غذا و جمیع تدبیر او گرم و تر باید و اگر سرد و تر باشد واجب
است اکثر غذای او گرم و خشک باشد **چشمه دوازدهم** در بحران است بدانکه
بحران مجادله طبیعت است با ماده مرض و طبیعت را بسلطان ولایت
تشبیه کرده اند و مرض را بدشمن یاغی و روز بحران را بروز قتال و
اضطراب و ناله و حالات هایله و رعاف و مانند اینها را بانگ تاختن و
نعره مبارزان و هیجان غبار و گرد و خون ریختن و مانند آن و گاه
سلطان صاحب ولایت غالب میشود و غلبه تام میکند و دشمن را بالکل
مستاصل میسازد چنانکه در بحران جید است و گاه غلبه دشمن را میباشد
و هزیمت سلطان را چنانکه در بحران ردی است و هرگاه ماده رقیق باشد
بحران بوقت خواهد بود و هرگاه ماده حار بود و رقت چندان نباشد

برعاف و بهترین بحران آنست که برعاف باشد بعد ازان باسهال بعد ازان بقی
بعد ازان بادرار بعد ازان بعرق و فایده در معرفت بحران آنست که در
روز باحور ایمار را مسهل و داروی قوی نباید داد بلکه غذا هم سبکتر و کمتر
باید داد تا طبیعت مغلوب نشود و او را مشغول نسازد بامری که غافل شود
بسبب آن از مجادله با ماده مرض و باید ملاحظه کنند که طبیعت ماده مرض را
چه قسم دفع میکند و تحریک ماده بجو لطف کند یا بطرف سفل اگر معلوم شود
از علامات مثل لین نبض و نرمی جلد و انتفاخ آن معلوم است که طبیعت
دفع ماده بعرق میکند پس باید پاشویه کنند و دثار روی فی بیشتر باو
بپوشانند و اگر میل ماده باعالی بدن است و هذیان و تشویش حواس و
سرخی چشم و خارش بینی و امثال آن معلوم میشود که برعاف بحران
خواهد شد باید که دغدغه و خارش بینی کنند و اگر بحران انتقالی باشد
که ورم در اطراف یا عقب شقه که پشت گوش و زیر بغل و کنج ران
باشد هم معلوم میشود البته استعمال روادع نکنند بلکه مرخیات استعمال
نمایند بدانکه هر تغیری که در عالم کون و فساد بهم رسد منوط بتغیر اتصالات
که در سماویات بهم رسد از حرکات سماویات و اختلاف اوضاع کواکب
بنابرین تغیراتی که روز بروز میشود منوط است بحرکات قمر که اسرع حرکات است

و در میان

و در میان کواکب هیچ یک سریع السیر تر از قمر نیست پس باید که این قسم تغیرات
وابسته بحرکات قمر باشد و چون فلک مستقیم یعنی دایره معدل النهار را
بچهار قسم مساوی کنند تربیع و مقابله معین شود و تربیع و مقابله
اوقاتیست که قمر بنظر عداوت بموضع اصلی خود ناظر بود و چون موضع
اصلی که در ابتدای مرض قمر در آنجا بود اقتضای مرض کرده بموضع
ثانی که مخالف آن موضع باشد اقتضای نقصان و ضعف علت میکند
و مجادله طبیعت در آن اوقات بیشتر باشد چه خصم را در حال ضعف
آسان تر مقهور میتوان کرد و بدین سبب بحران درین اوقات بحران
نیکوتر باشد و دلالت بر سلامت بیشتر ازان کند که در غیر اوقات پس
بحرانهای عظیم هفتم و چهاردهم و بیستم تا بیست یکم باشد و چون دور
قمر در مدت بیست هفت شبانه روز و کسری تمام شود و ربع اول
در روز هفتم تمام شود و نصف دور در چهاردهم و تقدم و تاخر
بحران ازان روزها خارج نباشد لاسیما ربع تمام میان بیستم و بیست یکم
و بدین سبب تقدم در بیستم افتد و تاخر در بیست یکم و در بعضی با موضع
اصلی در بیست هشتم باشد و بعد ازان رفته باز از سر گیرد و چون هر ربعی را
بدو قسم کنند چنانکه همه را هشت قسم کرده باشند چهار ربع انداز کنند

بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بیستم با بیست یکم و بیست چهارم
به بیست هشتم و چون هر یکی را به دو نیمه کنند تا در فلک شکل شانزده
گوشه پدید آید در آن اوقات پس بشر زاویه اول میان دوم و سیم باشد
و زاویه سیم میان پنجم و ششم زاویه پنجم در روز نهم زاویه هفتم میان یازدهم
و سیزدهم و زاویه نهم میان پانزدهم و شانزدهم زاویه یازدهم در روز نوزدهم
زاویه سیزدهم روز بیست دوم زاویه پانزدهم میان بیست پنجم و بیست
ششم و درین اوقات با اوقات هشتگانه نظر شانزده بحران باشد
اطبا این بحرانات را نشناسند بطریق تجربه و امتحان و استقرا او و در
بحران تام اضطراب عظیم و حالات هولناک پدید آید و در ناقص
کمتر ظاهر میشود و هیچ بحرانی از هفتم و چهاردهم قویتر نیست و بعد از آن
روز بیستم بحران قوی است بدانکه هر مرضی را چهار وقت میباشد ابتدا و
تزاید و انتها و انحطاط ابتدا اغاز مرض را گویند و وقت فزونی
را تزاید و وقت بغایت رسیدن انتها و وقت باز پس گرفتن مرض را
انحطاط گویند هر بحران که در ابتدا و تزاید رود قتال مهلک کننده باشد
و آنچه در وقت تزاید بود اگر نیک باشد ناقص باشد و اگر بد بود بیمار
از آن بحران با رنج رهد و آنچه در وقت انتها باشد بیشتر یا نیک یا بیمار را از خطر

بیرون آید و یا ماده مرض مستولی شود و بیمار هلاک گردد و هر بحران
که در روزهای بحران اتفاق افتد امید وار باشد چشمه سیزدهم در بیان
دخول حمام و منفعت و مضرت آن بباید دانست که انسان کامل الصحة
صحیح البنیه را احتیاج نیست که بحمام درآید و میباید که مقصود کس از استفاده
حرارت لطیف قسیبه باشد و ترطیبی معتدل باستعمال آبهای ملایم نه آنکه
دیگر در خانه در نیاید مگر آنکه بعد از در آمدن طول ندهد و استعمال
آب قدری میباید کرد که موجب حمره بشره شود نه چندانکه موجب
حرارت قوی گردد و مرتاض را دخول حمام جایز نیست مگر بعد از
استراحت از ریاضت و میباید که استحمام بعد از هضم غذا باشد
و بیش از صلاح نوط و صفراوی مزاج باید که قبل از دخول حمام نان
منقوع در آب فواکه مثل انار میخوش اختیار کنند و محموم و صاحب
تفرق اتصال و ورم سوء هضم مجوز نیست زیرا که اگر حمای عفنی باشد از دیاد
در عفونت پدید آید و صاحب تفرق اتصال را موجب ارخا و سبب
عدم اتصال و اندمال اوست و صاحب ورم را از جهة میل ارخاء عضو
وارم و ریختن مواد و دیگر باشد و در عفونت عضو وارم و حمام مسخن و
مبرد و مرطب و مجفف و نافع و ضار همه هست اما هر کدام باعتبار زیرا

که هرگاه طول در او واقع شود او را سخن است و بواسطه طول مکث تحلیل
بسیار میشود و بعد از آن برد باشد و چون رطوبات بتحلیل رود سوء
حاصل میشود و چون استعمال آب بسیار کنند و مکث بسیار واقع شود
مرطب باشد و نفع و ضرر او علی هذا القیاس و از منافع او آوردن خواب است
و دیگر جلا و تحلیل و انضاج و جذب غذا بجانب بدن و حبس اسهال
و ازاله عیا که مانده شدن باشد اما مضار او تضعیف قلب است اگر بافراط
باشد یا مکث طویل واقع شود و حدوث غشی و تحریک مواد ساکنه و مهیا
ساختن مواد و رطوبات از جهة عفونت و اماله بجانب اعضای ضعیفه
و این سبب حدوث اورام و اعضای ظاهره و باطنه است **استعمال آب سرد**
و آن جایز نیست مگر شاب قوی المزاج را در فصل تابستان و بوقت نماز
پیشین و باید که بی خالی باشد از تخمه و اسهال و قی یا نزله نباشد
و قلیل از آن زمان باشد که جماع واقع نشده باشد و استفراغ دیگر مثل
فصد و حجامت و ریاضت مگر بقدر قلیل و اگر استعمال آب سرد بوجوه
مذکوره ممنوعه اختیار کند موجب آفات کثیره است **چشمه چهارم**
در منافع فصد و مضرت آن بباید دانست که فصد استفراغ کلی است
بسبب آنکه جمیع اخلاط در عروق همراه خون است و بوقت اخراج آن

ازهم

از همه بقدر حاجت طبیعت بیرون میفرماید و چون خون بیشتر از اخلاط
دیگر است و بعد از آن بلغم و بعد از آن صفرا و بعد از آن سودا اگر
چنانچه معالج بوقت ضرورت فصد فرماید و بعد از آن اخراج هر خلط
که در بدن ما سوای خون است میکند به مسهل یا قی یا حقنه اما فصد متعین
است در اخراج خون و بقیه اخلاط بطریق مذکور و فصد یکی از دو
گونه واجب است اول آنکه بواسطه بسیاری خون که در او مستعد شده باشد
از برای حدوث امراض دموی پس پیش از حدوث فصد باید کرد تا در آن
بلیه و آفت واقع نشود دوم آنکه شخص که مبتلا بامراض دموی در بعضی اوقات
موجب بیشتر مثل آنکه در بهار کسی مبتلا بجرب یا خراج و دمامیل میشود پس او را
بوقت آن فصل پیش از وقوع این حوادث فصد باید کرد و گاه
باعث بر فصد وقوع سقطه و ضربه است بملاحظه آنکه موجب تفرد الم
و وجع نگردد و بسبب ریختن مواد و همچنین اگر شخص را ورمی باشد
که ضعیف بود از نفخی را و پیش از نفخ پس باین ملاحظه فصد باید کرد
و بسیار است که از فصد غشی حادث میشود و هرگاه پیش از فصد قی فرمایند
صواب باشد زیرا که مانع از حدوث قی و غشیان و غشی است و باید دانست که
شخص که او لاغر باشد فصد کردن او خطره است و همچنین آنکه اثر اخلاط

جارست یا حامله اندشی را نیز فصد جایز نیست زیرا که موجب حدوث غشی
و سقوط فرزندست و هر حرفی خطره است مگر آنکه ضرورت قوی باشد و آن نیز
بقدر قوت واجب و نیز کسی که در شب این امتلاء غذائی شده فصد جایز
نیست زیرا که ضرر بسیار دارد هر وقت حادث میشود اما کسی که اخلاط او
بر او غالب شده اگر فصد کند و بعد از آن اخراج اخلاط باسهال
مسهل مناسب آن خلط بمهلت کند باکی نیست و باید دانست که هر کسی را که
دم صالح در او قلیل باشد و اخلاط ردیه در او بسیار او را فصد بهیچ وجه
جایز نیست و در زمستان اگر ضرورت شود فصد واسع باید رگ زدن زیرا
که درین فصل خون فسرده و منجمد است اگر ضیق واقع شود آنچه رقیق
و صالح است اخراج خواهد بود و در تابستان اگر البته ضیق باید خصوصا
شخص نحیف البدن و کسیکه سن او از چهل کمتر باشد و کسیکه سیر شکم باشد
و کسیکه بسیار لاغر و خشک باشد به ضرورت قوی فصد نباید کرد که خطره است
و فصد بر امتلاء طعام نیز نکنند زیرا که بدن از غذاء نا منهضم خود جذب
خواهد کرد و موجب بسیار امراض مزمنه ردیه است و صاحب نزف الدم اخراج
خون بدفعات کنند و فصد اصحاب مالیخولیا و جنون و وسواس شب بوقت خواب
باید کرد و وقت اختیار فصد بعد از تمام هضم غذا الا چون ضرورت باشد

وفز

وقت اخراج همان وقت است که ضرورت باشد **منبع ثالث** در ذکر درجات
ادویه بحسب مراتب و ذکر صفات ادویه مفرده و مرکبه و این مشتمل است
بر دو چشمه **چشمه اول** در ذکر درجات ادویه بحسب مراتب بر ارباب فطانت
پوشیده نماند که مزاج ادویه منحصر است بچهار مرتبه و از جهت تبیین مراد
آن اقوال بسیار است حقیر از جهت توضیح آن بطریق ایجاز بعبارت
واضح بیان میکند بدانکه اجزاء بدن انسانی که موجب زیست و باعث حیوة
است مرتب است به پنج مرتبه **مرتبه اول** معده است و آن جسمیست مخروطی مستدیر
الهیئة مجوف مرکب از عصب و لحم و عروق و شرایین و محل نزول غذا اولا
و در آن **مرتبه ثانیه** مجاری متصل بکبد مانند عروق ماساریقا که متصل است از
معده بکبد و از کبد بواسطه شرایین و اورده بسایر اعضا **مرتبه ثالث** اخلاط
است که عبارت از خون و صفرا و بلغم و سودا است **مرتبه چهارم** رطوبات محصوره
در عروق صغار و عروق شعریه و تجاویف اعضا است **مرتبه پنجم** اعضا است
و آن یا اصلیه است مانند قلب و کبد و دماغ یا غیر اصلیه است مانند سایر اعضا
و روح ساری است بر جمیع این مذکورات پس هر چه از ادویه و اغذیه بعد از
ورود ببدن و بعد از متغیر شدن از کیفیت بدن تاثیر در هوای شاعل خفیه کرده
مفقود الاثر شود و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او محسوس نشود او را معتدل

خوانند چون عناب و امرود شیرین در گرمی و بهی که معتدل باشند در سردی و اما
آنچه بعد از ورود در بدن و متغیر شدن از کیفیت بدنی اثر آن منحصر در روح
مجاور قضیه و مجاری متصل بمعده باشد و تجاوز از آن نکند و از تکرار استعمال
و زیادتی مقدار تغیر خفی دهد درجه اول خوانند چون سیب شیرین و انگور در گرمی
و شفتالو و آلو بخارا در سردی و اگر تجاوز از روح مجاور قضیه و مجاری آن کند
اثر آن باخلاط برسد و تغیر ظاهری خفی دهد درجه دوم خوانند چون دارچینی
و جوز بوا در گرمی و هندوانه و خیار در سردی و اگر از اخلاط هم تجاوز نموده
در رطوبات محصوره اثر نماید و بمرتبه فساد طبیعت نرسد درجه سیم خوانند
چون زعفران و زنجبیل در گرمی و تمر هندی و خرفه و ماء الشعیر در سردی و اگر از
رطوبات محصوره تجاوز نموده اثر باعضا نماید که بنهایت تاثیر است و طبیعت را
فاسد سازد درجه چهارم خوانند چون بیش و سم الفار در گرمی و افیون و بیخ
در سردی و آن سم قاتل است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه با او باشد و هر یک
از درجات را سه مرتبه میباشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند پس تقسیم درجات بنحوی
که مذکور شد منقسم در دوازده قسم میشود چشمه ثانیه در ذکر صفات ادویه
مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و پنج افعال کلیه و شبیه بکلیه مخفی نماند که ادویه
و اغذیه سه افعال کلیه میباشد مثل تسخین و تلطیف حار و تبرید و تکثیف بارد

و نرم کردن

و نرم کردن و سیلان نمودن رطب و خشک و امثال آن که وضع یابس و
هر یک از ادویه سه صفت مخصوصه میباشد که شبیه بافعال کلیه است مانند
تفتیح و تسدید در روح و تکثیف و امثال آن پس مجموع صفات ادویه
مفرده و مرکبه منحصر است بر سه صفت لطیف و غلیظ و متوسط اما لطیف
چیزی را گویند که بعد از ورود بدن منقسم شود باجزای بسیار صغیر و نفوذ
در جمیع اجزای بدن بسرعت کند چون زعفران و غلیظ چیزی را گویند
که ضد لطیف باشد و آن چیزیست که اجزای او بدشواری قبول انفعال از کیفیت
بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت ننماید و متوسط چیزیست که متوسط
است در لطافت و غلظت و هر یکی از این سه صفت یا صالح الکیموس است
یعنی خون متولد از آن بهمه جهت اعتدال داشته خلط بد در و نباشد
یا ردی الکیموس است یعنی از وضع غیر معتدل القوام و الکیفیة متکون
شود یا متوسط الکیموس است که خون متولد از آن متوسط است در رداءت
و صالحیت و هر یک از این صفات یا کثیر التغذیه است یعنی اکثر اجزای او جزو
بدن شود یا قلیل التغذیه است که بعکس آن باشد یا متوسط التغذیه است که هر یک از
این دو صفت در و بحد اعتدال باشد پس مجموع صفات مذکوره بحسب تقسیم منقسم
میشوند در هیجده قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر التغذیه مانند گوشت کبک

وشرب مزروده تخم نیم برشت دوم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند
انار و سیب و کاهو سیم لطیف متوسط الکیموس متوسط الغذا مانند نان
نان گندم خوب پخته چهارم لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند
ترب و پیاز و هرچه تند و تلخ و شور باشد پنجم لطیف متوسط الکیموس
کثیر الغذا مانند کبوتر بچه ششم لطیف ردی الکیموس متوسط الغذا مانند
نان نیم پخته هفتم غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گوسفند
مزروده تخم که نیم دو پخته باشند هشتم غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مانند
گوشت گاو نهم غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند آمرود و به
دهم غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قاق که قدید گویند
یازدهم غلیظ متوسط الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت کباب دوازدهم
غلیظ متوسط الکیموس متوسط الغذا مانند کلم بوته دار که کرنب عبارت
از اوست سیزدهم متوسط صالح الکیموس کثیر الغذا مانند بره گوسفند یکساله
که تغلی نامند چهاردهم متوسط متوسط الکیموس کثیر الغذا مانند کلم ادر
کوقبیط عبارت از اوست پانزدهم متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا
مانند جوجه که خوب پخته باشند شانزدهم متوسط صالح الکیموس مانند انگور
هفدهم متوسط متوسط الکیموس قلیل الغذا مانند زردک هجدهم متوسط

زردی الکیموس

زردی الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب نه پخته باشند منبع رابع در
بیان ماهیت و خواص کیفیت ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر
مصلح و بدل و قدر شربت آنچه بیان مناسب است مختصرا و بالله التوفیق و
المعین و علیه التکلان آرغیس پوست بیخ درخت زرشک است در اول گرم
در دوم خشک و با قوه قابضه و بارده و رادع و عصاره مطبوخ منعقد
او در فعل مانند حضض و قدر شربت از جرم دو مثقال و از مطبوخ سه مثقال
مضر [illegible] مصلح آن عسل اباز لغة عربیت و اهرب سوخته است در دوم
سرد و خشک و شغول آن جهت قرحه چشم و جوشش آن و جهت حضیه بدبش
سیم و خور و فش گشند آلوبخارا اجاص است اش ارد اطریه است اشی کیکان
جند است الوبالو قراصیا است امرود کمثری است آهو غزال است آب ماهیت
ابقر بفارسی شوره نامند در آخر سیم گرم و خشک [illegible] و منقی بلغم و جهت
عسل بیرز و درد کمر نافع و مجرب [illegible] کرده و مصلحش کتیرا و اصل قدر
شربتش نیم درم [illegible] ربع درم تا دو درم با [illegible] جهت حبس
بول که هیچ چیز دفع نشود مجرب ابوخلف بفارسی هوا چوبه نامند در اول
دوم گرم و خشک محلل اخلاط مرار و مالحه و قابض اسهال [illegible]
و دافع معده و با آرد جو جهت حمره که باد سرخ نامند مصدع مصلح آن روغن

بنفشه و گل و قدر شربت ده مثقال ابریشم در اول گرم و خشک بغایت مقوی
دل و روح و طبیعت و باه و مسمن و جهت خفقان نافع مضر گرده مصلح او [illegible]
قدر شربت از یکدرم تا سه درم بدلش مروارید سوخته است آبنوس بعربیه
حجر الملوم و بفارسی ... المعظم ... را مانند در اخر دوم سرد در اول خشک
قابض و رادع و مقطع سنگ جگر و ضماد او با آب جهت قروح خبیثه و مفاصل
حاره و نمله و داء ... حاره چشم و نقرس مجرب مضر ... مصلحش گل ارمنی
قدر شربت از عصاره مثقال نیم تا هفت مثقال و از برگ تا پنج مثقال
بدلش کاهو اترج بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او در دوم گرم
و خشک تخمش در اول سیم گرم و با قوت تریاقیه و زهر او مقوی دل و در
آخر دوم سرد و خشک و با قوت تریاقیه جهت خفقان حاره نافع
مضر سینه و عصب مصلح او شربت خشخاش بدلش آب نارنج و لیمو و گوشت او
سرد و تر و دیر هضم مضر حرارت غریزی از معده مورث قولنج مصلح گل
پوست او مقوی دل و دماغ و معده و دافع و مفرح و با قوت تریاقیه
مفرح حاره مصلحش عسل مضر دماغ حار و مصلح او بنفشه قدر شربت
پنج درم دانه با هفت مثقال تخمش در ... مانند پوست او با قوت
حسنه و مثقال از مضرت او نقا و ... جمیع سموم حیوانی قوی تر از تریاق

فاروق

فاروق اجاص بفارسی آلو بخارا نامند در اول سرد و در دوم تر لین و مزلق
و مسهل صفرای رقیق مسکن حرارت دل و تب صفراوی و تشنگی و جهت بهار
حاره و صداع حار و موافق سینه و مثل سایر ترشیها مضر بوی ... مضر
دماغ مصلحش عناب مضر معده مصلحش گلقند و در برودی مصلحش گلقند
و عسل قدر شربتش تا نیم رطل بدلش تمر هندی ارز بفارسی برنج نامند در
دوم خشک و در حرارت معتدل و باقی صیرورت در محرور المزاج حرارت و بارد
المزاج برودت احداث میکند و از اینجهة مرض را مزوره از برنج نوشته اند
چه در مرض احداث کیفیت مقتضای و در اصلی کیفیت متوقفه شرطست و برنج
چرب را از جهت کمتر و قیام او مسدد و قابض و با شیر و شکر کثیر الغذا
و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال
صفراوی و غثیان نافع مولد قولنج و سده و اعتقال طبع مصلحش خوردن او
با شیرینی و آشامیدن آرد برنج که پر ریخته باشند با بیه کرده بر جهت افراط
اسهال مزمن و اسهال ... و سحج بغایت مجرب و سعوط کردن برنج که در
کوبیده باشند بهم رسد جهت رعاف مجرب اسطوخودوس در اول دوم گرم و خشک و گویند
مرکب القوی و اجزای بارده او کمتر و این قول اقرب است در تقویت انواع
دماغ بی تعدیل و منقی مره سودا از دماغ و طبیع او در امراض سینه قوی تر از

رزو فا دمفرح و … میده بکید رم با ماء العسل جهت جنین ناقص مرکه از جرب رد
مقطر حارث شیء ثمن مفرصفرا می مزاج و مغثی محرورین مصلحش سکنجبین
گوبند مفر شش مصلحش کثیرا و صمغ عربی قدر شربت از دو درم تا
پنج درم بدلش در الات تنفس فرابیون و در تنقیه سودا افتیمون **اسپاناخ**
بفارسی اسپناخ گویند در آخر اول سرد و تر گویند معتدل است ملین طبع
جالی و رادع و کم نفخ تر از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینه و تبهای
حاره وسل نافع مضر بارد المزاج و مصلح آن مصلحش دارچینی بدلش
خرفه و شیره تخم او جهت تب دق و سل مجرب مضر پیر مصلحش کل مختوم
قدر شربتش … درم **اطریه** بفارسی آش آرد و رشته نامند جهت سرفه و
نفث الدم و قرحه امعا و خشونت سینه و حلق و مثانه نافع مرخی معده
بارده و آنچه با کشک دهانست در ترشیها استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد
و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ مصلحش سیر و ادویه حاره و آنچه
از آرد جو ترتیب دهند جهت سل و تبهای حاره و آنچه با گوشت پزند کثیر
الغذا و مرطب و مسمن **افیون** بمعنی میت است بفارسی تریاک نامند در
چهارم سرد و خشک و ارجحنا ابن سعید در آخر سیم محدد و منوم و مسکن درد
و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهت اسهال و سحج

و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس در مد و نزلات و صداع نزلی و حار
و بالطبع نافع مسقط اشتها و قوه باه مضر فهم مصلح آن جند و فلفل
و دارچینی قدر شربت یک حبه تا چهار قیراط بدلش بزر البنج و در حبس
طبایع شیر و کافور و کهربا **اقط** بفارسی کشک نامند سرد و خشک دیر هضم
و قابض و مبرد و بریان کرده او جهت اسهال مزمن نفاخ نافع و با
پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهت جراحت مجرب مولد ریاح و بلغم غلیظ
خام و مسدد مصلح جوارشات و گلقند **اقاقیا** عصاره نوعی از
مغیلان است در دوم سرد و خشک قابض و رادع و مجفف بدلش
بوزنش عدس و صندل و حضض و ماء الخرنوب **اکلیل الملک** مرکب القوی
و حرارت و یبوست در و غالب محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف
و طبیخ او جهت ربو مضر انثیین مصلحش عسل و ماء کبر و هویز قدر شربتش … مثقال
بدلش بابونه **الیه** بفارسی دنبه گوسفند است گرم و تر محلل اورام صلبه
و ملین اعصاب و چون دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن
شود جهت تشنج یبسی و کزاز و حواد متحجره مجرب دیر هضم و بکرب
در دل آنغذا و مضعف قوه هاضمه و موجب قی باه مصلحش آب کامه
و سرکه و ادویه حاره **ابهل** در دوم گرم در سیم خشک و بسیار پرورده ان

قسط
اقاقیا
اکلیل الملک
الیه
ابهل

در اول سرد در دوم خشک قابض و مانع ریختن مواد بمعده و اعضا و
آشامیدن سفوف او با قند با لوبیه هر روز پنج درم با آب گرم جهت سحج
و حرکت بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور
آب منقوع او که کوبیده خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض عین از معده قدر
شربتش از سه درم تا پنج درم مضر سپرز و مبرودین مصلحش عسل و سنبل مولد
قولنج مصلحش روغن بادام شیرین بدلش هلیله کابلی و آمله پرورده ملین
طبع و مقوی اعضای باطنی و ماسکه و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر و نواصیر
نافع **امبرباریس** بفارسی زرشک نامند در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه
و مقوی معده و جگر و غثیان خونی و با سنبل و مثل آن مفتح سده جگر و علکیان
خون مولد ریح مصلحش قرنفل قابض طبع مصلحش شکر و شیر مقوی قدر
شربت از آب او تا پنج مثقال و از جرم تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال
بدلش گل سرخ و هم وزن ثلث او صندل **انجدان** انگدان و کوله پر نامند در دوم
گرم و خشک مدر بول و شیر و حیض و مسخن گرده و معده و ملطف اغذیه
و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول بلغمی
و برای کلیتین اشتها و تقویه ماسکه و دفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه
و با سکنجبین جهت تب ربع مجرب و بد بتو رجهت تب بلغمی و تبهای مرکبه بغایت موثر

ودافع

درافع فواق حتی بوییدن آن مجرب مضر مثانه مصلح تخم خربزه مضر امعا
مصلح صمغ عربی قدر شربتش دو مثقال مضر محرورین مصلحش انار و سکنجبین
انیسون بفارسی بادیان رومی گویند در آخر دوم گرم و خشک مدر بول
و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده مفتح سده جگر و سپرز و مجاری
نفس و با تریاقیه مضر امعا مصلحش رازیانه مصدع محرورین مصلحش
سکنجبین قدر شربتش دو مثقال تا پنج مثقال بدلش تخم شبت و ربع آن
رازیانه **انجره** بفارسی گزنه نامند و مراد از آن تخم اوست در اول سیم
گرم و خشک ملطف اخلاط لزجه جهت ربو و آلات تنفس و استسقا
و عسل کرده و سپرز و آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت
مهیج باه مضر گرده و امعا مصلحش صمغ عربی و کتیرا مضر مقعد مصلحش
عناب قدر شربتش تا سه درم بدلش قردمانا **انزروت** در آخر دوم گرم
در اول دوم خشک و در تسمین مهزول بغایت موثر و سبب تشدید مسام
و چسبیدن آن باعث کشنده مصلحش صمغ عربی و روغن بادام بدلش
بوزن نشا صبر **انفحه** بفارسی پنیرمایه نامند مجموع آن تا سیم گرم و خشک
ملطف و محلل و با قوه تریاقیه و منجمد کننده کل ذائب و ذائب کننده
کل منجمد مثل خون و شیر منجمد در معده و اعضا و پنیرمایه خرگوش و بزکوهی قوی‌تر

انیسون

انجره

انزروت

انفحه

وگوسفند و اشتر بقدر نخودی بنهایت مسهل انگور عنب است انار رمان است
انجیر تین است انگبین عسل است اذر اسم جنس مرغابی است تا درجه گرم و تر
و سمین و غلیظ الغذا و دیر هضم مصلحش آب انار اهلیلج اصفر هلیله زرد است
در آخر اول سرد در درجه دوم خشک و جرم او بی پرورده محدث قولنج بسبب
دفع رقیق و باقی ماندن غلیظ مجموع آن مقوی حواس و مانع صعود
بخارات بدماغ و لطیف نایره سودا که از احتراق صفرا باشد نافع و استعمال
آن در حقیقت مضرت دیوان او و دانه او جهت تقویت لثه و خون
بن دندان در و باید نمود گوشت آن معید مضر سفل مصلحش عناب
و سپستان و مصلح قبض او روغن بادام و قند و ترنجبین قدر شربت از
جرم تا پنج مثقال و در مطبوخ و منقوع تا ده مثقال بدلش در عین اسهال
پوست انار اهلیلج اسود بفارسی هلیله سیاه در اول سرد در درجه دوم خشک
مسهل سودا و منقی خون در وح از خلط سودا جهت بواسیر و تقویه احشا
دبودا ده او جهت اسهال مفید و منع ادهن او همیشه در روغن
باعث سیاهی مو مضر جگر مصلحش عسل قدر شربتش ... مثقال و در مطبوخ
تا هفت مثقال بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزن عفص اهلیلج
کابلی در برودت معتدل در اول خشک و بعضی او را هلیله سیاه را کم

باعتدال

باعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با اخلاط بدلش
هلیله زرد ایرسا بیخ سوسن کبود است در درجه گرم و خشک ملطف و
مسخن و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و مره صفرا و جهت امراض بارده
نافع مضر شش مصلح او عسل ایل بفارسی گاو کوهی است گوشت او غلیظ
و مولد سودا و شاخ سوخته او یک مثقال یا یک مثقال کیرا که مصلح او است
بمثانه جهت نفث الدم و قرحه امعا و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج
صعب و یرقان و درد مثانه و سپرز و سیلان رحم نافع و قضیب مجفف
مسحوق او با شراب دهشال آن جهت تقویت باه نایب مناب سقنقور
بابونج در درجه گرم در آخر اول خشک لطیف و محلل و منضج و مدر بول
و عرق و شیر و حیض و مقوی دماغ و اعصاب و باه و باتریاقیه و جهت
بلغم و سودا و ورم کبد و تنقیه سینه و درد سر و نزلات و مخرج سنگ مثانه
و مسکن ایلاوس ... نافع مضر حلق مصلح او عسل و شربت انار
قدر شربتش تا ... مثقال بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان و بیخ او
گرم و خشک تر و در افعال قویتر از گل او و یک مثقال با شراب العسل
محرک باه و روغن بابونه گرم و محلل اورام بارده بادرنج درجه گرم
و خشک و گویند خشکی او در دوم است مقوی معده و منفخ سده و ملین

اذر
ایرسا
ایل
بابونج
اهلیلج کابلی بادرنج

صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و بالخاصیه مسکن صداع
حار مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و مصلحش روغن و جمیع
او روغن و گوشتهای فربه و سرکه و آب انارین و ماردان و گوله پرو
گراد یا باقلی تازه اش سرد و تر و خشکش در اول سرد و در دوم خشک کلش گرم
باعتدال و پوست اندرون او مجفف و با قبض مبهی و سریع الانحدار از معده
و غیر مسدد و مسکن سعال و خوردن او مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ
و فساد ذهن و مبخر بافراط مصلحش جوشانیدن با روغن بادام و ادویه حاره
بادرنجبویه در دوم گرم مقوی دل و حواس و دماغ و معده و جگر و مفرح
و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث ذکا و حفظ مفرد و مرکب
مصلح او صمغ عربی و کعثر بدلش در وزن او ابریشم و دو ثلث پوست ترنج
قدر شربت از خشک او تا ده درم و از تازه تا بیست درم بالنکو نوعی از
ریحان جهت اسهال معدی و دموی که از معاشر باکلاب مجرب و جهت مغص
و زحیر مفید قدر شربتش تا دو مثقال بدلش ریحان باد آورد بفارسی کنگر نیز
گویند و بعربی شوکة البیضا نامند در اول گرم و خشک و با قوت مبرده و مجففه
و محلله است و مالیدن ساق تازه او [illegible] داء الثعلب مجرب دانسته اند جهت
[illegible] مصلح او [illegible] بدلش [illegible] پادزهر اسم فارسی است و آن تریاق است

و مراد

و مراد از آن حجریت کانی در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و تا
دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن
هر روز بقدر دو قیراط حافظ صحت و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه
و اهویه مقوی دل و اعضاء رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و جهت
خفقان بغایت مجرب قدر شربت در رفع سموم از سه نخود تا دو دانگ
بالنگ اترج است بادیان رومی انیسون است بادیان رازیانج است بادرو کوهی
ابهل است بادرنگ ف ام الحمل است بادام شیرین لوز الحلو است بادام تلخ لوز
المر است برنجاسف بفارسی بیرمادران نامند در اول درم گرم و خشک
ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاه دو درم کل او با عسل
مخرج قسم کرم معده و حب است و جلوس در طبیخ او جهت احتباس حیض
و بول و عسر ولادت مضر گرده مصلحش انیسون قدر شربتش تا مثقال بدلش
قیصوم برسیاوشان توتش تا شش ماه باقی است معتدل مایل بگرمی و خشکی
ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج و مدر بول و جهت تنقیه سینه و شش
در ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان مضر سپرز مصلحش مصطکی بزرقطونا
بفارسی اسپرزه نامند در سیم سرد و اجتناب از خوردن بیشتر اولی و سعید او
مسکن تشنگی و حرارت و با قوت محلله و بو داده او قابض و جهت تب های حاره

برنجاسف

برسیاوشان

نافع و با آب دهن جهت دمل مجرب و جهت دفع شق شدن مهره و دراز
کردن او نافع مضعف عصب مقدار شربت ازو مصلحش عسل و سکنجبین عسلی
قدر شربت ازو دو درم تا ده درم بدلش خرفه و در تفتیح تخم کتان و به دانه
و کوبیده او کشته برنج ارز است برف ثلج است پرستوک خطاف است
برلکان عتیق است بز ماعز است بسفایج در دوم گرم در اول خشک و گویند
در اول گرم در یبوست معتدل مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلط را
که ملاقات کند و هر اوحت مطبوخ او با عناب جهت نقوط بواسیر بغایت
موثر و اگر سه مثقال او را جوشانیده با مویز خیارشنبر یا ترنجبین جهت
ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجرب است مغثی مضر سینه و گرده
مصلح آن پرسیاوشان و جوشانیده او با ماء العسل و فواکه یابسه و خروس
سالدار قدر شربت از جرم او تا سه مثقال و در مطبوخ تا شش مثقال بدلش
در مواد سوداوی نصف وزنش افتیمون و ربع آن نمک هندی بصل بفارسی
پیاز نامند در آخر سیم گرم در اول سیم خشک و گویند در چهارم گرم است
با رطوبت فضلیه و مفتح سده و محرک شهوت قی خصوصا پخته او با گوشت
چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و آب او
جهت رفع خرزنک دیوانه گزیده نافع خصوصا چون یکجا یک بوزن شیره

ازان

بطیخ

بصل

هندی بطیخ

ازان در عوض سه روز خورده شود بغایت مجرب است مضر محرورین و اکثار
او مورث قی و نسیان و لیثرغس و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط
غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی و مصدع مصلحش نشستن او
با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد ازان انار دانه تناول نمودن و
رافع ضرر او با قلیه و نان سوخته و کردکان خشک بطیخ لغت رومی است بفارسی
خربزه نامند تاثیر او سرد و تر و شیرین او تر و بقدر شیرینی مایل بحرارت
و بهترین او شیرین کم آب نارنجی پیچوم و بهترین تاثیر او ملیون کرک
نامند و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب معده و سریع التعفن
بیثت و موافق صفراوی و سوداوی و در برودت و حرارت معتدل
و مجموع آن مدر بول و مخرج حصاة و مسهل آنچه باو رسیده مصلح حال
کرده و محرک حمیات مصلح او سرکه و آب انار ترش و ماست خوردن او
مورث تمامی صفراوی و بر ناهاری طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه
حمل نیز باعث سده و بهترین اوقات تناول او ما بین دو طعام است
بطیخ هندی بفارسی هندوانه نامند در اول دوم سرد و در آخر آن تر مسکن
حدت صفرا و خون مدر بول و آب او با عسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و
تمر هندی جهت مواد صفراوی و حب حکه و با تیر خشت و امثال آن جهت

بتهای حاره و دفع خلط ردی بکیفیه کم مقدار معینه مضر بپرز و بارد المزاج
و معده سرد مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجی که صفرا
غالب باشد از جهة لطافت مستحیل بصفرا میشود مثل آب کدو و در بیرون
مورث ضعف باه و درد مفاصل **بقلة الحمقا** بفارسی خرفه نامند در
سیم سرد و تر آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم
و نفث الدم و جگر که از سینه آید و حرارت جگر و بتهای حاره و ضماد او
با آرد جو جهة مقدمه شقاقلوس و ورم چشم و بثات او در مزوره صاحب
تب و امراض حاره بغایت نافع مضر باه مبرودین و ضعیف الحراره
و بالخاصیه مسقط اشتها و مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی و کرفس
و نعناع قدر شربت از آب او تا پنج مثقال و تخمش در جمیع افعال مثل
آب او مضر بپرز و معده بارده مصلحش قند قدر شربتش تا پنج درم بدلش
بزر قطونا **بقر** گاو است گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک غلیظ و دیر
هضم و مورث امراض سودا و دوم مورث تعفن خون و مضر صاحب نقرس
و مفاصل و کثار را و موجب فوت فجاه مصلح او [illegible] و با عسل و ترکه
و ادویه حاره ملطفه خوردن **پلو** غذا ئیست که از گوشت و روغن و برنج
طبخ نمایند در اول درجه گرم و در رطوبت و یبوست معتدل مقوی اعضا

اینه

ریشه و سمن و مسهل و بهترین اغذیه دبا او ادویه مانند فلفل و دارچینی
و زعفران موجب سرعت تحلیل آن و ملطف و مفتح و حرارت
و یبوست در و غالب و مضر صاحب مزاج حار و صاحب اسهال مصلح او
قشره آب لیمو و آب غوره و سکنجبین **بلیلج** پوست او در آخر اول سرد
و در آخر دوم خشک و بالخاصیه مسهل سودا و با مطبوخ مسهل صفرا و بو
داده او جهة اسهال مزمن نافع مضر سفل مصلحش عسل و شکر قدر
شربت او تا سه درم بدلش آمله بقدر ثلث او و ثلث او هلیله سیاه
بنفسج معرب بنفشه در اول سرد و در دوم تر بعضی در اول گرم و تر دانسته
اند مسهل صفرا و حمیات حاره و خفقان غشی و منوم و محلل اورام
و لطیف و جهة صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه
نافع و چند روز مداومت نمودن در ثقال تا چهار مثقال با آب سرد
جهة رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است و سرشته او با شیره گلقند جهة
بتهای مرکبه بتعدیل الکثار را و مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل
معده و غثیان و التهاب در بتهای حاره مصلحش اندکی انیسون بدلش
گل نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان قدر شربت از جرم او تا
پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ او با شقاق او

بلیلج

بنفسج

بندق

جهة خروج مقعد اطفال مجرب و روغن بنفشه سرد و تر و منوم **بندق**
معرب از فندق در آخر اول گرم و در اول خشک مبهی و مقوی امعا و باه
کم کننده جوهر دماغ و بکوفته او با ماء العسل جهة سرفه مزمن و با ریح ازنی
چون بر یافوخ اطفال جهة رفع ازرقی اطفال در چشم بغایت مؤثر
مضر معده و مهیج قی مصلحش ماء العسل و فانیذ و سکنجبین بدلش مغز
کردکان قدر شربتش تا یک درم **پنیرمایه** انفحه است **پنیر** جبن است
پنبه قطن است **بیض** مطلق تخم مرغ خانگی است نیم برشت او معتدل
ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی پوست او سرد و خشک سفیدی او
در دوم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر کثیر الغذا و قلیل الفضول
و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و باه و مقوی شخصی که خون بسیار از او رفته
باشد و ضعف خون فصد و موافق مزاج سوداوی و نیمبرشت او در سرکه قابض
و مانع ریختن مواد بمعده و با سماق و مازو و دانه مورد جهة اسهال
مراری و با مصطکی جهة درد شکم مضر معده و کثرت او مولد حصاة کرده و بهق
و کلف و پخته او دیر هضم و مورث قولنج مصلح او ادویه حاره و نیم پخته او
در مزاج اطفال نایب مناب شیر **پیرماه** برنج سفید است **بهی** سفرجل است
پیدمشک خلاف بلخی است **بید** خلاف است **پیه** شحم است **پیاز** بصل است

تالی

تربد

تالی گرم است **تخم مرغ** بیض است **تربد** در اول سیم گرم و در آخر آن خشک
مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و با زنجبیل قاطع بلغم غلیظ و لزج از عمق
بدن مضر امعا مجفف اعضا مغثی و مکرب مصلحش خراشیدن پوست سیاه
او و بروغن بادام و پسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن قدر
شربت از جرم او سه درم و در مطبوخ پنج درم بدلش پوست ریشه توت
بوزن او **ترنجبین** در اول گرم و تر ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه
و ملطف از شیرخشت و جهة درد سینه و سرفه و غثیان و تبهای حاره
و تشنگی مضر سپرز مصلحش تمرهندی و عناب بدلش شیرخشت و آب جو
با شکر قدر شربتش هفت مثقال تا سی مثقال **تشمیزج** بفارسی چشم نامند
در آخر دوم گرم و خشک و جلا و با اندک حدت و بغایت قابض و محلل
و مقوی باصره **تفاح** بفارسی سیب نامند شیرین او در اول گرم در دوم تر و
ترش او در اول دوم سرد و خشک و میخوش در حرارت و برودت معتدل
و در اول خشک مجموع او مقوی دماغ و دل و جگر و جهة خفقان و عسر
النفس نافع اند و شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله
بصفرائی که در معده باشد و با قوة تریاقیه و آب او با شراب و گوشت
آب جهة رفع غشی مجرب و اکثار آن باعث بیماری مرکب و نسیان و مولد ریاح

ترنجبین
بیض
تشمیزج
تفاح

مصلحش اغذیهٔ لطیفه و ترش او قابض مضر سینه و مورث ذات الریه
مصلحش گلقند و دارچینی ترش شیرین او مولد خلط صالح تر و در افعال
مثل ترش تریاک افیون است ترب مخلل است تره گندنا است تمر بفارسی
خرما گویند در دوم گرم در اول خشک و بعضی تر نوشته اند مبهی بر و دیر
و موافق سینه و شش و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن
اخلاط و مصدع و مورث قلاع و درد دندان مصلحش روغن
خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار و محرورین مجتنب باید تمر هندی
در یکم سرد و در دوم خشک مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا
و اخلاط محترقه و تفریح محرورین بتعدیل و کثرت او مورث سحج و سعال
و مضر سپرز و مولد سده مصلحش کتیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه
و عناب قدر شربت از ده مثقال تا سی مثقال بدلش آلو است بربکان
عمیق است تنباکو در آخر سیم گرم و خشک و او مصلح هوای وبائی و منقی رطوبت
دماغ و از جمع ثقات مسموع شد که آب غلیان که از کیفیات زرد شده بود
صاحب استسقا از خوردن سبب ادرار مفرط و عرق نجات یافتند مضر
دل و دماغ یابس مورث سده و مغلظ خون مسکر و حرارت محرورین
و سوداویین و از سموم توت در اول گرم در دوم تر مدر بول و ملین طبع

ومولد

و مولد خون صالح و مبهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و مفتح
سدد و مصلح حال جگر و مسمن مفسد معده و سریع الاستحاله بخلط حار
آن مصلحش سکنجبین و ترش او در دوم سرد و در اول خشک قابض
و مطفی حدت خون و قاطع صفرا و رادع مضر سینه و عصب مصلحش عسل
تودری بفارسی قدومه نامند در دوم گرم و در اول تر مشتهی و مسمن
و جهت برودت حشا و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رافع
مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال و مبهی و مبهی قدر شربتش تا پنج درم
بدلش بهمن سرخ تین بفارسی انجیر نامند در اول گرم و در دوم تر
مبهی و کثیر التغذا تر از سایر میوه‌ها و سریع الانحدار مدر بول و مسمن بدن
مفتح سدد و مقوی جگر و رافع سده و ورم طحال و بواسیر و با بادام و پسته
مصلح بدن لاغر ضعیف و زیاد کننده عقل و جوهر دماغ و خشک او در
دوم گرم و در اول تر و ضعیف تر از تازه و کثار او مولد قمل و رافع
مواد عفنه و با مغز گردکان جهت معتادین قولنج و صاحب یبوست طبع
مضر جگر ضعیف مصلحش گردکان و صعتر و افیون مصلح انجیر تازه سکنجبین
شب خصی الثعلب است ثوم بفارسی سیر گویند در آخر سیم گرم و خشک
و با رطوبت نضیجه و محلل و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و جالی و جاذب

و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه بحرارت غریزی و
ملطف و رقیق کننده خون و با قوه تریاقیه و خوردن او با مراعات
زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و دافع مضرت آبهای مختلف
و هوای وبائی و در مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف
آن و اکثار او و عدم مراعات مزاج و فصل و سن محرق خون مضر [illegible] مضعف
و زنان حامله و پیر زده و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرا [illegible]
باحره و [illegible] و مضر شش مصلحش سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و اشتال
آن و استعمال کشنیز **چای خطائی** گرم باعتدال و ترطیب و منضج و مقوی احشا
مضر معده بارد و رطب مصلحش بادیان خطائی و رازیانه **جبن** بتشدید نون
بفارسی پنیر نامند تازه او در دوم سرد و تر و مقوی معده و [illegible]
و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و با مغز گردکان و صعتر
بغایت مسمن بدن مضر مبرودین و رافع اشتها و غیر مهضوم او باعث
قولنج و سده و ضعف بصر مصلحش عسل و نعناع و صعتر و پنیر [illegible] کهنه
در دوم گرم و خشک قاطع بلغم مقوی اشتها و [illegible] مجفف رطوبات مولد
اخلاط حاره و مولد حکه و جرب مضر محرورین و صاحبان [illegible] و بیمار کهنه
و [illegible] او اقرب بسمیت مصلحش مغز گردکان و در محرورین میوه و ترشیها

و دلمه مسموم و جهة تب دق و سل نافع **جزر** بفارسی گزر و زردک گویند
در دوم گرم و تر و گویند در اول [illegible] مبهی و ملطف و مدر و مفتح سده
جگر و مقوی معده و پرورده او با سرکه و نمک جهة ازاله سپرز و تعدیل و [illegible]
الهضم و نفاخ مضر محرورین مصلحش ادویه حاره و [illegible] **جدوار** در اول
سیم گرم و خشک و قائم مقام تریاق کبیر مفرح و مقوی دل و اعضای رئیسه و
فادزهر بیش و افعی و سایر سموم و مصدع محرورین و مورث جراحت امعا
مصلحش سکنجبین و شراب آهن تافته قدر شربتش جهة اطفال از نیم دانگ تا یک
دانگ و در تب ربع دو دانگ [illegible] و در تنقیه [illegible] **جمد** بفارسی یخ نامند
در طبع مثل برف و لطیفتر **جمل** بفارسی شتر گویند گوشت او در دوم گرم
و در سیم خشک مقوی باه و اعضا و جهة تب ربع و عرق النسا و یرقان و حرقة البول
نافع مولد اخلاط سوداوی و اخلاط غلیظه مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه
و ترش [illegible] و پنیر مایه شتر در تقویت باه بی‌بدیل **چشم** تشمیزج است **جوز** بفارسی
گردکان نامند در دوم گرم در اول خشک و با رطوبت فضلیه و ملین طبع
و محلل و مبهی و مانع تخمه و مورث ورم حلق و بثور دهان مصلحش آب
انار و خشخاش و [illegible] او با سمیت **جوزبوا** در دوم گرم و خشک و
گویند در سیم حافظ حرارت غریزی مضر شش مصلحش عسل مصدع محرورین مصلحش

بنفشه قدر شربتش تا دو مثقال بدلش بسباسه قوتش تا سه سال باقی است جوزبندر
نارجیل است جو بیغر است حرمل بفارسی اسپند نامند در سیم گرم و در دوم
خشک قوتش تا چهار سال باقی است لطیف و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه
و مبهی و مسمن و مدر چون پانزده روز صاحب عرق النسا هر شب یک مثقال
نیم ناکوفته تناول نماید رفع آن علت کند و مجرب است مورث نسیان و صداع
مصلحش ربوب میوه های ترش و سکنجبین و ترشیها قدر شربتش از یک مثقال
تا دو مثقال حصرم بفارسی غوره نامند در اول سرد و در آخر آن خشک مطفی
حرارت خون و قامع صفرا و مقوی جگر و معده و حابس طبع و مانع انصباب
مواد و مضعف معده سرد مزاج و مولد ریاح و معطش مورث عطش مصلح او
گلقند و همچنین و انجیر بدلش ریباس و ترشی ترنج حب النیل بفارسی تخم
نیلوفر نامند در سیم گرم و خشک مسهل تمام گرم قدر شربتش از یک دانگ
تا نیم مثقال و زیاده او کشنده بمغص و لصوق باسا ریق مصلحش هلیله
و سحق بلیغ و آلودن او بروغن بادام بدلش شحم حنظل قوتش تا سه سال
حلبه شنبلید نامند در اول درجه گرم و در اول خشک منضج و ملین و
محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی ریه و دافع رطوبت عفنیه و جهت سینه و ربو
و بواسیر و اورام باطن نافع مضر انثیان و مغثی مولد خلط غلیظ مصلح او سکنجبین

وهمچنین

وهمچنین بدلش تخم کتان حمام بفارسی کبوتر نامند در آخر دوم گرم
در اول خشک و دافع رطوبت عفنیه مولد خون و منی و مسمن و قاطع
اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقاء زقی و طبلی نافع حنطه
بفارسی گندم نامند در اول گرم و در یبوست و رطوبت معتدل خمار گندم
مصنوع جهت نفخ دمل حمص بفارسی نخود گویند در دوم گرم و در اول خشک
و تازه او در اول تر ملین طبع و مدر بول و حیض و زیاده کننده شیر و منی
و مبهی و مقوی شش و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و بالخاصیه جهت درد
سینه و قروح شش نافع مضر قرحه مثانه مصلحش خشخاش مصلح نفخ او کمونی
حنا مرکب القوی مایل ببرودت و در دوم خشک و گویند در اول گرم مفتح افواه
عروق و مسدد و مجفف بی لذع و چون بسایند آب نقیع او ده روز باعث
رویانیدن ناخن جهت بیجای ناخن که مضر حلق و ریه مصلحش کثیرا و لعاب بزر
قطونا و گویند از یک مثقال او کشنده و حنای او بر کف پای آبله دار مانع
بر زدن آبله در چشم او خصوصاً چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند
و مضمضه او جهت قروح دهن و قلاع اطفال خبه بفارسی خاکشیر نامند در
دوم گرم و در اول تر مبهی و مشتهی و مقوی معده و [illegible] و جهت [illegible] رو
تحلیل مواد و نفخ و آبله و حصبه و شری و برودت حشا و [illegible] بدن

خصوصا با ماء قثاء و شکر بهر تو ربنوشند مصدع مصلحش کتیرا قدر شربتش
دو مثقال بدلش قند و ماء خس بفارسی کاهو نامند در آخر دوم سرد و در اول تر
سریع الانحدار و مولد خون صالح و رقیق و دافع ضرر آب و هوای وبائی
و مسکن حدت خون و صفرا و سموم و رادع اورام حاره و حرقة مثانه
و بول و منع صعود بخارات بدماغ و نزله حار مضر باه و مولد ریاح مضر
صاحب سل و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره مصلحش نعناع و
کرفس و هلیله پرورده و زیره خشخاش در آخر دوم سرد و در اول تر مخدر
و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و ورم لوزه با شکر جهة خشونت سینه
و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و حرقة مثانه و امراض حاره
مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و باعث سهر و مداومت او قاطع باه و مضر
بسردین و مداومت او مضر ریه مصلحش عسل و مصطکی و شکر خوزه بطیخ
خرفه بقلة الحمقاست خرده نانخواه است خصی ثعلب بفارسی ثعلب گویند
در اول گرم و تر مسمن و مقوی عصب و معاون [illegible] و تقویت [illegible] قدر شربتش
دو مثقال مضر فم معده مصلحش شکر بدلش تخم رطبه و تخم زردک خطمی سرد
و تر و بعضی گرم با اعتدال دانسته اند مرکب القوی و انند مایل بسردی و تری محلل
و منضج و رادع ورم حار و گل او ضعیفتر از برگ و ساق آب پنج او جالی [illegible]

و مقعد

و مقعد و رادع ضرر تندی ادویه مسهله خل بفارسی سرکه نامند از خرما
و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال آن و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب
میدهند و مراد از سرکه انگوری است و تا ذکر نکرده سرکه نمیگیرند بخلاف سیر که اولا
ترش میشوند مرکب القوی در دوم سرد و خشک گویند خشکی در سیم است قابض
و [illegible] مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوه ادویه باعضا و ملطف
قاطع اخلاط غلیظه و محرک اشتها و چون بعضوی بمالند منع قبول ماده
از عضو دیگر میکند خلاف شامل بید مشک و بید بری و بید موله است
گلش سرد در دوم و تر در اول برگش در اول خشک و ثمرش در اول
سرد و تر مفتح سده جگر و ملطف و رافع خفقان و تشنگی و جهة ضعف
معده حار و تبهای محرقه صفراوی و جمیع امراض حاره نافع خلاف بلخی
بید مشک نامند گل او سرد و تر و جمعی گرم مایل بخشکی دانند محلل و ملطف
و مفتح سده خفیفه دماغ و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع و عرق او
در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و ملین طبع و مقوی دل [illegible]
عرق او عرق بیلوفر خرفخ بفارسی شقشلو نامند در اول سرد و در دوم تر
ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و جهة تبهای صفراوی خالص و دموی
و ترطیب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط بهم رسد مرطب دماغ و اعصاب

و سریع العفن و مورث بثهار مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم
کاردی او دیرهضم تر و با قوه قابضه و نفاخ و مورث قولنج و مداد قیه
آب برگ و شکوفه او با شکر جهة کشتن کرم معده و حب القرع بسیار موثر
خیارشنبر بفارسی فلوس گویند مغز او در اول گرم و تر محلل و ملین و با
ادویه مناسبه هر خلط مسهل و جهت حدت خون و ملین سینه و با تمر
مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ
بید و آب شاهتره مسهل سودا و غرغره او با آب کشنیز برای خناق صعب
مضر معده و مغثی مصلح او مصطکی و انیسون و مورث پیچش مصلح او روغن
بادام قدر شربتش از پنج مثقال تا هشت مثقال بدلش سه وزن او مویز
بیدانه و نیم وزن او ترنجبین خون سیاوشان دم الاخوین است خیار قثاء است
دارچینی در آخر دوم گرم و خشک قوتش تا پانزده سال باقی است [illegible]
لطیف و مدر بول و محلل ریاح و مواد بارده و مفتح و ملین و منضج و
مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معده و حافظ قوتهای
نفسانی و حیوانی و طبیعی و تقویت باه و مطبوخ او با مصطکی جهة رفع
فواق مجرب مصدع محرورین و مضرت مثانه مصلح او کتیرا و ربع قدر
شربتش از یک درم تا پنج درم دارفلفل در آخر دوم گرم و خشک مسخن احشا

و محلل

و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و محرک باه و اکتحال او با جگر بزکه
کباب کرده باشند جهة شبکوری و ظلمت بصر مجرب قدر شربتش تا یک
مثقال مصدع مصلح او صمغ عربی بدلش فلفل سفید و زنجبیل
و زرنباد با لوبیه دبس بفارسی دوشاب و شیره انگوری که با خاک پخته باشند
در دوم گرم و در آخر اول تر مولد خون صالح و مسمن و مداومت او با شیر تازه
و اندکی بادام جهة هزال مفرط و خفقان و ضعف جگر عجیب الاثر و اکثار
او محرق خون و مصدع مصلح او تخم ریحان و خشخاش دجاج بفارسی
مرغ خانگی مانند خروس او نیست بمرغ حرارتش کمتر و پوست فروغ
و خروس بچه اعدل از او برطوبت فضلیه و قول ببرودت خروس خلاف
قیاس چه کل لحوم غیر ماهی حارند و مهرای او کثیر الغذا و لطیفتر از کل طیور
و مولد خون صالح و غیر مهرا بخلاف اوست و گوشت آب خروس سالدار
محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهة قولنج بسیار مفید و پرده چینه
دان خروس که خشک شده باشد با شراب جهة رفع درد معده از مجربات و ا
خصیه خشک او با زرده تخم نیمبرشت جهة تقویت باه بسیار موثر دم الاخوین
بفارسی خون سیاوشان مانند درهم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون
از جمیع اعضا و جهة زحیر و اسهال دموی و صفراوی و سحج مفید

مضر گرده مصلحش کثیرا قدر شربتش از نیم درم تا یکمثقال بدلش شونیز
وعصاره حب راوند بفارسی ریوند نامند مرکب القوی و در اول دوم گرم و
خشک مسهل بعض اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و مقوی قوه جاذبه جگر
و فادزهر سموم بارده مجفف و محلل و ملطف و جلا و مدر و مبرد بالعرض
بسبب شدت تحلیل مضر سفل مصلحش صمغ عربی شربتش تا دو درم بدلش
گل سرخ و سنبل رازیانج بفارسی بادیان گویند [illegible] در اول سیم گرم و
در آخر اول خشک و تخمش کمتر از برگ و بیخش قویتر از سایر مجموع او
مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه
و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط و تریاق سموم حیوانی مجفف
قوی و جهة خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب مضر محرورین مصلحش صندل
و سکنجبین و چون هر سحر از اول تحویل حمل تا وقت تحویل سرطان هر روز
یکدرم تخم رازیانه با مثل آن شکر تناول نمایند در آن سال امراض عارض
نشود رمان بفارسی انار گویند شیرین بیدانه لطیفتر از سایر و سرد باعتدال
و در اول تر و با قوه قابضه و مولد خلط صالح و نفاخ و از این جهة باعث
نعوظ محرورین و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن و اکثار او
مفسد غذا و مرخی معده مصلحش انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده

درب انار در افعال قویتر و مرخی معده مصلحش مصطکی و انار ترش در
دوم سرد و خشک قابض و مدر بول اکثار او مورث قرحه امعا و سحج مضر
مبرودین مضعف جاذبه جگر مصلحش انار شیرین و زنجبیل پرورده ریباس
در دوم سرد و خشک و لطیف و با قوه قابضه و مقوی معده و احشا و جگر
حار و مفرح و قاطع قی صفراویه و باه و مجفف اعصاب مورث
قولنج در مبرودین مصلحش شربت عود و افیون و عسل بدلش و آب غوره
روغن سمن است ریوند راوند است [illegible] لسان العصافیر است
زبیب بفارسی مویز گویند در آخر اول گرم و در اول تر منضج خلط غلیظ
و محلل باعتدال و محرک باه مبرودین و با گل گاوزبان و خرمای [illegible] جهة
خفقان مجرب و چون با افیون پخته و جدا کرده آب او را با روغن
بادام بنوشند جهة سرفه مجرب مضر محرورین مصلحش سکنجبین و میوهای
ترش و خشخاش مضر گرده مصلحش عناب قدر شربتش سی درم زبد البحر بفارسی
کف دریا نامند در سیم گرم و خشک و از ادویه قتاله و قاطع قی و غثیان
و [illegible] طعمه و مضر صوت و قصبه ریه مصلحش لعابها و صمغ قدر شربتش
یکدانگ بدلش درمنه ترکی زبد مسکه و روغن که نامند در اول گرم در
آخر آن تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح سده و با شکر و خشخاش خوردن

بغایت مورث فربهی و پانزده مثقال او با هفت مثقال شکر جهة رفع عسر بول
مجرب مضعف فم معده و مسقط اشتها مصلحش قوابض و نمک و شکر
و عسل قدر شربت سی مثقال زردالو مشمش است زردچوبه عروق الصفر است
زرشک امبرباریس است زرنباد بیخ است معروف در آخر دوم گرم و خشک و با
رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و محلل ریاح و موافق
روح حیوانی و طبیعی و تریاق زهر جانوران و بخور او جهة گریزانیدن مورچه
که دیگر عود نکند مجرب مضر دل و مصدع مصلحش بنفشه بدلش درونج دو
وزن او درونج قدر شربتش یک مثقال زعفران در سیم گرم در دوم خشک مفرح قلب
و مقوی جوهر روح حیوانی و جلا و جهة سده جگر و سپرز و محرک باه مصدع و مسکر
و مضعف اشتها و مغثی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعصاب مصلحش
افیون و سکنجبین و سه درم او کشنده بتفریح مفرط بدلش مثل او قسط و دانه
ترنج و ربع او سنبل و سدس او سلیخه زنجبیل در سیم گرم در اول خشک و با
رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و جهة سموم حیوانی و اخراج خلط غلیظ و رطوبات
دماغ و صدر و رفع برودت هوا و فالج و کرم معده و با خولنجان و پسته
جهة تقویت باه از اسرار مجرب و درد دهان نیک و داشتن او رافع تشنج بلغمی
مضر حلق مصلحش عسل و روغن بادام قدر شربتش ۵ درم بدلش دار فلفل

ودم باراو

دم بار او محرک باه بپروردنی و جهة تقویت هاضمه و بینه پیران و تجفیف
بلغم قویتر است زوفا یابس در دوم گرم و در آخر آن خشک جهة سرفه مزمن
و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه مضر جگر مصلحش صمغ عربی
قدر شربتش تا پنج درم بدلش صعتر زیره کرمانی کمون است زیره رومی کرویا است
سپستان در اول تر و در حرارت و برودت معتدل مسهل محرور المزاج
و جوادبودار و مزلق و ملین سینه و جهة حرقة البول و سرفه حاره یابس
و صلابه احوریه مسهله و تب های حاره قدر شربتش تا سی عدد و مضعف معده
گویند مضر جگر مصلحش گل سرخ و عناب بدلش خطمی سفرجل بفارسی به نامند
شیرین او در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر مقوی معده و دل
و دماغ و مفرح و مسرت افزا روح حیوانی و نفث الدم و طلای او که اکم
اشعر النما بیند جهة رفع تهیج اطراف و ورم لثه مجرب است و ترش او
در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قویتر از شیرین و اکثار او
مسهل بعد خصوصا بعد از غذا و بوییدن قسم او مفرح و مقوی قوت
روح حیوانی و نفث الدم و قطور آب او در احلیل و قروح جهة حرقة البول
و جراحات مجاری بول بغایت مفید مضر حلق و خشونت صدر و قصبه ریه
مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربای او مصلحش عسل و ایوه

وامثال آن **شکر** آب نیشکر در اول گرم در آخر آن تر ملین طبع و حلق
و سینه و شش و مولد خون معتدل و شکر سرخ در دوم گرم و در اول تر و قند
سفید در اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین
اقسام و هرچه صاف تر باشد حرارتش کمتر و هرچند کهنه شود خشکی در وی بیشتر
انواع او صالح اغذیه و مسمن و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و مقوی
ارواح و قوی و مبهی و سریع النفوذ بعمق بدن و مانع پیری و در تغذیه جگر
سریع الاثر مضر صاحب سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاج و مولد
خون صفراوی و صفو گاه در حمیات گرمتیکی مفرط و قی ام کننده او محرق خون
و معده و خلط مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب انار و بهرو
طباشیر و کاهو بدلش ترنجبین قدر شربتش تا سی درم **سلق** بفارسی چغندر
نامند مرکب القوی و حرارتش در اول جالی و محلل و مبرد و ملطف و جرم او
حابس طبع و قلیل الغذا و نفاخ اکثار او محرق خون و مورث قولنج
و مغص و مغثی مصلحش پختن او با عدس و استعمال خردل و امکامه
سماق در دوم سرد و خشک و حب آن در سیم و برودت پوستش کمتر از
دانه او و در دوم مقوی احشای حاره و قابض و رافع صفرا و جهت قی
و هوای غثیان و نفث الدم و قرحت و اسهال مزمن و نمکوب او

بازیره جهت رفع قی عنیف مجرب و با زرده تخم مرغ و تخم کشنیز قاطع
اسهال مضر معده و جگر بارد مصلحش مصطکی و انیسون قدر شربتش
پنج درم بدلش برگ آن **سمسم** بفارسی کنجد گویند در اول گرم و تر مفتح و
مصفی آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و مسمن و محلل اورام و خوردن
دو درم او با یکدرم گردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب بطی
الهضم و مرخی اعضا و مورث بدبوی دهان و صداع مصلحش عسل
و بو دادن او قدر شربتش پنجدرم بدلش تخم کتان **سمک** بفارسی ماهی
نامند تازه او در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته در روغن است و
لطیفترین اغذیه و مرطب و مبهی محرورین و مسمن و جهت قصبه ریه و قرحه
شش و سل و یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف گرده و زحیر حار معتید
مضر مبرودین و معده بلغمی و دماغ رطبه و عصب مصلحش پختن او به روغن
جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و عسل و گلقند و صعتر
و ادویه حاره و بالخاصیه مورث تشنگی رافع آن سرکه **سمن** بفتح اول
و سکون ثانی بفارسی روغن نامند در آخر اول گرم و تر هرچند کهنه
شود حرارتش زیاده و رطوبت کم میشود و [illegible] را خشکی بدرجه اول
میرسد و در افعال قویتر از زبد محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن

و دافع رسیدن اثر سم افعی بدل او مستی و یکوقیه او با نیم وقیه شکر جهت عسر
بول مجرب و با آب خوردن و قی کردن جهت سموم مشروب و کهنه او با خل
جهت جرب سعدیل و چون با [illegible] بکوشانند جهت درد مفاصل بغایت مؤثر
مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا در محرورین و محرق معده ضعیف و بلغمی
مزاج و مضعف معده مصلحش در محرورین ترشیها و در مبرودین جوارشات
سنو بیندیست سنا در آخر دوم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و صفرا
و سودا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ بعمق بدن و جهت مفاصل
و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و
یک مثقال از مسحوق او با عسل که از سه روز تا یک هفته هر روز بیاشامند
جهت مفاصل و امثال آن مجرب مورث کرب و مغص و غثیان مصلحش
پاک کردن از چوب و شاخ و آلوده به روغن بادام و با هلیله زرد و لیمون
و بنفشه و آب میوه اعتدال نمودن قدر شربت از جرم او تا [illegible] مثقال و
در مطبوخ تا ده مثقال بدلش تربد سندروس از ادویه جبلی [illegible] در
دوم گرم و در اول خشک مجفف رطوبات دماغ و سایر اعضا و
حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث و قاتل کرم معده و امعا و اسهال
دموی و اکتحال او جهت بیاض و قرحه و جلای [illegible] و سلاق مجرب بخور کرده

مصلحش

مصلحش صمغ عربی شربتش یکدرم بدلش مثل و نصف او کهربا و ربع
او ساذج سنجد عیزبت سورنجان در سیم گرم و در دوم خشک قوتش تا سه
سال باقی مسهل قوام بلغم و قاطع آن خصوصاً از مفاصل و رافع
یرقان و سپرز و باصره جهت عرق النسا مجرب و با زنجبیل و فلفل بغایت
مبهی و حمول او با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر مجرب و خوردن نیم درم
او با شیر تازه و فایده تا سه روز بغایت محرک باه مضر معده مورث مغص
و مضعف جگر مصلح او کثیرا و شکر و زعفران قدر شربت از مفرد او یکدرم
و با ادویه نیم درم بدلش مستعجله و زنجبیل و فلفل مقوی [illegible] و سوسن بری
بیابانی نامند قوتش تا ده سال باقی در اول گرم مایل بخشکی منضج اخلاط
غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و جهت قیام [illegible]
و تنقیه سینه و شش و جگر و [illegible] مداومت خوردن او [illegible] یکدرم با مثل
او شکر و نصف او رازیانه از اول حمل تا اول سرطان نمایند در تمام
علتهای [illegible] گذشته موجب [illegible] و رفع شقیقه و صداع مزمن و [illegible]
کهنه میشود مضر گرده و سپرز مصلح او کثیرا و عناب سوسن بفارسی زنبق
نامند و این پنج قسم از سوسن کبود بری و جبلی است و سوسنی مرکب از حرارت
معتدل و ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه است و در جمیع [illegible] ضعیفتر

لذایذ است و در تفریح قریب بزعفران **سیسنبر** اسم فارسی نمام است در آخر
دوم گرم و در اول آن خشک مفرح و مفتح و مقوی حشا و روح دماغ و دل
و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده شربا و حمولا و با قوت
تریاقیه و رافع عفونات و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت
گزیدن زنبور مجرب و طبیخ او جهت رفع قمل و عرق بدبو و با سرکه جهت قی
الدم نافع مضر ریه مصلح آن کشنیز قدر شربت یک مثقال بدلش مرزنجوش
سیاهدانه شونیز است **سیر** ثوم است **سیب** تفاح است **شاهترج** مرکب القوی
و در حرارت معتدل در دوم خشک و گویند در دوم گرم و شیخ الرئیس
در اول سرد دانسته مفتح سده جگر و مقوی معده و مسهل اخلاط محترقه خصوصا
سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و آب تازه او با تمرهندی جهت
تنقیه معده و امعا و رفع قوبا و یرقان و جرب و حکه و ضماد خشک او با
در حمام جهت جرب و حکه مجرب مضر شش مصلحش کاسنی قدر شربت سه درم
تا پنج درم و از آب او سی مثقال تا شصت مثقال **شبت** بفارسی شویت گویند
قوتش تا ده سال باقی است در آخر دوم گرم در اول آن خشک و از ادویه
کبار و محلل و منضج و مدر بول و شیر و حیض و تخم او قوی‌تر و مسکن مغص
و مفتح سده و ... و با تریاقیه و جهت فواق و ضعف معده و جگر و از

در بو

در بول و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و جهت امراض آلات
تناسل نافع اکثار آن مضعف باصره و قاطع منی و مغثی و مضر محرورین
و مبخر(?) مصلحش آب لیمو و بدل آن قدر شربتش هفت مثقال و از تخم سه
مثقال بدلش رازیانه **شحم** بفارسی پیه نامند و سمین فربه و از شحم ابرد
و ارطب شحم تازه گرم و تر و کهنه آن گرم و خشک و از مطلق مراد پیه بز
جهت داء الثعلب و پیه مرغابی و مرغ جهت خشونت زبان و ورم رحم و چون
با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و خوردن شحوم مغثی و مرخی معده مصلحش
در محرور سکنجبین و آب لیمو و در مبرود زنجبیل و نمک و مانند آن **شعیر**
بفارسی جو گویند در آخر اول سرد و خشک قلیل الغذا و مجفف و رادع و
قابض و مسکن غلیان خون و صفرا و مصلح شیر سبوعات(?) و مورث لاغری
بدن مضر مثانه مصلحش روغن‌ها و انیسون و از آرد جو که با ماده او با قدری شکر
بهترین اغذیه اطفال و ماء الشعیر سرد و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و
اخلاط محترقه و مولد خون صالح و مرطب و جهت تب‌های تند و جگر حار و سل
و دق و قرحه ریه و امعا و سعال حار یابس نافع و مرخی معده و مضر حشای
بارده و نفاخ مصلح آن گلقند و در حین اعتقال طبع استعمال او
جایز ندانسته اند و با عناب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان جهت نزلات و درد سینه

مجرب و شیره جو که کشک شعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظتر از ماء الشعیر و جهة
اسهال صفراوی مفید **شفتالو** خوخ است **شقاقل** بیخی است معروف در اول
گرم و در دوم تر قوتش تا چهار سال باقی مهیج و مفتح و قاطع بلغم و مسخن گرده
و معده و جگر مصدع مضر شش تها مصلحش عسل و مربای او با عسل بغایت
مقوی ارواح و قوی قدر شربتش تا پنج درم **شلجم** معرب از شلغم در اول
گرم و تر کثیر الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و تفتیت حصاة
و رافع سعال و ملین سینه و طبیخ نفاخ و دیر هضم مصلح آن زیره و تخم شبیه
و ریشهای باریک او که کوبیده با عسل بنوشند جهة پرز و عسر بول مجرب
شمع بفارسی موم نامند در اول گرم و در رطوبت معتدل قوتش
تا سه سال باقی محلل و منضج و خوردن ده خرنوب او که بقدر گندم ریزه کرده
فرو برند یا در روغن حل کرده بنوشند جهة قروح باطنی و سحج مجرب و جهة
درد سینه و سرفه و رفع انجماد شیر و سل و درد گلو و لهات و تصفیه آواز
تحلیل و بخور او جهة دفع عفونت هوای وبائی و حقنه او با روغن گل
جهة سحج بغایت نافع و دافع اشتها و مقئ مصلحش نان شربتش تا نیم
درم بدلش انزروت با فلاد از خواص اوست که چون قمر در سنبله تثلیث و
عطارد از کوکب بری باشد یکمثقال موم را در ساعت قیراط موم پاک

در یکدرم

کتابخانه مجلس شورای ملی

در یکدرم نقره ضبط نموده نگاه دارند غلبه بر خصم او شود و بر دهد و دهان
دشمنان بسته شود **شونیز** بفارسی سیاه دانه نامند قوتش تا هفت سال باقی
در اول سیم گرم و خشک محلل و مدر حیض و بول و شیر و مقطع اخلاط و جالی
و مجفف و منضج و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور او باعث
گریختن هوام و جرم درم او تا سه روز با آب نیم گرم جهة سگ دیوانه گزیده
و در سیلاد با سکنجبین جهة تب ربع و تب بلغمی و سوخته او جهة بواسیر
حقنه که با رب مورد بنوشند تحلیل و با سرکه جهة بهق و برص و بعضه
و قوبا مجرب و طلای روغن او که بقرع منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل
و کمر جهة نعوظ تحلیل و رافع دردهای عصب بارده و اکثار شرب شونیز
مورث خناق محرورین و مدر مصلحش سرکه مضر گرده مصلح او کتیرا قدر
شربت تا سه درم بدلش انیسون و نصف او تخم شبت **شیرخشت** در اول گرم
در رطوبت معتدل و در جمیع افعال قویتر از ترنجبین مسهل اخلاط
سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهة خشونت حلق و سرفه
و جهة حرارت جگر و ورم آن و باه التغیر بهترین ادویه و اغذیه صاحب حب
و مولد قراقر معده مصلحش روغن بادام و در ازاینه قدر شربت تا بیست
مثقال بدلش مثل او ترنجبین **شیر** لبن است **شیر گاو** لبن البقر است **جبر**

در دوم گرم و در سیم خشک و مسهل قوی مواد که جهت وجع ثلاثه بثره و ضعف
الاثر و در انچه جهت ... دفع تشنج بثره و مخرج سودا و بلغم غلیظ و ماء ... و صفرا
مانی مفتح سدد و بوا سیر جگر و مجفف بی لذع و منقی دماغ و جهت مفاصل
مفید مضر جگر و معده و اکثر آن مورث سحج و قوی مورث کرب مصلح
او عقل ازرق و مصطکی و پوست اهلیله زرد و کتیرا و فستین و روغن
شربتش یکمثقال **صعتر** مصباد و بین بفارسی مرزه و بترکی کلکیت اود
نامند در اخر دوم گرم و خشک کوهی او گرمتر و خشکتر مجفف و مقطع
و باتریاقیه و مفتح و محلل بلغم و مشتهی و ملطف اغذیه غلیظه و مانع
صعود بخارات بدماغ و مخرج قسم کرم و رافع تخمه و جهت عشیان
و وجع ... او و قولنج ریحی و تقلی و مغص و سرکه که در وی خیسانیده تحنیک
سازند یا بتنهائی بنوشند جهت برز مجربست و تخم او در جمیع افعال
قویتر مضر ریه و مصدع محرور مصلحش سرکه قدر شربتش تا پنج مثقال
صمغ عربی در گرمی معتدل در دوم خشک قابض و مغری و مقوی معده
و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و از نیم مثقال تا چهار مثقال جهت
سحج مجرب و برشته کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضا
و دوار رحم و بواسیر مضر سفل مصلحش کتیرا **صندل** سفید و زرد و سرخ

میباشد

میباشد سفید و زرد او در سیم سرد و در دوم خشک و سرخ او بعکس مقوی
دل و معده و مفرح و رادع و قابض و باتریاقیه و جهت دو خفقان
حار و بتهای تند والتهاب و با نیحه طلای او مورث خارش بدن
و حرارت است و رافع آن سرکه و بغایت مضر باه و قاطع آن مضر
صوت مصلحش عسل و بنات شربتش یکمثقال بدل سفید نصف او
کافور بدل سرخ مثل او فوفل **ضان** بفارسی میش و بعرف اطبا مطلق
گوسفند است بهترین او یکساله و دو ساله و از چهار ساله زیاده او غلیظ و مولد
خلط فاسد در دوم گرم و تر مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذا و مولد خون
متین مغز سر او مورث بلادت و نسیان و بلع کردن پیه او قبل
از سرد شدن بعد از ذبح جهت سرفه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار
مفید و پیچیدن در پیست او بعد از ذبح بلا فاصله رافع درد ضربه و مانع
زخم شدن عضو مضروب و در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت جائز
نیست و سرکه رافع ثقل اوست **ضفدع** بفارسی وزغ نامند بری او از
سموم قتاله مجموع آن در سیم سرد و خشک و شرب قسم او مورث استسقا
و کشنده بعد روز مثل و قی و ورم جگر و درد دل و ضماد شق کرده او
جاذب تیر پیکان و امثال آن و سموم گزندگان و قاطع سیلان خون

وطلای پیه او مانع سوزانیدن آتش و قالع دندان بی الم **طباشیر**
از جوف نی کهنه ببلاد هند بهم میرسد در دوم سرد در سیم خشک مقوی
دل حار و بار و معده و جگر حاره و قاطع قی صفراوی و اسهال و جوش
حاره و مجفف رطوبات معده و جهة خفقان و غشی و مداومت او
مضر باه مصلح او مصطکی و عسل مضر ریه مصلحش عناب و عسل شربتش تا
سه درم بدلش بوزنش تخم خرفه بو داده و بنصف او سماق و گل مختوم
و صندل سفید بتربیت بدل است **عاقرقرحا** در آخر سیم گرم و خشک
مفتح و محلل و مهیج باه مبرد دیر و مسهل بلغم و مدر بول و حیض و حرق
دیگر و جهة درد سینه و برص و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز
و مفاصل و استسقا مؤثر با و ضمادا نافع و طلای او با نوشادر بر کام دندانها
مانع سوزانیدن آتش و چون بر دندان کرم خورده بگذارند میریزاند
مضر ریه مصلحش مویزج و کتیرا شربتش تا یک درم بدلش دارفلفل
عدس بفارسی نرسک نامند در حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک
و بعضی سرد گفته اند جالی جلد و جرم او قابض و مغز در جاد باده غنی
با بادام بعد از رفع تبها نافع و بعضی که پختن نفاخ و آب طبیخ او جهة
سرفه و درد سینه و مضمضه او جهة قلاع و خناق و قروح دهان علاج

سعتر

نقرس او مصلح فساد معده و اکثار خوردن او مظلم بصر و تولد سرطان
و جذام و مالیخولیا و محرق خون و دایر شیبها مولد استسقا و قولنج و حصر
بول و اسر و مورث عسر بول و احتباس حیض مصلحش روغن کنجد و کشنیز
او با برگ چغندر در استعمال گوشت و سرکه **عروق الصفر** بفارسی زرد چوبه
گویند در سیم گرم و خشک جالی و مفتح سده جگر و جهة یرقان و استسقا
نافع و بغایت مضر دل مصلحش لیمو و ترنج شربتش تا دو درم بدلش
مامیران و گویند قوة الصبغ **عسل** بفارسی انگبین نامند بهترین
او بزردی مایل و خشک و تلخ و کهنه او که زیاده بر دو سال مانده باشد
و مورث جنون و محرق اخلاط و مهلک اند مجموع آن در دوم گرم
در اوایل آن خشک جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت
غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و مفتح دهانهای رگها و تریاق
سموم بارده و جهة جمیع امراض بارده نافع و بالخاصیه حلیب منعقد
و تشنجی و با روغن شونیز جهة مفاصل و تقویت باه مجرب و طلای
سایر شربتها جهة قروح ریه و لثات و تقویت دندان مفید و
حقنه او با آب بارتنگ تا سه روز جهة قرحه امعا و سحج مفید مضر محرورین
و در ربیع الکتی له بصفرا و مصدع و مغثی دماغ مصلحش سرکه و کشنیز

در ربوب ترش و آب میوهٔ قدر شربتش پانزده مثقال بدلش حب شاب
انگوری و از خواص مجربه عمل است که چون زن حامله با آب شربت بخورد نشود
باعث سقط گردد عصفور بفارسی گنجشک نامند در سوم گرم و خشک و مغز
از اعلا یا بستر و محرک باه و مسخن بدن و موافق مرطوبین مضر محرورین
مصلحش آب انار و چون مغز مقعد گنجشک سوی پاک کرده در ثقبه گوش
گذارند در حال درد او را ساکن گرداند و مجرب است عقیق بفارسی تمو شی
و بترکی برکهان نامند مرکب القوی و برودت و خشکی در و غالب که در سوم
همه اجزای او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی
حشا و خاییدن برگ او جهت قروح لثه و قلاع و بد بویی دهان مضر گرده
مصلحش شکر عنب بفارسی انگور نامند در آخر اول گرم و تر و بهترین میوهٔ
و بغایت مسمن بدن و معدل امزجه غلیظه و جهت افزونی سپه کرده و رفع
مواد سودا و مفتح سده جگر و سپرز و قولنج ریحی مصلحش تخم کرفس و ملین طبع
و مورث تشنگی مصلح او سکنجبین و آب سرد و بعد از انگور بغایت مضر
نقد او و مورث استسقا و بهق عنبی و باید بعد از چیدن بدو روز
تناول نمایند و پیش از طعام خورده شود دانهٔ او در سوم سرد و خشک مولد
ریاح و مضر معده و مغص و پوست او مولد ریاح و پیه ربطی الا که از انگور

ناری

ناری و عفص مایل ببرودت و کثیف عنب الثعلب بفارسی سگ انگور نامند
در سوم سرد مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانهٔ اوست
رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام
حاره و چهار وقیه آب او با شکر محلل اورام باطن و امراض جگر و
او جهت ورم معده و التهاب آن و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان
بغایت مؤثر مضر مثانه مصلح او قند بدلش کاکنج قدر شربتش تا پنج مثقال
و در مطبوخ تا ده مثقال و از آب او تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ او
مغثی عناب خشک او بهتر از تازه معتدل در حرارت و برودت و مایل
برطوبت قوتش تا دو سال باقی ملین حلق و مسهل اخلاط رقیقه و منضج
غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کنندهٔ خون و با سکنجبین
جهت شری و تعدیل و اکثار او نفاخ و دیر هضم مصلحش شکر و مویز مقلل
منی مصلح آن عسل و ادویه باهیه و در مبرودین گلاب و شکر غاریقون
مرکب القوی در سوم گرم و خشک بهترین او سبک وزن سفید که با اندک
مالیدن از هم ریزد و شرط است که بدون کوفتن از پرویزن به بیزند
مفتح سده جگر کرده و پادزهر گزیدن افعی و عقرب و بغایت مقوی عصب
و جاذب مواد از اقاصی بدن و قیام زبون او مهلک و مورث کرب

مصدع او در همه افعال چند قدر شربتش تا یک مثقال بدلش نصف او شحم حنظل
و نزد بعضی مثل او تربد و ربع او زنجبیل و نزد جمعی دو چندان او
سقمونیا عنبرا بفارسی شہبو نامند در اول سرد و در دوم خشک قابض
وقلیل الغذا و موافق امزجه اطفال و مقوی معده و قوه ماسکه و رادع
انصباب بمعده و صعود بخارات بدماغ مفرق قوه ماسکه ها جمه مصلحش
شکر قدر شربتش تا پنجاه عدد عوره حصرم است فاوانیا عود الصلیب
نامند در آخر دوم گرم و خشک آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر از نر و
دانسته اند محلل ریاح غلیظه و ملطف و مدر حیض و مفتح و مجفف و با
قوه قابضه و مقوی جگر و گرده و جهت صرع بغایت نافع حتی تعلیق او
و شرب او با شراب جلکی درد معده و مصدع او کثیر الشربتش یک مثقال
بدلش در صرع زمرد و در سایر اعضا سذاب و ند مدحرج فجل بفارسی ترب
نامند تا سیوم گرم و در دوم خشک مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج
ریاح و محرک آروغ و مداومت خوردن او باعث رویدن موی که ریخته
باشد و آب او مفتح سده و معین قی خصوصاً با عسل و اکثار او مولد قمل و
گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نشود و آب او
کشنده عقرب و پاشیدن او را که بد بوی برگ او رفته باشند کلوقیه جهت

اخراج

اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصاً با سکنجبین و اکثار او مورث و بهق
مغثی و تعفن خلط معده سر و حلق و دندان مصلحش عسل و زیره و
برکه و تخم او مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقیی و در افعال قوی تر
از اصل آن و با کندش و برکه جهت بهق سیاه مجرب قدر شربت از
تخم او یکدرهم و از آب او سی درم و از جرم او بیست درم فستق معرب
پسته فارسی است مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر
مبهی و با رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح
جگر و مسمن و مقوی معده بحدی که سایر لبوب باو نمیرسد و جهت تقویت دل
و حافظه و ذهن و رفع خفقان مصدع محرور و ریه و مورث شری مصلحش
سرکه و ترشیها و میوه های بارده و پوست بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی
معده و قابض و دافع اسهال و تشنگی و قی و پوست سفید صلب او
که طبخ مفوطه داده باشند طبوس در آب او جهت خروج مقعد مجرب است فلوس
خیار شنبر است فلفله لباب است فلفل در آخر سیوم گرم و خشک و سفید آن در اول
و بعضی بعکس دانسته اند هاضم و محلل و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم
و رادع سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و مقوی حافظه و باه و شیر و شکم و محرک باه
و رقیق کننده خون مبرد و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظ

در دافع قولنج ترش و مقوی جگر و معده و مسخن آن و طلای جوشانیده
او در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه
آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشند مجربست و سنون آن جهت درد دندان
کرم خورده مجرب جفقمانی و مصدع و محرش سینه و حلق و مضر گرده
و جگر حار و جمعی که خون ایشان وفور نداشته باشد و جراحت باطن و الم
در مجاری بول داشته باشند مصلحش روغنها سرد و در مبرودین عسل بدلش
زنجبیل قدر شربتش تا یکمثقال **فودنج** (گوهر) معرب از پودنه فارسی در اول سیم گرم
و خشک و بغایت ملطف مدر عرق و حیض و مسهل و قاتل جنین
و تریاق گزیدن جانوران و محلل ریاح مضر معده مصلحش کتیرا قدر شربتش تا
دو درم **فودنج نهری** در دوم گرم و خشک چون ضماد آن بر موضع گزیدن
هوام بندند موجب فرح عضو و جذب سمیت است در هر عضوی که ممکن
شود دور او را دافع آن مضر باده و گرده مصلحش کتیرا **فندق** بندق است
فاقله بفارسی هل نامند در اول گرم و خشک مسخن و محلل و هاضم و مفرح
و مقوی دل و معده و مقطع بد و بوی قوت قابضه و ملطف مضر ریه مصلحش
شکر مضر معده مصلحش کتیرا **قبج** بفارسی کبک نامند در دوم گرم و خشک
کثیر الغذا و سریع الهضم و مسهل و لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال

و جهت

و جهت امراض بارده دماغ و جگر نافع و در محرور و هوا که مصدع و
مورث خارش بدن مصلح او سکنجبین و ترشیها **قند** اسم عربی جالیست
در آخر دوم سرد و تر مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب و تشنگی و مقوی
جگر و دافع ضعف که از اسهال مفرط حاره بهم رسد و جهت بثور دهان و تن
و درد سر نافع و چون قدری قرنفل در آب خیار ترش خیسانیده رفع دیگر
صاف او را با ماء العسل بنوشند جهت نیکوی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل
مواد حاره نافع و دافع خفقان است و دیگر درد و نطول آب او نافع تولد
قمل مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و درد و تهیج
و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی باشد مصلحش نانخواه و نعناع و جصی
حاره و عسل **قرنفل** بفارسی و ترکی میخک نامند در سیم گرم و خشک مفتح
و محلل و مقوی معده و دل و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و دافع
و مفرح و دافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر
البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعا
رطوبی و نزلات متوالیه و بد بوئی دهان و جمیع امراض بارده
نافع مضر گرده و امعا مصلحش صمغ قدر شربتش تا یکمثقال بدلش
دارچینی **قراصیا** بفارسی آلو بالو نامند و گیلاس قسم شیرین است

در دوم سرد و در اول خشک قابض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا
و مقوی معده و رافع غثیان و دانه او را چون پیره کرفته با عشر
آن را زیانه بنوشند جهت سنگ مثانه و حرقة البول بی نظیر و کیلاس
در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و بیدو
لذع طعم مورث تخمه و مضعف معده مصلحش جوارشات **ذرع** بقدر
کدو نامند مجموع آن در دوم سرد و تر ملین و مفتح و مدر بول و عرق
و قلیل الغذا قدر شربتش تا چهل و بیخ مثقال و جهت تبهای حاره و جگر
گرم و ترطیب بدن و دماغ موثر مولد نفخ و مضعف معده و مسقط
اشتها و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج
و بتنهائی سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و هرگاه در معده
فاسد شود مانند حیات مولد خلط سمی مصلحش زیره و ادویه حاره
و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و شال آن و ضماد کوبیده او جهت
اورام حاره و التهاب معده و حب و درد سر حار و رفع پیچوابه و
خشکی دماغ طلا کنند و اکتحال او و آب ثمر کدو ادجهت رمد و زردی
یرقان که در چشم باشد بغایت موثر است و روغن تخم او جهت رفع
پیچوابه و یبوست دماغ و معاص صفراوی و خشونت سینه و سل و تبهای

حاره به تعدیل **قهوه** بار درختی است یمنی در گرمی معتدل و خشکی او غالب
مجفف رطوبات و با قوة قابضه و جهت نزله بلغمی و نزلات و تسکین
غلیان خون و منع صعود بخارات بدماغ و اکثار او مورث پیچوابه و مضعف
باه مبرودین و مضر مزاج سوداوی مصلحش روغن بادام و تنقیه و شیرینیها
کتیرا ابشاء مشهور صمغ کون در حرارت و برودت معتدل در اول تر
و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغری و با تجفیف
ضعیف مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن حدت اخلاط
و قاطع نفث الدم سینه مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مشروبه
و مقوی فعل آن و جهت حرقة البول نافع و مداومت آشامیدن آن
با مثل آن هر یک از بادام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن خصوصا چنین
بعد از آن شیر گرم درونا چهل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه
شمرده اند و طلای او جهت شقاق لب مجرب و با لعاب جهت شق ثدین
مجرب بدستش صمغ عربی **کرفس** در اول گرم و خشک و بغایت مفتح سده
جگر و سپرز و مدر بول و حیض و از قوت ادرار مخرج جنین و محلل ریاح
و منفخ و مهیج مضر حوامل و مرضعه و محرک صرع مصروعین و مغذی شیر
و باعث صرع مولود و خفقت عقل آن و بیخ و تازه او نفاخ مصلحش

انیسون **کرم** بفارسی تاک و رز نامند و شاخ تازه قسام رز در آخر دوم
گرم و خشک و بهترین اجزای او دست و بعد از آن برگ و عصاره آن و
مقوی معده حار و مانع قی و جهت قرحه امعا و اسهال صفراوی نافع و شاید
شاخ تازه او مانع صعود بخارات بدماغ مصدع باه مضر بریه مصلح ان
عسل **کرنب** بفارسی کلم نامند مرکب القوی در اول گرم و خشک و سبز دیکو
کننده رخسار و مولد منی و منوم و مانع صعود بخارات بدماغ و باعث
سرعت حرکت اطفال مضر سودا و مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ
و مضر محرورین مصلحش پختن او با گوشت فربه و شراب ممزوج با سکنجبین
و در سبزه های خردل و امثال آن **کندنا** باصفهانی تره نامند در سیم گرم
در دوم خشک خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و لین طبع
و مدر و مسهل و رافع قولنج و مفتح سده جگر و قوت کمر و هاضمه و منقی قصبه
ریه و آبش بقدر سه مثقال نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و نافع جهت
جمیع امراض بارده و رطبه سینه نفاخ و مفسد لثه و دندان و مضر مزاج
حار و مبخر و محرق و مورث تاریکی چشم مصلحش کشنیز و کاسنی **کمکم** با
آورده است **کنجد** [?] سمسم است **کرویا** بفارسی زیره رومی گویند در اول سیم
گرم و خشک محلل ریاح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخ

و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ قدر
شربتش تا نیم درهم مضر بریه مصلحش عسل و صعتر و مضر گرده مصلح آن کثیرا
بدلش قرد مانا **کزبره** بفارسی کشنیز نامند مرکب القوی و بزعم بقراط سرد
و خشکی آن در دوم و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته اند تازه او با
اندک حدت و قاطع باه و دو مثقال از آب او کشنده و ضماد او مانع
انصباب مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ و قطور آب او در چشم
جهت منع بروز آبله و حصبه و دفع زردی چشم مجرب و چون سرب را با آب
کشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح مجرب است
و مضمضه آب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع قدر شربت از
آب او یکوقیه و از جرم او سه وقیه بدلش برگ خشخاش و کاهو و تخم او
در دوم سرد و در سیم خشک مفرح دل و مانع صعود بخارات بدماغ حابس اسهال
دموی خصوصا بو داده او رافع خفقان و هیضه و دلواپسی حار و خمار
و دردسر مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مقلل حیض و زیاده
او مورث نسیان و اختلاط ذهن مصلحش نیم برشت و شراب سکنجبین
سفرجلی قدر شربت او پنج درم تا یکوقیه بدلش تخم کاهو و خشخاش **کزانجبین**
بهترین او صافی که مخلوط برگ نباشد گرم و در خشکی معتدل و معین الات غذا

دتنفس و با قوت مسهله خصوصاً بسکنجبین و جهت خشونت سینه و ضیق
النفس حار و سرفه و ریاح غلیظه دماغ و نزلات نافع قدر شربتش
تا یک رطل کشوث در اول گرم در دوم خشک مفتح سده جگر مدر بول
و شیر و حیض و عرق و مقوی معده و جگر و دافع فضلات متعفن
عروق مغشی مصلح او کثیرا و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزای او و ضماد
او جهت نقرس مفید قدر شربتش دو درم مضر سپرز مصلحش سکنجبین مضر ریه
مصلح آن کاسنی بدلش بادروج و دو ثلث او افسنتین کشنیز کزبره است
کشمش اسم فارسی زبیب بیدانه و مویز نیز گویند مسهل و با قوت مسهله کمتر
بفارسی امرود گویند بهترین او چینی و شیرین او معتدل مایل بحرارت و در دوم
تر حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل و دافع تشنگی و خفقان
و نزلات و لرزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین
و مرطب دماغ مولد نفخ و قولنج مصلح او زنجبیل مربی و رازیانه و امرود ترش
در اول سرد و در دوم خشک قابض و مقوی جگر و معده و مولد خلط صالح
مصلح او عسل و جوارشات و کندر کف دریا زبد البحر است گل سرخ در دوم [illegible]
کمون بفارسی زیره نامند قوتش تا هفت سال باقی در اول سیم گرم و خشک
و دیر ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام

و محلل

و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک آروغ و ملطف لحوم غلیظه و جهت
عسر نفس و تخمه نافع و بو داده او جهت اسهال رطوبی نافع و بو داده
او بعد از پرورده بسرکه قوی القبض و در رفع رطوبات معده قوی
الاثر مضر ریه مصلح او کثیرا قدر شربت دو درم و با یک بدلش دیگری و [illegible]
جرم او و عرق او مورث لاغری و زردی رخسار کندر در آخر دوم گرم در
سیم خشک ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون بظاهر اعضا
و [illegible] دماغ و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و مجفف بلغم و با
تریاقیه و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان و جهت نگه
ثقل ادرار در [illegible] آن آب را بنوشند و مداومت بآن [illegible]
جهت رفع نسیان از مجربات و اکثار او محرق خون و بلغم و مصدع محرورین
و باعث جنون و جذام و [illegible] مصلحش بنج فارسی و شکر قدر شربتش
نیم درم بدلش مصطکی کندش در آخر سیم گرم و خشک و با سمیت و محرق
بلغم و مخرج مره السودا و بلغم غلیظ و مخرج جنین مرده و قاتل زنده
و بغایت عطسه آرنده و قی کردن بآن جهت عسر نفس و ربو قدر شربت
جهت قی کردن یک دانگ تا دو دانگ و جهت سپرز و اسهال آن یک دانگ تا نیم
قیراط و اولی اجتناب شرب او است و دو درم او کشنده بخناق و درد شکم

و تشنگی مفرط مضر به مورث کرب و غشی مصلحش کثیرا و شیر تازه بدش
جنبه فی جوز القی و ثلث او فلفل و نصف او شیطرج کنجشک عصفور است
کوله بر انجدان است کوشت لحم است لبن بفارسی شیر نامند مرکب از قوی
و مشتمل است بر دهنیه و دلومت و جبنیت و دهنیت او در اول گرم و خشک
مائیت آن در دوم سرد و تر جبنیت در اول سرد و خشک پس شیر هر حیوانی
در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت بحسب غلبه یکی از اجزای ثلثه متفاوت
یکباشد و شیر گاو بهتر از سایر است بعد از آن از بز و گوسفند و آهو و شتر
و الاغ و اسب و خر گور و خوک وغیره در تقادر اند و از گاو و گوسفند
و بز در در تغذیه و شیر تازه رسیده با حرارت لطیفه است و آن بعد از
سرد شدن زایل میشود پس باید در حین استعمال گرم نمودن تا موجب سرعت
نفوذ او گردد و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیم برشت موافق تری
انغذیه و طلای قسم آن موافق ورم مقعد و قرحه و درد آن و با میوهای
تازه و ماهی و پیاز و امثال آنها جایز نیست چه مادامی که از معده نگذشته
باشد و خوردن و خوابیدن مفسد آن و با وجود خلط فاسده در بدن استعمال
او سوء حلک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت و در زمان حقان
بسبب غلظت او و قریب الولاده نیز بسبب غلبه مائیت استعمالش جایز نیست

والکثار

والکثار او مورث بثور و تولد قمل و حکه و دلومت سریع الاستحاله
بدخانیت و در اماکن حاره و در معده ضعیفه باعث مضرت است
و موافق سوداویین و یابس المزاج و معتادین اینان و قلیل او در
تغذیه و کثیرش در تلیین طبع قوی تر است و مجموع شیرها ملطف دماغ
و دافع اخلاط سوخته و موافق عضو تناسل لبن الماعز بفارسی ماست
گویند در دوم سرد و تر و مرطب و غذائیت او نسبت بدیگر ده و در
سایر شیرها قریب باوست مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مولد
خلط خام و مضر به امراض مرکبه و عفنه مصلحش معاجین حاره و زنجبیل مربا
لبن البقر شیر گاو و گاومیش از جنس اوست و غلیظ از آن و دهنیت در او زیادت
غالب و مائیت و جبنیت کمتر و مایل باعتدال و مطبوخ او با برنج جهت
طول عمر و باه و کلان و فربه جثه فربهی کرده و بدن و طلای او با سفیداب
قلعی جهت نقرس و اورام حاره مجرب بقدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل
مفرص صاحب پرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و دردسر و سدر و
صرع و مفرد دندان و زنخان آهستن و صاحب خفقان رطوبه و مبخر
والکثار او مورث تنگ کرده و مثانه و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله
بخلط غالب معده مصلحش شکر و عسل و شرب او با شکر و عسل نوع الجماد و جون

مجفف کرده بر زد تسوّیه و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق میشود
دافع آن قی و حرف با سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با آب با فودنج و تخم
کرفس و عسل با آب گرم **لبن** بفارسی فرشه و فله گویند در تسمین بدن
و تحریک باه محرّو دریا موثر بغایت مسدد و مورث فواق و تولد حصاة
و دیر هضم مصلحش شربینها **لحم** بفارسی گوشت نامند و گوشت بهتر از سایر
اغذیه و بهترین طیور متوسطا اوست که قریب بمرغ خانگی بحجم مثل کبک
و تذرو و بهترین مواشی گوسفند و بزکه یکه ده برکیاله و کمتر از شش ماه
بر او نگذشته باشد و در مزاج صاحب تعب و قوی الحراره گوشتهای غلیظ
مناسب است و هر چه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه بحد کمال نرسیده
باشد و تمام میته و سقیمه و پیر سال و بیمار و لاغر خوردنش امراض بسیار آرند
و روزی دو بار خوردن گوشت ممنوع چه هضم آن بر طبیعت دشوار است
و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و بیشتر که با حره و بلادت
و عروض صفات بهیمی است و بسیار دیر خوردن او باعث ضعف ارواح
بدنی و سقوط قوتهای اوست و شراب بعد از آن بغایت مضر و تناول نمودن
در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند
مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر و گوشت آب غیر ما دام اللحم سریع النفوذ

دموافق با قهین و ضعیف القوه است **لن الحمل** بفارسی بارتنگ نامند
در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف جالی و رادع و قابض و مقوّی
جگر و مفتح و حابس نزف الدم جمیع عضو و عصاره او جهت فساد هضم
و دق و سل و نفث الدم و سده جگر و ضعف آن مضر ریه مصلحش عسل
و عصاره او مضر سپرز مصلحش مصطکی قدر شربت از آب او ده مثقال
تا نیم رطل بدلش حماض نبات نی و بو داده او قابض و مغری و مقوی امعا و رادع
زحیر قدر شربت تا سه مثقال **لن ثور** بفارسی گاوزبان نامند و تخم کیو در
بعضی بلاد گاوزبان میدانند مرما حرارت گل او لاجوردی و کوچک و مدور
است در اول گرم و تر قوتش تا هفت سال باقی است و گل او الطف و جمیع
اجزای او مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل مرة السودا و صفرا
و جهت امراض سوداوی و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت
سینه و سرفه و ضیق النفس و نیکوئی رخسار و تقویت حرارت غریزی موثر
مضر سپرز مصلحش صندل قدر شربت از جرم او دو درم بدلش بوزنش ابریشم
محرق و ده درم گل او با گل ارمنی و ده درم شکر رافع خفقان و عرق
گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و ضعیفتر از آن **لن العصافیر** بفارسی
زبان گنجشک نامند در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و محرک باه

وجهة خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویت اعضاء تناسل و
فرزجه او بازعفران و عسل بعد از طهر جهة اعانت حمل از مجربات مصدع
محرورین مصلحش کشنیز و شربتش تا سه درم بدلش جوز بوا بوزن او **لوز**
الحلو بقدر نیم بادام شیرین نامند در اول گرم و تر مفتح و حافظ قوتهای
و جالی اعضاء باطن و ملین طبع و موافق گرده و سینه و معین باه و
مسکن حرقت منی و بول و سمن بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ
و شیره او با شکر جهة سرفه مجرب و با نصف او زفت و مثل او شکر در قطع سرفه
از مجربات و بوداده او مقوی معده و قابض موجب کرب و سقوط اشتها
و غش مصلحش ربوب حامضه بعد از قی و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع
باه زنان و روغن بادام معتدل و در دوم گرم و تر و با کتیرا جهة سرفه خشک مجرب
و در رفع بحوحت مجرب **لوبیا** بهتر از باقلا و زبون‌تر از نخود سرخ او در
اول گرم و سفید او مایل باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول
و حیض و سمن بدن و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ مصلحش خردل و
زنجبیل و بالخاصیه مورث غشیان مصلحش دارچینی و سکنجبین **لیمو** در جمیع
خواص مانند ترنج پوست زرد او در دوم گرم و خشک مقوی معده و دل و قائم
مقام پوست ترنج و آنچه مابین زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج

ترشی او

ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معده و لطیف و تب رحلی و قاطع
اخلاط غلیظه و حابس غلیان خون و صفرا و جهة تبهای دموی و صفراوی و عفونت
خون و بثور و شری و کرب و غم و قی صفراوی و غثیان و جذب مواد حاده
جلد و جهة صداع سر و دوار و سدد که از بخار اخلاط غلیظه باشد و خفقان
سوداوی مضر عصب و صاحب سرفه و بارد المزاج و اکثارش لو در خلای معده
مضعف باه و مورث پیچش مصلحش شکر و عسل و تخم او در دوم گرم و در
رفع سموم مانند دانه ترنج و تنقیه او بغایت عظیم و بیخ شیرین در منافع
پیر ضعیفه مضر عصب نیست **ماء** بهترین آبها آب باران و بعد از آن
آب جاری کثیر المقدار که بر زمینی پاک سرخ لون مدنیش سنگدار گذرد
و بعید المنبع و تند رفته و سبک وزن مکشوف از مغرب و جنوب بطرفین
مشرق و شمال و آبهای دیگر داخل او نشود در دوم سرد و در غایت رطوبت
رطوبت و ارطب از دو جزء نیست اگرچه سبب ثبات تغذی حیوان نمی‌شود
لکن نسبت بروح طبیعی و قوه جاذبه حکم هوا دارد و نسبت بروح حیوانی
قوه آن پس لازم که آب بوقت مناسب بمقدار لایق خورده شود باعث
حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه وصول آن باعضا
و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا

وتبرید وترویح روح حیوانی در حین قصور هوا و مدد فضلات رقیقه
بنجه بعنوان مرافقت حضرت ان بارده ضعیفه و امراض رطوبت و
حرارت و دبیلات و قولنج و شرط است که قبل از انحدار غذا از معده
نیاشامند مگر صاحب معده و جگر حار و بعد از میوه های تازه مکول مواد
آکله و مثال است و بعد از جماع و بعد از حمام باعث رعشه و خدر و
ضعف و بعد از خواب موجب اطفای حرارت غریزی و شرب [illegible] و برد
در اثنای موجب ضعف معده و عصب و ناشتا خوردن مورث امراض
عصب مگر هوای گرم و ایام طاعون و مصاب است بر تشنگی صاحب
مزاج حار سوء باعث دق و احتراقات و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب
و بسیار گرم محلل [illegible] و مالیخولیا و آب معتدل در گرمی مسکن خارش
بدن و قلیل او غاسل معده چون ناشتا بنوشند و آب نیم گرم ملین طبع
و مغثی و معد طعام و مورث استسقا و علل [illegible] و نقصان [illegible]
بدماغ و جهت ورم حلق و تنقیه معده و کثرت [illegible] و اذابه بلغم و رقیق
آن و تشنگی سوداوی و بلغمی [illegible] اعانت [illegible] آب برف
و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره مضر عصب و [illegible] ضعیفه و مصلح
آنها بعد خوردن پیاز و جوش [illegible] آن با صد [illegible] ماش از حبوب

معروفه

معروفه در اول [illegible] سرد مایل بخشکی توقیق ماش باقی است لطیف تر
از عدس و از سایر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت
و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی [illegible] عصب قاطع باه
مضر دندان دیر هضم مصلح او روغن بادام و در ضرر باه معجون [illegible] و در
برودت با وجود برودت تحریک سودا و جذام نمیکند مغز بفارسی
[illegible] گوشت او به [illegible] لحوم سرد تر و کثیف تر از [illegible] و [illegible]
محرورین در فصل گرمی هوا و در مزاج سوداوی مزاج مصلح او بادام
و نارچیل و خرما و گنجشک و ترشیها و میوه های تازه با او بغایت مضر و گوشت
بزغاله کمتر از شترها و بسیار با رطوبت و بهترین لحوم مسکن غلیان و ملطف
ماء اللحم عرقی است که از گوشت گیرند لطیف و مقوی دل و روح
حیوانی و طبیعی و نفسانی و دافع امراض که از خوردن مسهلات و فصد
و جماع و مثال آن بهم رسد مایران در آخر سیم گرم و خشک مفتح سدد
و مقرح جلد و جلای معده و [illegible] او جهت بیماری و ظلمت بصر و ناخنه
مفید و مضر گرده مصلح او عسل بدل او بوزن آن زرد چوبه مخیض بفارسی
دوغ نامند و بهترین او تازه که در [illegible] بالتمام گرفته باشند
در دوم سرد در رطوبت در دو غالب بر [illegible] مسکن غلیان خون و محرک

باه محرورین و مشتهی و مسمن و مطفی حدت سموم حاره و جهة تب
دق دوانع کرده با نبک و آهن تفته جهة اسهال دموی و صفراوی
خصوصاً با طباشیر و قوابض و چون تخم خرفه را کوبیده با جوغ
تنقیه با هر مرتبه کرده و خشک نموده شند شرب اند که از آن رفع
تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند و از اسرار مرطبین و دوغ
در تبهای خلط متعفن میکرده و اصلاح آن نیز است **مشمش** بفارسی
زرد آلو نامند در دوم سرد و تر شیرین او ملین طبع و داقی محرورین
ما اسیکه در معده فاسد نشود و جهة تشنگی و التهاب معده و تسکین
غلیان خون و صفرا نافع خصوصاً ترش و خیسانیده خشک او و چون
صاحب تب صفرا و بارد از آن خورده آب گرم و عسل بعد از آن بنوشند
دقی کنند احتیاط کرا تی فرنگاری و قبع شئ رفع تب کرده و از
مجربات شمرده اند و هر گاه بعد از خوردن زرد آلو فصد کنند خون سفید
رنگ شده میشود لهذا مداومت او کولو باعث برص نوشته اند سریع
التعفن و نفاخ و مولد آروغ ترش مضر مبرودین مصلحش انیسون
و خوردن او پیش از طعام و خوردن آب بعد از آن بنباتست مضر **مصطکی**
در اخر دوم گرم و خشک مقوی معده و جگر با رد و قاطع همه و مشتها و محرک

اروغ

اروغ و جلای عظیم و محلل ریاح معده و با ادویه مناسبه جهة درد
فم معده و ربو و علل جگر و خاییدن او جهة جذب رطوبات دماغ
موثر و با کندر جهة قوت فهم و حافظه مضرش مثانه مصلحش کرکان
و کثیرا و بجهت نه روز در سرکه خیسانیده ان بیدش بودن او کندر و
یکوزن نیم عدد ابطم **مقل** ... اول نیم گرم در اول دوم خشک جالی
و ملین و محلل و مدر بول و شیر و حیض و رافع حدت ادویه مسهله و با
تریاقیه و ... کرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و جهة امراض
رحم و مقعده و بواسیر و با آب ... جهة درد ... چشم و باد فتق
و با اند که بیرغ جهة سقط داشته بواسیر و تا ... بخور او جهة بواسیر مضر ریه
مصلحش کثیرا مضر جگر مصلحش زعفران شربتش یکدرم بدلش ...
ادم در ربع او جبر **ملح** بفارسی نمک نامند ... گرم او پیرت جلا دهنده
... طعامهاست ... در آخر دوم گرم و خشک مسهل بلغم و لزوجات
و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قوی تر الکل را و باعث اکثر
بدن محرق خون و محلل ... منی و حدوث خارش بدن و تاریکی چشم
و مضر دماغ و مضر ابدان کثیف مصلحش ... و چربیها و اشیاء بارده
رطبه و از خواص مجربه او است که چون سه درم او با ... که عقوبت

با سرطان طالع بشود و هو در خانه مریض در قسمی گذارند اگر بعد از
جستن میل به بیرون خانه کند آن مریض شفا یابد والا فلا مصطکی رومی
در اول سیم گرم و در دوم خشک قوتش تا چهل سال باقی مقوی دل و مفرح
و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات
و مهیج باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و جهت خفقان
و فالج و رعشه و لقوه و سموم مشروبه و درد معده و احتقان رحم
و جمیع امراض بارده نافع و جهت گزیدن عقرب مفید مضر محرورین
مصلحش سکنجبین قدر شربتش در شکمچه اعضا نیم درم و در سایر
امراض از یکمثقال تا یکمثقال بدلش قسط الیهود و ارسطو گوید که
چون مرهمی خوب با پیه خوکی عنبر لک بود در گوش اصم مادر
زاد گذارند رفع کری میکند مویزج بفارسی حرساب ترش نامند
در دوم گرم در اول خشک محرک باه ملین طبع و موافق سینه و شش و دمع
و آبله و حصبه و در محرورین اکثار او مولد صفرای غلیظ مصلحش آب
میوهای سرد و بدلش حرساب شیرین نانخواه خورده دانه گویند در اول
سیم گرم و خشک و مجفف مدر بول و حیض و عرق و تریاق
سموم و محلل ریاح و رافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت

جگر و سپرز و مغص ریحی و ضماد او با عسل جهت درد جمیع اعضا از تجربات
و شرب درم مثقال او که در یکرطل شیر جوشانیده و بنصف رسیده باشد با کوفته
شکر که بلا دلالت لحوم خورده شود باعث فربهی افراط گردد و ناشتا خوردن
هیضه را نافع تنک کرده و تشنه را از تجربات مصدع محرورین مصلحش
کشنیز و مقلل شیر مرضعه مصلح آن ترمس قدر شربتش تا سه درم بدلش
در تسمین تودری نارجیل او را جوز هندی گویند در آخر دوم گرم در
اول آن خشک و متکرج او بسیار گرم و خشک و با مضرت مولد منی
منعظ کرده و کمر و سمن بدن مبرودین و مدر شیر و جهت تقطیر البول
و درد مثانه و درد مفاصل مزمن و رفع مواد بلغمی و سوداوی مانند
فالج و جنون و با شکر جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی
نافع جرم او دیر هضم و مولد خلط غلیظ مصلح آن شکر و نبات
مضر محرورین مصلحش میوهای ترش و لیمو و قاید متکرج آن موجب
غشیان و غثیان قدر شربتش سه مثقال نارجیل کبیر کشکول درویش را گویند
آب از آن خوردن رافع سموم و مضرت ابهات و ادعی قول
دیمقراطیس که بزرگی نکند سابیده باشند در رفع سموم هوام و افعی
و افیون و ضماد آن مجرب و قویتر از تریاق کبیر دعوی حلاوت

از سم رفع قی است و تا قی کرد و باید مکرر داد ضماد او بر موضع گزیدگی
عقرب و زنبور و هوام رافع الم آن در ساعت و بقدر ربع بیخ
در معجون یک و بار با گلاب بنوشند حافظ صحت و رافع لرز و تبهای
مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است یقی و رافع مضرت هوای وبائی
و اختلاف آبها و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و رافع اوست
بتکرار قی و چون در بدن خلط نباشد قی نمیکند و گویند یکده مثقال آن
نارنج ضماد پوست زرد او با سرکه جهت درد سر مجرب و شرب یک درم
تخم او که خشک کرده باشند با آب گرم جهت پیچش و اخراج کرم شکم
و قی و غثیان از مجربات و ضماد پخته او و مربای او بالتمام جهت
جرب و حکه و جوششهای سرد و نرم کردن مس و جلد بدن و تعدیل
و آب خیسانیده پوست شکوفه او جهت عسر ولادت مجرب و ترش او
با شکر مسهل صفرا و مسدد آن و اکثار او مضعف جگر مصلحش عسل
و شکر و دو عدد از تخم او که مقشر باشد تریاق گزیدگی هوام و خوردن نارنج
با عصب بکرات نشا بفارسی نشاسته نامند در آخر اول سرد و خشک
و تر و بعضی سرد و تر مغری و رادع و قابض و موافق امعا و مصلح
ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصا با دوغ و اکثار او مورث سده

او باپیه ر

او باپیه بر جهت سحج و رافع عمل دواء مسهل و حقنه او جهت قرحه
امعا مقبل منی و مسدد و دیر هضم مصلحش شربتها و کرفس و قرنفل
بدلش برنج مغسول شربتش از ده مثقال تا پانزده مثقال نعنع لطیف
ترین نباتات در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و
قوه ماسکه و هاضمه و فم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و محلل
مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و رادع و کشنده قم کرم
شکم و شرب سه شاخ او با آب انار ترش مسکن قی و غثیان و فواق
و هیضه مجرب منبه و مسکن درد معده مولد ریاح مصلحش کرفس بدلش
پودنه نهری شربتش تا دو مثقال نیلوفر گرم و خشک و کبود او لطیف
و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع
احتلام مضر مثانه مصلحش نبات مضر باه مصلح آن لبوبات قدر شربت
از جرم او سه مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال بدلش بنفشه و خطمی نبید
لغة مصری است و بفارسی سمنو نامند در اول گرم و در خشکی معتدل مولد
خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم دیر هضم و ثقیل و مسدد و اکثار او
مورث تبهای مرکبه مصلحش سکنجبین و فلفل ودج بفارسی اگیر نامند
در اول سیم گرم و خشک تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و هاضمه

دمنفع دماغ ومبهی ومجفف رطوبات مفاصل داورام بلغمی ونفخ
تحت پیرز وخایتین اوجهت ثقل رکبن بعدیل وجهت درد دندان
مفید مضر سر مصلح اوراز یانه محرق خون محرورین مصلح او سکنجبین
شربتش بکمثقال بدلش مثل او زیره ورد احمر بتقی بفارسی گل سرخ مانند
بهتری او تمام نشکفته مرکب القوی ونزد اکثر سرد ودر دوم خشک
ونزد جمعی گرم وتر ونزد بعضی معتدل ومفرح ومقوی دل ودماغ
ومسهل صفرا وبلغم وباقوت قابضه وخشک او رابضی یاده ومفتح
ماساریقا وجهت ضعف معده وجگر وگرده وخفقان حار وغشی
دانچه در میان گل شبیه بتخم ومنزد هست زرد ورد گویند یکدرم او باآب
رافع استهمال عرالعلاج ودافع نفث الدم وسیلان خون خصوصاً
چون با اقماح گل لب بیند وحمول او مقوی رحم ودافع رطوبات ان و
مضیق فرج وبوئیدن گل مهیج زکام وعطسه ومالشرا مصلح او کافور
مضر باه مورث تشنگی مصلح او انیون قدر شربت از تازه او تا ده
درم واز خشک او چهارده درم واز آب او تا هشت درم بدلش مثل
او بنفشه وروغن گل که گل بد اقماع او در روغن کنجد کرده در آفتاب
بگذارند وبعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت مرتبه ویا آب افشرده تازه

اورا با مثل او روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن باند مرکب
القوی ورادع وقابض ومحلل وموافق مواد حاره وبارده ودر تسکین
درد ها عجیب الاثر وشرب او رافع ضرر خوردن آهک وزرنیخ وضماد بون
در رادع ومثال بدلش نیم وزن آن روغن بنفشه قدر شربتش تا یکوقیه
وگلاب نیز مرکب القوی مایل ببرودت وباحرارت لطیفه ومایل برطوبت
وبعضی برودت او را بیار غالب دانسته اند مقوی دماغ وفم معده و
قوتها روحانی وبوئیدن وطلا کردن او جهت درد سر حار ودرد چشم
وباقر بتقل جهت بارد آن وبالخاصیه باه وباعث سفیدی مضر مصلحش
عناب وبنات قدر شربتش تا پنجده مثقال وگلاب مکرر بقدر ده وقیه
او مسهل است فرع صنفدع است هریسه از اغذیه مشهوره وبهترین حبوب
ولحوم که ازان باید گندم است وگوشت مرغ گرم وتر کثیر الغذا ومسمن
بدن وگرده ومقوی عصب وباه وموافق سرفه وخشونت سینه ویابس
المزاج است ودیر هضم ومسدد مصلحش در محرورین سکنجبین ودر مبرود
انگور وبالخاصیه افکندن قدری انگور در دیگ هریسه مرقق قوام
اوست هل فاقله است هلیله زرد اهلیلج اصفر است هلیله سیاه اهلیلج اسود است
هلیله کابلی اهلیلج کابلی است هندوز بطیخ هندی است هواجوبا بو خلسا است

هندبا بغاری کاسنی نامند دراول سرد وتر وبا اجزای لطیفه حاره
که از تشنق رفع کردد واز جهت لطافت مفرط بحسب اختلاف هوا
وزمان ومکان تغییر طعم ورنک وطبع او میشود واو مفتح سدد ومعتدل
جگر ومسکن حرارت خون وتشنکی وصفرا والتهاب معده وخفقان
جگر حار وبارد ورافع سده آن وآب برک او با آب رازیانه بتریاق
ادویه یرقان سددی وضماد برک او جهت رمد حار ومجرب جهت ضعف باروغن
بنفشه وبا آرد جو وسرکه جهت مفاصل ونقرس حار ولسوم حاره وبتعدیل
قدر شربت از آب او تا نیم رطل مضر حب سرفه مصلحش نبات وتخم کاسنی
در دوم خشک ومایل بحرارت وبا اجزای بارده وجهت تپهای صفراوی
وسوداوی ویرقان وخفقان وصداع وامراض جگر وبغیر از ترطیب
در سایر افعال نایب مناب برک کاسنی قدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال واو
مغثی وکریه الطعم مصلحش سکنجبین وادویه خوشبوی موافق آن وبیخ
کاسنی در اول گرم در دوم خشک وبغایت مفتح وملطف اخلاط ومنقی
مجاری غذا ومدر بول وجهت تپهای مرکبه ومزمنه نافع قدر شربت از سائیده
او یکدرم تا چهار درم ودر مطبوخ از پنج درم تا پانزده درم وعرق
کاسنی نیز بآب او ضعیفتر یتوع اسم جنس نباتات است که شیردار باشد

مجموع آن

مجموع آن در غایت گرمی وخشکی واکثر آن در مرتبه چهارم وبا سمیت
وجراحت کننده جلد ومسهل قوی در همه امراض ومورث اسهال
دموی وورم امعا وزحیر وتپش وغشیان وانقلاب معده وتقلب نفس
وغش واستعمال آن از خارج بدن جایز داشته اند واکر بخوردن بعضی از آن
احتیاج افتد یک ده از سه قطره شیر او بدون مصلح نباید داشت بعد ومصلحات
آن نشاسته آرد جو وروغن بادام گل سرخ رب سیب کتیرا ودوغ سرد کرده
رافع عمل اوست منبع خامس در بیان بعضی از ادویه مرکبه چون اکثر
علل وامراض را بدوای مفرد مداوا نمیتوان نمود بنابرین موافق هر یک
باید ترکیب از مفردات کرد وهر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود
حاصل شود بهتر از کثیر الاجزا است و در ترکیب اجزا منظور یا مصلحات
یا معاون یا تقویت نفوذ ومثال آن از ما یحتاج الیه از رفع
کراهت طعم وحفظ قوت کیفیت واختلاف کیفیت استعمال آن
وباید در مرکبات اجزائی که اصل وعمده باشد وازکیا را ادویه بشرط حذف
نکنند وهر چه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد در قدر شربت
مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع شوند مثل ادویه اجزای مسهل با اجزای
قابض وباید طبیعت علل وطبیعت اجزای معلوله وطبیعت ادویه و

خامس منبع

خصوصیت آن بدر عضو و خطر و مکانی و سنی منظور بیش و حقیر آنچه
از ادویه مرکبه سوکه بکرات بتجربه رسیده درین مختصر بیان میکند
نوشدارو نوشداروی مکرر تجربه شده جهة تقویت اعضای رئیسه و ضعف
معده و بدن و نقاهت در انگیختن اشتها پس رسفید است صفت
طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید
کهربا گل سرخ از هر یک سه مثقال یاقوت ریوند ۲ ردن سعد هندی
عود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج ساج هندی بهمن سفید بهمن سرخ
تخم بادرنجبویه درونج هل زرنبک بیدانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره
از هر یک دو مثقال خشک یکمثقال نود مثقال آمله را اول طبخ نموده
از پرویزن بیرون کنند و با یکوزن آن نیم نبات سفید و مثل آن عسل
کف گرفته بسرشند نوشدارو هندی که باله گویند جهة تقویت معده
و جگر بغایت نافع است و اعضاء رئیسه را قوت دهد و خفقان
و صرع را نافع بود و فرح آورد و لون را نیکو گرداند و بوی دهن و عرق
خوش کند و اشتهای طعام آورد و جهة اسهال بلغمی و صفراوی
و اسهالی که اطفال را در حصبه و جدری عارض گردد پس نافع است
و بارها تجربه شده و جهة هوای وبائی بسیار نافع قدر شربت از یکدرم

تا یکمثقال

پیش از طعام و بعد از طعام باید خورد صفت گل سرخ شش درم سعد
کوفی پنج درم مصطکی سه درم ۲ ردن سه درم سنبل الطیب سه درم
قاقله کبار و صغار زرنب لبب سه جوز بوا قرفه زعفران از هر یک
دو درم شیر املج یکرطل قند یکرطل عسل یکرطل آمله را در شیر یکشبانه روز
خیسانیده پس در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و از غربال بیرون
کنند و با قند و عسل بقوام آورده ادویه را کوفته و بیخته بان بسرشند
جوارش عود مسهل الماخذ جهة ضعف معده سفید عود قماری پنج مثقال
پوست ترنج ده مثقال مصطکی یکمثقال نبات پنج مثقال اجزا کوفته
با نبات بقوام آورند قدر شربت تا چهار مثقال معجون فلاسفه و مالة الحیوة
نامند جهة امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و جگر و
تقویه دماغ و حافظه و فهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده و مثانه
و تقطیر البول و امراض مثانه و مقعد نافع است و در سیم گرم و خشک و محرق
اخلاط مفر محرورین مصلحش شیر تازه و سکنجبین شربتش از دو مثقال تا سه
مثقال قوتش تا چهار سال باقی است صفت فلفل دار فلفل زنجبیل دار
چینی کف ربیلیله املج حب صنوبر شیطرج هندی ریشه بابونه بالویه بابونه وزن
عسل بسرشند و از پوست نارنج اضافه کرده و شیخ حب الحدید یکجزو زرد

وخفقان و بعضی زراوند مدحرج و خصیة الثعلب جهت نعوظ و تخم انجره
جهت تصفیه منی و کندر مقشر جهت انزال الطبیعه و بسباسه و جوزبوا و مویز
منقی هر یک بقدر اجزا عشره عسل اضعاف فرمایند برشعثا که منافع آن
چنانکه الحب یقرع نموده اند قریب بچهل منفعت است بزر البنج فلفل
هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال عاقرقرحا
سنبل الطیب فرفیون دارچینی از هر یک یکمثقال باسه برابر عسل صاف
بسرشند و چهل روز در میان جو گذارند اطریفل صغیر جهت استرخاء معده و بواسیر
و قوة دماغ نافع است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست
بلیله هلیله سیاه آمله مقشر هر یک جدا کوفته بروغن بادام یا گاو چرب
نموده باسه وزن عسل بسرشند اطریفل کشنیزی جهت منع بخارات بدماغ و خشکی
سودا معده و تقویت حواس نافع است اجزا او اجزای اطریفل صغیر است
بعینه و کشنیز مثل نصف اجزا اطریفل مقل جهت بواسیر نافع است پوست هلیله زرد
آمله منقی هر یک ده مثقال مقل سی مثقال در آب گندنا حل نموده و با
شصت مثقال عسل بقوام آورده هلیله و آمله را با آن بسرشند فنجنوش
معجون خبث الحدید نیز نامند معده سرد را تقویت بلیغ میکند و رطوبات
او را خشک میسازد و لهذا جهت در زلق الامعاء که اسهال است بواسطه

ضعف

ضعف معده بغایت سست شدن او الطف در علاج او نیز فرموده اند
و از منافع او تسکین خون بواسیر و خون حیض و در حبس بول نیز
نافع زیرا که ادرار بول میکند و سنگ مثانه را نیز قوت میدهد و رنگ روی را
نیز طراوت میبخشد و او را صاف میسازد و غیر ذلک از منافع دروی بسیار
است و بالجمله تقویت جمیع قوای طبیعی میکند ص هلیله سیاه بلیله آمله از
هر یک ده درم قنبیل اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه کندر از هر یک پنج درم
خبث الحدید ده درم اول خبث الحدید را نرم سائیده چون سرمه چشم
و در سرکه تند چند روز خوابانیده هر چه بیشتر بخوابد بهتر است اقلا ده روز
بعد بیرون آورده بر پاره صلایه بلیغ با سایر اجزا بعد از کوبیدن با
وزن همه عسل صاف خلط کرده شربت یکمثقال از جهت ضعف معده
بسیار نافع است معجون کمونی جهت تقویت معده و نفخ و ریاح و رطوبات
آن نافع است ص زیره کرمانی صد مثقال یکشبانه روز در سرکه خیسانیده
بو داده زنجبیل بیست مثقال فلفل ده مثقال برگ سداب خشک ده
مثقال بوره ارمنی ده مثقال ادویه را بسیار نرم نسائیده بلکه قدری
درشت زیرا که بهتر است باسه وزن ادویه عسل بسرشند مقدار شربت یکمثقال
معجون اذراقی جهت قطع عادت افیون بغایت مجرب است و در رفع استسقا

و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت
نافع است معجون اذراقی که بکوله نامند در شرح بیده پوست را جدا
کرده بوداده ریزه بشکنند بعد از آن نرم صلایه نمایند ده مثقال گل
گاوزبان اهل زرنباد هر یک سه مثقال عود هندی اسطوخودوس تخم قرنفل هر یک
شش مثقال کثیرا یکمثقال نارجیل چهار مثقال شقاقل سه مثقال صندل
سفید یکمثقال آمله مقشر پنجمثقال هلیله سیاه مثلث عسل سه وزن ادویه
از یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند لعاب چینی دراستعمال او شرط
است که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف بمزاج ورا دویه آن لابد است
و آن چنان نیست که در هر مزاج هر معجون مسهل مؤثر باشد از الجمله معجون
بوب است از اسرار الطب بغایت مسهل و مقوی دل و دماغ و رنگ رخساره
نیکو کند و از مداومت کننده قبل از جماع و بعد از آن ایمن است از عرق
النسا و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی قدر شربت از دو مثقال تا سه
مثقال و از جهت مقعدین افیون زعفران بیز مایه شتراء ابد افیون
بزر البنج و بدل سقنقور ماهی روبیان کرده اند و بغایت موافق گشته
قدر شربت از افیون دار او نیم مثقال تا یکمثقال ص شقاقل خولنجان
حضیض ثعلب بهمن سرخ و سفید و ج تودری سرخ و سفید لسان العصافیر

هر یک سه مثقال بیره سقنقور سه مثقال حب بان حب الآس فلفل
سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کندر تخم چهار تخم شلغم تخم
یونجه خشخاش سفید خشک دانه تخم تره تیزک تخم گندنا شامی و آن
ه قوه است تخم شبت تخم هلیون هر یک دو مثقال نارجیل مغز بادام مغز
پسته مغز حب الصنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز پنبه دانه کنجد سفید
مقشر هر یک هفت مثقال دارچینی قرنفل سنبل الطیب [illegible]
کبابه سعد قرفه دار فلفل جوزبوا نارمشک عود عنبر اشهب زعفران
هر یک یکمثقال مشک یکدانگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب
الزلم در روغن ملکه درم با عسل بسرشند مجرب و آزموده است معجون مسهل
که بجهت تولد نافع است اگر خلط غالب باشد اول تنقیه نمایند و بعد از آن
هفت یوم هر شب نیم مثقال مرد و نیم مثقال زن تناول نمایند و از
مباشرت درین ایام اجتناب نمایند و از مضرات باه پرهیز نمایند ص
بهمن سرخ و سفید مغز چلغوزه قاقله کبار دارچینی هر یک سه مثقال
مروارید یکمثقال نیم بسد فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل سکبینج سادج
هندی برگ قرنفل اگر نباشد هم وزن او قرنفل جوزبوا زعفران هر یک
هر یک یکمثقال نیم
سه مثقال با سه وزن عسل سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند معجون دوم

بغایت در سبرودی و مرطوبین مبهی و جهة رفع رطوبات و کل
امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و
لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سدد و تقویه
معده و جگر و امراض مقعد و رحم مکر حتفاق آن و جهة احتباس حیض
و بول و نیکو کردن رنگ و بر انگیختن باه مایولین بغایت مجرب و مضر
جوانان و صاحب مزاج حار مصلحش سکنجبین و شربت عناب و طلاء
کردن روغن او بر بدن جهة رفع اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قطع
آثار و بر قضیب جهة تفتیح باه بغایت نافع قوتش تا چهار سال باقیست
شربتش تا دو مثقال و آن گرم است در سیم و خشک است در اول ص یکرطل جزر
کوبیده را با یکرطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یکرطل
نیم عسل بقوام آورند زنجبیل قرنفل فلفل دارچینی کبابه جوز بوا عاقرقرحا
~~خولنجان هر یک دو مثقال زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب هر یک~~
چهار مثقال زعفران یک مثقال روغن گل سرخ ده مثقال و اگر اخذ روغن
او خواهند قبل از آن که با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن او را
بگیرند و بعد از آن با عسل بجوشانند معجون مبهی منقول از مختار ابن هبل در
تقویت باه و تولید منی بغایت آزموده است ص تخم تره تیزک تخم پیاز

مغز

مغز جلغوزه هر یک دو مثقال زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب هر یک
چهار مثقال حلتیت طیب شش مثقال روغن نارجیل ده مثقال ادویه را
بروغن چرب کرده با شصت مثقال قند معجون کنند و اگر عسل و قند
با هم صرف شود بهتر است قدر شربتش دو مثقال غذا اقلیه زردک و تخم نیم
برشت و شامل آن شود و لنیماید حبی که بجهة سعال و مواد نزله که بقلب
و سایر اعضا ریزد من ستها ای مرحوم جنت آشیان حکیم علی بیک طبیب شاه
مرتکب صبر سقوطری صمغ عربی ریوند مصطکی کثیرا رب السوس مقل هر یک
پنج بنفشه تربد مجوف کند رگل بنفشه اجزا را در کوفته و بیخته با آب
بر دانه سرشته حب سازند بقدر نخود از سه حب تا نیم مثقال هر شب یک
حب زیر دندان نمایند و هرگاه بجهة سرفه خالص بشود تربد کند رتبه در بوند را
موقوف نمایند حب الذهب منقول من لدیه جهة تنقیه دماغ ص
صبر سقوطری ده مثقال تربد مجوف هفت مثقال مصطکی دو مثقال نیم
گل سرخ شش زعفران نیم مثقال پوست هلیله زرد پنج مثقال سقمونیا
دو مثقال نیم مقدار شربت تا دو مثقال حب ایارج جهة امراض دماغ
خصوصا بلغمی تنقیه دماغ کند و شدر باحره بیفزاید ص ایارج فیقرا
۶ درم هلیله زرد ده درم تربد ۴ درم افتیمون ملح هندی هر یک ۲ درم نیم

غاریقون ۱۲ درم شحم حنظل یکدرم و در صفراوین سقمونیا بقدر حاجت
اضافه نمایند قوتش تا دو سال باقی است شربتش یک مثقال **ایارج فیقرا** ایفو
بلغت یونانی بمعنی تلخ است نافع است در امراض سر و رافع ابخره و بلغم است
و شغل معده و مواد بلغمی و مالنجه حبوب سهله کوبیده مصبر کرده مصحح عناب
قدر شربتش ۲ مثقال قوتش تا ربع باقی است گل سرخ مصطکی سنبل
الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی ۲ درم دو دق هر یک جزو صبر دو چندان
مجموع است کوفته و بیخته اگر تنها ئی استعمال نمایند با عسل شهد بسرشند و اگر حبوب
کنند بدون عسل استعمال نمایند **حب** که قبل از مطبوخ افتیمون بباید در وقت
سحر بساعت پیش از مطبوخ جهت تب ربع و مالیخولیا و امراض سوداوی
نافع است میل نمایند غاریقون سفید و الحج نمک هندی و الحج خربق بینی
دانگ اجزا را کوفته و بیخته با شربت قند حب سازند مجموع یک شربت است
حب مقل از مرحوم [illegible] پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
[illegible] بلیله هر یک سه مثقال مقل [illegible] چشم [illegible] از هر یک نیم [illegible] خردل
سفید [illegible] مثقال صبر سقوطری سه مثقال نیم رب السوس ۴ مثقال [illegible]
[illegible] خوشه باشند بیشتر [illegible] استعمال نمایند [illegible]
[illegible] باشند [illegible] هلیلجات را [illegible] در روغن بادام [illegible]

جدوارکان

حب لورنجان جهت عرق النسا حقیر تجربه نموده بسیار مؤثر یافته
صبر سقوطری الیلج صفو لورنجان هر یک یکدرم حب سازند مجموع
یک شربت است **حب چیپال** منقول از حکمای هند جهت اخراج بلغم و
صفرای سوخته و قلیلی از سودا و رطوبات غلیظه از عمق بدن مؤثر
عمل آن بقی و باسهال است حب السلاطین مدبر هلیله سیاه از هر یک
یک عدد [illegible] و آرد برنج [illegible] در [illegible] نرم کوبیده با آب لیمو حب
سازند بقدر فندقی یکعدد دو کوبیده در [illegible] شاب حل کرده بر
بالای نخود آب و [illegible] چوب بخورند **حب چیپال** دیگر [illegible] برکت سرخ
صبر سقوطری مقل زنجبیل [illegible] حب نموده بقدر نخود در عمل او بقی
و باسهال صبر یکدست اطلاق میکنند **حب [illegible]** جهت [illegible]
و سل و [illegible] و باه [illegible] و مرطوبین و منع اسهال
و تعدیل مزاج سوداوی نافع کثیرا افیون صمغ عربی رب السوس هر یک
پنج مثقال حب المحلب مروارید کهربا یاقوت هر یک یک مثقال با لعاب
به دانه حب سازند و مشک یک دانگ کاهی اضافه میکنند **حب نزله**
[illegible] مغز بادام رب السوس [illegible] حب المحلب مصطکی [illegible] سرخ
[illegible] با لعاب به دانه حب سازند **حب شفا** جهت انواع صداع و

ربع دبعر وسدر و حرار و جهت قطع عادت افیون و کثرت احتلام
و ربو و ضیق النفس و جهت قی و غثیان و اسهال نافع و مانع صعود
بخارات بدماغ **حب** جوزماثل ریوند زنجبیل جوز بوا بابه وزن ادویه
عسل معجون نمایند بعد از آن بقدر نخود حب میل نمایند **حب ممسک** مع
ترکیب سنتاری مرحوم حکیم علی بیک که امساک المنی و تقویه باه و دماغ و قلب
نافع که از جهت سرکار عظمت مدار ایلچی نمودند مدظله العالی ترکیب نموده اند
مغز نغز دانه تمر مغز فندق از هر یک شش مثقال عنبر اشهب دو مثقال زعفران
تاپین مومیائی هر یک دو مثقال شقاقل مصری ۱۵ مثقال قند و مه حلکون ۱۰ مثقال نیم
قرص کمر پنج مثقال تخم زردک هفت مثقال نیم دارچینی مصطکی هر یک پنج مثقال
گلاب یکمن نیم روغن بادام دو مثقال دانه تمر را در گلاب جوش بدهند تا
گلاب سوخته با تمام بخورد او بدهد بعد ادویه سوده کوبیده حب نموده حب سازند
و اگر هم ممکن نشود جهت کثرت احتلام نغز دانه تمر مغز فندق هر یک
ده مثقال زعفران یک مثقال نیم گلاب دو تشت یکمن نیم شکر بقدر احتیاج
حب جهت بواسیر ایضا شاه رس چشم مقل از هر یک مثقال نرم کوبیده با چکه
گاو خمیر نموده حب نمایند مجموع یکمرتبه هفت چند یوم میل نمایند **سفوف سوده**
هرگاه در بدن از خلط سوداء عارض شود و تهییج دست و پا و پشت چشم بهم

اگر قوابض استعمال نمایند تب و تهییج زیاده شود اگر نه هندسه اسهال دست
منضج و تهییج نیز زیاده شود با این سفوف مداومت نمایند ریوند چینی دو مثقال
ورق گل سرخ پنج مثقال پوست پسته دو مثقال تخم کشنیز مثل آن عود
قماری یک مثقال مصطکی میخک املج هر یک نیم مثقال کوفته یک مثقال از آن
در یک گیر گلاب میل نمایند تا سه دفعه روز در رفع نفخ که اطلاع دارد **سفوف الزور**
جهت تقویت معده و نفخ و ریاح در رطوبات آن و تسخین معده من
تراکیب مرحوم سنتاری طبیب شاه بادیان انیسون تخم کرفس تخم کاسنی کمون
اسود و سفید زنجبیل کشنیز پوست نارنج قاقله صغار روج مصطکی بدر
کندر هر یک دو مثقال پوست ریشه بادیان ریشه کاسنی پوست ریشه کبر ریشه
کرفس هر یک یک مثقال نیم زنجبیل دارچینی فلفل پوست پسته هر یک
یک مثقال عود هندی سه مثقال قند ده ادویه را بزورات را یک شبانه
روز در سرکه خیسانیده در سایه خشک نمایند هرگاه در مزاج حار استعمال نمایند
و هرگاه مطلب قبض طبیعت باشد بعد از خشک کردن اندکی بو بدهند
شربتی دو مثقال **سفوف ارسطو** از ادویه کثیر النفع بجهت ضعف معده
و فساد آن و سوء هضم لبن نافع و مقوی قلب و دماغ و مفرح و بالجمله
در تقویت معده و دماغ و قلب بی نظیر است قدر شربت از نیم تا مثقال نیم

بجهت هضم غذا بعد از غذا باید خورد **حب** قرنفل ساذج هندی بیل عود سارون
مصطکی پوست هلیله کابلی شقاقل فلفل دار چینی
فلفل زنجبیل قرنفل نارون جوز بوا هر یک یکمثقال نبات شش برابر
مجموع اجزا را نرم کوبیده باهم مخلوط نموده سفوف نماید **جوارش تربد**
بتهاری بلغم را نافع است تربد سفید ده مثقال مصطکی یکمثقال زنجبیل
مثل آن قند سفید یازده مثقال تربد را پوست تراشند و بکوبند و
بروغن بادام چرب کنند و سایر دوا را کوبیده و بیخته در وقت خواب
یکمثقال تا دو مثقال با یک پیاله آب گرم بدهند **شربت دینار** من مرجوم استاد
گل گاوزبان گل نیلوفر از هر یک هفت مثقال برگ گل سرخ پانزده مثقال
تخم کشوث دو مثقال نیم تخم کاسنی هفت مثقال پوست ریشه کاسنی دو استار
ریوند چینی ده مثقال قند مکرر یازده استار جمیع ادویه را بعد از پاک
کردن و نیمکوب کردن شبانه روزی در آب گرم نمایند بعد از ریوند پس
بجوش آورند در نیم من آب بآتش ملایم تا ثلث بماند صاف کرده با قند بقوام
آورند و ریوند را کوفته سرپاشی آن نموده از هفت مثقال تا یازده مثقال
با عرق مناسب و شربتهای مناسب بدهند **شربت کشوث** ایضا منه تخم
کشوث گل کشوث هر یک دو مثقال تخم نخود بادیان انیسون تخم خیار

مغز تخم خربزه کدو هر یک دو مثقال پوست ریشه بادیان یکمثقال نیم پوست
ریشه کبر مثل آن اصل السوس دو مثقال ریشه کاسنی یکمثقال نیم عناب
هفت بهیدانه تخم کاسنی دو مثقال نیم اگر سرفه و تشنگی بعوض تخم و
ریشه کاسنی تخم و ریشه کرفس نماید **شربت بنفشه و نیلوفر و مانند آن** گل هر یک
را جوش بدهند صاف نموده باهم وزن آن شکر صاف نموده بقوام آورند
شربت خشخاش نافع است جهت مرطوبین و حبس نزلات و دفع درد سینه
و سرفه و درد سر و برسام و بهر و دفع تب و اخلاط محترقه نافع قدر
شربت تا پنج مثقال نوشند تا هفت باقی بماند صد عدد خشخاش
رسیده را با تخم او کوبیده و یا پوست را علیحده نیم کوب کنند و تخم را
نرم بسایند و بجوشانند و صاف نموده با شکر بقوام آورند **شربت عناب**
جهت سینه و صاف بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون و ابله
و بتهار نافع و مصلح حال اطفال نوشند تا ... باقی عناب یک رطل کشنیز
خشک عدس بیخ کاسنی از هر یک دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند
تا بثلث رسد صاف نموده بوزن او شکر بقوام آورند **مطبوخ افتیمون** مسهل
سودا و جهت تب ربع و مالیخولیا و امثال آن بیمار را نافع است بعد از منضج
بیمار هلیله سیاه بسفایج نشاسته هر یک ۳ تربد ایلیم اسطوخودوس ۲ مویز ۷

شربت بنفشه و نیلوفر و مانند آن

منوز

افتیمون اردمی ۳ **لعوق الحرمل** جهت ضیق النفس و سرفه رطوبی بیجوشل
تخم کتان اسفند بالنگو کوبیده با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند
کحل جواهر را سخت یکپارچه پیچبقال مامیران مرجان هر یک ۲ جدوار
زردچوبه ۲ سرمه مکه ۵ شاذنج عدسی ۲ بیخ مرجان لعل یاقوت هر یک ۲
عناب ۱ دانه تریاک ۲ زعفران سرطان عود سنگدان خروس عود
اقلیمیای ذهب ۲ توتیای سفاله ۲ پیر روح ۲ و بیخ نیم پوست بیضه زرد ۲
نبات مصری ۲ گل لاله قرمز ۲ **کحل زعفران** حکه و تاریکی چشم و دمعه
و سبل را نافع است و چشم را قوت دهد و تیز کرد اند زعفران سنبل
دارفلفل فلفل سفید کافور نوشادر نیم درم مازو ۳ م کوفته و بیخته
استعمال نمایند **برود حصرم** جرب و سلاق و دمعه و بیاض و سبل و ظفره
را نافع است توتیای کرمانی مغسول پوست بیضه زرد زنجبیل زردچوبه
هر یک ۵ دارفلفل مامیران چینی از هر یک ۳ مثقال حضض ا کوفته و بحریر
بیخته بیست روز در آب غوره پرورده و در سایه خشک کنند و دیگر باره
بکوبند و بپزند و استعمال کنند **دهن حمص** که باه نافعند از اسرار مکتومه
شمرده اند در تقویت باه بی‌تعدیل دانسته اند و چون با عسل و معجون
با ماهیه طبخ دهند منافع آنها زاید بمیتوان نمود و چون با ثوم نیز استخراج

ذهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت مؤثر است و استخراج
روغن نخود بعنوان مختلف است و بهترین تقطیر او آنست که نخود را
نیم کوفته در قرع مطین کنند بطریقی که کلوی قرع خالی باشد و از
لیف و مانند آن در کلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن
او آرد نخود از شیشه بیرون نیاید و کوره ترتیب دهند و طبقه و
کلوی قرع را از سوراخ طبقه اول بیرون کنند و قابله را بدهن قرع
وصل نمایند و بر اطراف شکم قرع آتش سرگین یا زغال نیم افروخته دهند
تا روغن از لیفهای کلوی قرع بقابله بچکد **دهن سم** از جهت خشکی
که در بینی بهم رسد مجرب است سرخ توتیای هندی کافور سم الفار شوره
لوکرد گل ارمنی ودع ده دانه روغن گاو دیگر **در ذکر سمن** آنچه بدن را
فربه کند از الجمله شاهبیده شکر و حبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام
با شکر و تناول غذاهای شیرین و چرب و اغذیه کثیر الغذا مثل هریسه
و شیر برنج و اجتناب از ترشیها مفرط و تند و کرم بافراط لازم است
سمنه که مرحوم جنت آشیان ترکیب نموده اند امزاج گرفته اند
قریب الاعتدال اجزاء حاره آن بهت چهار و بارده سه و یبس چهار
سمین و نافع است **حب** نخود در شیر تر نیم مغز بادام یکتا ر مغز

کدو و خورفه نیم استار مغز پسته نیم استار کنجد مقشر نیم استار خشخاش سفید
نیم استار مغز فندق شش مثقال تخم خرفه چهار مثقال تخم کشنیز ۶ مثقال
قاقله صغار ۳ مثقال بادیان رومی سه مثقال قند سفید هم وزن اجزا

مضیق بجهت که در تضییق فرج بغایت مجربست مازو که در گلنار
پوست انار دانه خرما سوخته توبال النحاس صعتر بری جفت بلوط دانه [illegible] در
درد شراب خشک کرده که ظاهر نماید با آب برگ مورد سرشته استعمال نمایند
و یوسف نیز میگوید که سوده بزر درد و بردارد زن چون غنچه شود
بر که اش تنگ دهن که سنبل بوده باشد ضم سازند خوشبو شود لاجرم
تا نه خشک خشن

ادویه ملذذه از آن جمله این ترکیب بغایت لذت طرفین
میکند دیبا زنگس زهره گاو مویز منقی عاقرقرحا بالویه در حین جماع
بر قضیب بمالند و بعد از خشک شدن مباشرت نمایند و چون بر عانه
بمالند بغایت نعوظ آرد

معظمات ذکر و باز و عدد دیگر باید که
عضو مخصوص را باشیر تازه مالیده تا که حمره زند پس این دوا طلا نمایند
بعد از یکشبانه روز با آب گرم باید شست و بدستور اول باز طلا کرد
دوا این را از گل نشسته خشک منصرب نمایند و با روغن کنجد نیم گرم
طلا کنند و بدستور زعق را در نارجیل که جوف او آب باشد بگذارند تا

پس بیند طلا نمایند این از مجربات است و هیچ دوا حه بطر کردن قضیب
باو نمیرسد و هرگاه در نارجیل آب نباشد قدری شیر در آن کنند

ادویه که موی بر رویانند شونیز را سوخته با آب طلا کنند و بدستور مغز سر دباه بالی جسد
عجیب العمل است و سرمکس و سم سوخته بز و سم الاغ سوخته در مرکب را با روغن
زیتون استعمال نمایند و مولف ما در اکسیر و حذاق اطبا متقدمین سو
استعمال کنند که چون کندش را با روغن تخم مرغ خمار نمایند در همه عضو
موی میرویانند حتی در پشت دست و بدستور چون دو عدد کرد کلاه با بیست
او دو دانه خرما یکمثقال بسوزانند بمرتبه که توان سایید انکه [illegible] بسوزند
و با روغن گل سرخ و پانزده عدد فلفل بمالند در رویدن موی ابرو
وغیره بیعدیل است هرگاه از مالیدن ادویه آبله حادث شود بمرهم اسفیداج
و موم روغن ها [illegible] کنند و بدستور چون بوره ارمنی و نوشادر را اندازه
با سرکه کهنه طلا کنند موی را میرویانند بشرط تکرار در هر ساعت

ادویه که منع رویدن موی کند طلا کردن سپیده [illegible] است که کنف نمیکنند و بدستور
مالیدن مغز سر گوسفند و اهلک موی را قطع کرده دیگر نمیرویاند و طلا
کردن تخم مورچه و بزر البنج و بزر قطونا و شب و افیون با سرکه مصعد
بعد از کندن موی و خون لک پشت و خون خفاش و مغز سر [illegible] او

از شهم [illegible] و چون شمع عجبه را با روغن زیتون بعد از قلع سر بالله
اصلاح سر زدید و مجرب دانسته اند ادویه را که سر را مجعد و سیاه
کنند ضماد برگ چغندر و مازو ست و بد شور آرد حبه و بزر البنج و مرداسنگ
کثیرا آمله گل سر شو از هر یک یکجزو ابهک نیم جزو با آب برگ چغندر استعمال
نمایند منبع سادس در معالجه امراض چندی که بدون حضور طبیب
معالجه توان نمود و مشتمل است بر چهار چشمه چشمه اول در صداع است
بدانکه صداع هر گاه از اسباب مسخنه خارجیه شود مثل نشستن یا راه رفتن
در آفتاب یا نزدیک آتش نشستن یا بسبب حرارت غذا آید بر حرارت بدن
مثل اطلیه حاره یا اکل ادویه حاره یا عطر استعداد دماغ در اعصار سر
سبب صداع گردد علامت وجود یکی ازین اسباب مذکوره و حرارت
ملمس سر و خشکی بینی و تشنگی و تخفیف یافتن از استعمال مبردات بالفعل
یا بالقوه علاج بوییدن صندل و گلاب و گل بنفشه و گل نیلوفر
و کافور و استنشاق گلاب و بوییدن سرکه و گلاب و طلای روغن
گل با سرکه و روغن تخم کدو و بنفشه بادام و روغن خشخاش و مالیدن
تخم کاسنی با گلاب و لخلخه از گلاب و سرکه و صندلین و آب کشنیز و
خیار و مالیدن [illegible] هلیله زرد با گلاب و یا ثویه با آب گرم و مطبوخ

بنفشه

بنفشه و خطمی و گل سرخ و سبوس جو و آشامیدن رب توت فواکه حامضه و ادویه
بارده مثل خربزه یا بوق بید و نیلوفر و کاسنی و مرغ سرد کرده و الو
خشک حیف بید صاف نموده با شیر خشت و غذا افروز ماش و عدس و از
فواکه انار و آلو و زرد آلو و هندوانه و خیار و آلوچه و گیلاس و آلو زرد
و از بقول کاهو و اسفناج و اگر سبب صداع بارد باشد مثل هوای سرد یا
در آب سرد و علامت تقدم اسباب مذکوره و کدورت حواس
و جاس و وجع بیشتر در پیش سر و سکون او از استعمال ادویه مسخنه
علاج آن است که سبوس جو یا سبوس هدانه را یا گل سرخ یا کثیرا گرم
کرده بر سر ضماد نمایند و یا فودنه و مرزنجوش و اکلیل و گل سرخ
و اسطوخودوس جوشانیده بر دماغ بخار آن بدارند و بوییدن مشک
و عنبر و غذا کم میل نمودن و هر چه از اغذیه میل نمایند مثل قلیه شوربا
یا دارچینی و زیره و خوردن از هوای سرد و آب سرد و لبنیات و
ترشیها احتراز نمایند و اگر سبب صداع غلبه خون باشد علامت آن
سرخی رخسار و چشمها و زبان و سنگینی سر و جستن رگهای جهنده سر و
مایل بخواب و پری رگهای بدن و سرخی و غلظت بول و احتلام شخص
با جمله علاماتی که در اسباب علامات خون نوشته شد علاج فصد قیفال

باجماعت بین الکتفین دارو و غذائی که در نوع اول صداع مذکور
شد از اطریه و غذا و مشمومات بعلاوه این طبیخ عناب سپستان
آلوبخارا تمر هندی شیرخشت ترنجبین پوست هلیله زرد بحسب مزاج
مریض و اگر محتاج بتکرار طبیخ شود بیک روز فاصله همین طبیخ را میل
نماید و اگر سبب صداع صفرا شود علامتش زردی چشمها و صورت
و تلخی دهان و التهاب و خشونت بینی و بیخوابی و بی اشتهائی و زردی
و رقت بول و تخیل چیزهای زرد علاج مجموع آنچه در نوع اول صداع
مذکور شد و این طبیخ را خوردن عناب سپستان بیخ کاسنی شاهتره
تخم کاهو تخم کشنیز شیرخشت ترنجبین از هر یک [illegible] مریض
بعد این مسهل میل نماید بنفشه نیلوفر شاهتره بیخ کاسنی خیارشنبر
عناب [illegible] هر یک [illegible] مثقال عناب سپستان آلوبخارا پوست هلیله زرد
اجزا را جوش بدهد صاف نموده با شیرخشت و ترنجبین و فلوس از هر یک
ده مثقال روغن بادام شیرین [illegible] مثقال و اگر محتاج بتکرار شد روز در میان
مکرر میل نماید و اگر سبب صداع بلغم شود علامتش سنگینی سر و میل وجع
به پیش سر و خفت وجع و سفیدی رنگ رخسار و پر آبی دهان و عدم
تشنگی و کسالت و سفیدی و غلظت بول و بسیار در خواب و تخیل چیزهای

سفید و آبها و نهرها و باران و برف و یخ و سنگین شدن اعضا خصوص
در خواب علاج خوردن گلقند آفتابی با سکنجبین سه روز روز
چهارم آخر شب اطریفل صغیر با ایارج فیقرا یا حب شبیار و اگر یک
دفعه رفع نشود دو مرتبه یا سه روز در میان ایارج یا حب شبیار میل
نماید تا رفع علت شود و غذا قیمه شوربا با هل و دارچین و زیره و اگر
سبب صداع غلبه سودا باشد علامتش تیرگی بدن و رخسار و بیداری
فکر و وحشت و خوف بی سبب و خشکی بدن و تخیل چیزهای تیره و سیاه
و در خواب دیدن چیزهای سیاه و مهیب و ترسیدن در خواب علاج
منضج است که در صداع بلغم مذکور شد و اگر بآن رفع نشود علاجش تنقیه
بدن و دماغ است از ماده سودا بمنضجی است که در تب ربع مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و مداومت معجون حب شفا و شربت [illegible]
و اگر سبب صداع بخارات باشد علامت آن شدت و ضعف آن تابع معده
است اگر قوه معده بر جا خود است صداع تخفیف دارد و اگر ضعف
از هضم دیر فوت معده است شدت می نماید و با جمله هر گاه
ناخوشی در معده است صداع نیز هست با شدت و هر گاه معده بر اعتدال

طبیعت ساکن است علاج خوردن اطریفل صغیر ۳ یا ۴ در آخر
شب وخوردن آمله پرورده باطباشیر یا مصطکی بحسب مزاج واگر
۴ حمه بسیار ضعیف باشد بقدر یکمثقال نوشدارو مفرح سیل نمایند و مراعات
حال معده نماید اگر خلط غالب در معده باشد بقدمال ایارج فیقرا
با ۲ ل اطریفل صغیر میل نماید واگر محتاج بتکرار باشد یکروز درمیان
بهمین دستور میل نماید واگر سبب صداع خوردن چوبه باشد علاج
آن پیش از صداع ورم فصد قیفال وضماد از برگ مورد وماش
وزرده تخم مرغ وحقنه ملینه واگر صداع شمسی باشد علامت آنست که از
صبح تا ظهر شدت دارد وعصر آرام گیرد علاج فصد قیفال وحقنه
لینه وآنچه میدهد طرف صبح تخم کشنیز خشک بوداده در صبح با غوره
بی نمک یا آب لیموی تره کشیده چند روز میل نماید دیگر صداع که شقیقه
گویند از آنجهت که درد مخصوص بشقیقه است علاج فصد قیفال از آن
دست بدو روز فاصله وحقنه متعدده وکاغذ کبود مثل عبای درست
کرده بالنده بان حصنفی یک کل ارمنی کلنار سبب سوس آقاقیا کثیرا
زربک تخم کاهو صمغ عربی خون سیاوشان با سفیده تخم مرغ وچسبانند
بر هر انرک که حرکت دارد چشمه چشم ودر زکام ونزله است ونعبدت

ازفرود

ازفرود آمدن فضول رطبه دماغ از راه بینی یا حلق یا ریختن باعضا
مجاوره مثل گوش وچشم وغیر آنها هرگاه سبب یکی از اسباب مسخنه خارجه
باشد چنانچه در نوع اول صداع مذکور شد علاج همان مذکور در صداع
نوع اول واگر علامت غلبه خون باشد علاج آن علاج صداع دموی
واگر علامت غلبه صفرا باشد علاج صداع صفراوی واحتراز از چوبه وشیرینی
وآب سرد وترشی تا سه روز میل نمایند وغذا آش عدس یا بهی ماش
وچلدو یا زرده تخم مرغ واگر ماکه باشد مسهلی از بنفشه ونیلوفر و
عنب الثعلب وخبازی وبیخ کاسنی ثمره عناب سپستان ترنجبین
شیرخشت فلوس روغن بادام میل نماید وبعد از چهارم شربت خشخاش
یا حب نزله میل نماید وحب الشفا وبعد از چهارم ترشی جایز است
وچرب کردن مغز سر واندرون بینی بروغن کدو وخشخاش وبنفشه
واگر سبب نزله از خارج رسیدن هوای سرد یا اغتسال در آب سرد باشد
علامات مذکور در صداع بارد وعلاج همان واگر آنچه دفع میشود
غلیظ باشد بو بینی بیا … که حس … واگر بطول انجامد نوع
نزله خوردن ایارج فیقرا اطریفل مناسب است خصوصا هرگاه علت
رطوبت سرد دماغ یا معده یا تمام بدن باشد وخوردن اطریفل صغیر در

نوعی نافع است **چشم سیم** در رمد که درد چشم گویند و آن عبارت است
از ورم طبقه ملتحمه که طبقه ظاهر چشم است و غالب پلکهای چشم نیز حرکت
ورم میکند سبب اگر خون باشد علامتش سرخی چشمها و بری و جهیدن
رگها و پیدا رجوکی آمدن و سایر علامات غلبه خون **علاج** فصد قیفال
بقدر قوت و حجامت میان شانه و خوردن مبرودات مثل شیره تخم
کاهو شیره تخم کشنیز عناب لعاب بزرقطونا خاکشی و اگر وجع و ورم
شدت داشته باشد این ملین را میل نمایند شیره عناب شعلب نیم
کاسه گل بنفشه گل نیلوفر عناب سپستان آلو بخارا پوست هلیله زرد
شیرخشت ترنجبین و اگر محتاج بحکم اراملینی باشد همان ملین را میل نمایند
دو شب وقت خواب اطریفل صغیر میل نمایند و غذا آش عدس و بهتر
ماش و چلو و بازرده تخم مرغ تا وقتیکه ورم و وجع سکون تمام
یابد و این ادویه سوکه از استاد مرحوم شنیدم به پلک چشمها طلا
نمایند تمر هندی یک استار زرد چوب سوخته ۲ ل زرنیخ ۳ ل بعد از تصفیه
تمر اجزا را کوفته داخل نمایند و بجوش نهند تا بقوام آید و اگر تتو نهند
داخل چشم همان دوا را اشیاف نمایند نفع بلیغ خواهد کرد و این ضماد
نیز از مجربات مرحوم است هو چوده قرمزه ل پوست کوکنار سفیده ل

دریکمن

در یکمن آب بجوشانند تا بخیر باشد صاف نموده سه استار انزروت در آن ریخته
حرکت دهند تا لعاب غلیظ دهد صاف نموده نیم استار پیه بز که داخل
نموده بجوش نهند تا مراهم شود بعد بالای پنبه گذاشته بر چشم نهند و اگر سبب
رمد صفرا باشد علامتش آنست که ورم و سرخی و آمدن آب و چرک و ریختن
آب کمتر است و درد و سوزش و التهاب بیشتر و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه
در صداع صفراوی مذکور شد **علاج** همان علاج رمد دموی غیر آنکه در دموی
فصد از جانب مخالف میکنند و در اینجا از طرف موافق زیرا که در دموی
محتاج بفصد دیگر میشود و ورم را از طرف موافق باید بکنند و در صفراوی
یکفصد کافی است و احتیاج باشد مسهل است در صفراوی از دموی هم
چنین احتیاج از مبرودات بیشتر است و اگر قرص بنفشه مسهل یافت شود
بقدر ۲ ل با ۱۰ ل شیرخشت و آب گرم بعد از یک مسهل مذکور در رمد دموی
مناسب است و طلا برای حب نفع بلیغ میکند اهلیله اسود نیم استار توتیا
هندی ۲ ل نرم کوبیده با آب برگ حی العالم خمیر نموده حب سازند یکی از آن
با شیر دختر در روی سنگ ساییده بر روی چشم طلا نمایند و بعد از آن سفیده
یکعدد تخم مرغ را در پیاله با اندکی شب برهم زده در روی پنبه تنک نموده
بدو سرکین ماکیان الاغ گرفته بر روی چشم به بندند و اگر سبب **رمد بلغم** باشد

علامتش بیداری چرک و بیداری ریختن آب و کمی سرخی چشم و سایر علامات
غلبه بلغم **علاج** خوردن اطریفل صغیر با ایارج فیقرا بدستور صداع بلغمی
و حلبه را نصف روز در آب خیسانیده خوب بجوشانید و باده برابر آن
آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف کنند و از آن با لعاب بزرک نیم
گرم در چشم بچکانند و چشم را با آب که اهلیل و ملک در آن جوشانیده
باشند بشویند و حضض مکی و صبر زرد و مرمکی و اقاقیا و زعفران با آب
عنب الثعلب در چشم بمالند و بعد از سکون ورم ذرور ابیض در چشم
بکشند و پرهیز و سایر تدابیر همچنین است که در رمد مذکور شد و اگر سبب **رمد**
سوداوی باشد علامت تیرکی رنگ چشم و خشکی و نبودن چرک یا کمی آن
و سایر علامات سودا چنانکه در صداع سوداوی مذکور شد **علاج** مثل
علاج رمد صفراویست الا ترطیب بیشتر باید کرد و ماء الشعیر با شربت بنفشه
بسی نافع است و سایر تدابیر از فصد وغیره مثل سوداوی **حصه چهارم**
درد در گوش است اگر سبب آن خون باشد علامتش مجموع علاماتی که در
صداع دموی مذکور شد و **علاج** همان از فصد و حجامت و چکانیدن
شیر دختر و سفیده تخم مرغ و لعاب بیدانه و اسفرزه در گوش و اگر
وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی را با سفیده تخم مرغ سائیده بچکانند.

و یا اندکی افیون در آب حل کرده بفتیله کتان آلوده در گوش گذارند
و صندل سرخ و حضض مکی و پوست در بند و شیاف مامیثا و کافور
و آب کشنیز سبز و کاهو با کوکنار و عنب الثعلب با همیشه بهار و اگر **صفرا**
باشد علامتش علامات صفرا **علاج** بدستور علاج درد گوش دموی
مگر آنکه در اینجا احتیاج بمبردات و مسهل بیشتر است و اگر وجع بسیار
شدید باشد احتیاج بفصد نیست و سایر تدابیر چنانکه مذکور شد در درد دموی
و غذا و دوا همچنین که در رمد صفراوی مذکور شد و انواع درد گوش را روغن
گل سرخ را با سه برابر سرکه بجوشانند تا سرکه بر طرف شود و روغن بماند
در گوش بچکانند و اگر سبب آن **بلغم باشد** علامتش خفت وجع و سنگینی
سر و علامات که در صداع بلغمی مذکور شد **علاج** بدستور صداع بلغمی و در این
نوع چکانیدن آب مرزنجوش در گوش مجرب است و روغن بادام تلخ
با آب ترب نافع و مجرب است و اگر سبب **سودا باشد** علامت همان علامت بلغم
سوا آنکه سنگینی سر در رطوبت دماغ نیست **علاج** نیز همان دستور مگر آنکه
در این نوع چکانیدن روغن بادام شیرین در گوش مناسب است و شیر گاو
در سوراخ ریختن بسیار نافع است و اگر غلبه **حرارت** باشد چنانکه در صداع
دموی مذکور شد باید کرد **حصه پنجم** در رعاف است [illegible] افراط

نزند و ضعف بهم نرسد متعرض علاج نباید شد پس اگر سبب آن جذب
خون باشد و علامات غلبه صفراش و حدت و حرارت مزاج در وقت خون
آمدن **علاج** فصد قیفال و خوردن مبردات چنانکه در نوع اول
صداع مذکور شد از هر او غذا و بعد از فصد هرگاه خون آید با فراط
ریختن آب سرد و بستن برف و یخ بر پیشانی سر و پشت نه بقدر طاقت
و بستن بازوها و رانها در آنوقت نافع است و آب نعناع تر یا آب
سرگین الاغ یا موم کافوری در بینی بچکانند یا اگر مازو دود کرده آید
دکنند و صبر و دم الاخوین شب یمانی را نرم کوبیده و در بینچه کرده در
بینی بدمند یا کافور سوده در آب گشنیز تر در بینی بچکانند یا آب برف
و یخ را در بینی بچکانند یا گل خطمی با سرکه در سر ضماد نمایند و نشستن
در آب سرد اگر مانع از سرما نباشد و بخور بینی آن نافع است و اگر سبب
رعاف **بسیار خون** در بدن باشد علاماتش علامات غلبه خون چنانکه مذکور
شد و با فراط آمدن خون **علاج** فصد قیفال و حجامت میان شانه
و سایر تدابیر که در نوع اول مذکور شد و خوردن و خم زرشک بسیار نافع است
و احتیاج بفصد بیشتر است **چشمه ششم** در درد دندان است بدانکه وجع
دندان اگر در دو جانب حنک و اطراف آن باشد و در شقیقه هم اثر درد باشد

درکاس

و درکاس شقیقه در حرکت باشد ثابت پس آن وجع عصب تحت اوست
و از مواد نزله است و هرگاه درد در یک موضع جانب دندان باشد و اطراف
آن بعلت باشد درد دندان است **علاج** نوع اول فصد و حجامت
میان شانه و حب نزله و حب نشاط و حب شفا میل فرمودن و احتقان
بحقنه لینه بسیار نافع است **علاج** نوع ثانی که درد در خود دندان باشد
قدری فلفل را نرم کوبیده با سرکه جوشانیده مضمضه نمایند یا اندک
افیون را نرم سائیده با روغن گل سرخ ممزوج نموده در دهن نگاه دارند
و مضمضه بسرکه که پوست ریشه عاقرقرحا در آن جوشانیده نافع است و با
انار سوده با سرکه جوشانیده مضمضه نمایند و اگر سبب درد دندان سوراخ
شدن آن باشد عاقرقرحا و کندر و افیون را با شیر مخلوط نموده میان سوراخ
پر نمایند و کافور سوده شیخ الرئیس مجرب نقل کرده و مضمضه بسرکه که برگ
مورد و کلف روباه یمانی در آن جوشانیده باشند نافع است و هرگاه سبب
سوراخ شدن دندان کرم باشد **علاج** مضمضه بآب برگ شفتالو است
یا اینکه بزر البنج تخم تره تخم پیاز نرم کوبیده با پیه بز سرشته فتیله سازند
و آتش زنند و پیچه را بآن نصب کنند که دود بدندان کرم دار برسد و کرمها
بریزاند و هرگاه گوشت بن دندان را آکله رسد و متعفن شود در

بنقصان آورد و این سنون را که از مرحوم شنیدم بسیار مفید است زرنیخ سرخ

کوکرد فارسی اشخار شش دانگ اجزا را سوده کوفته در میان نیم خمیر کرفته

تقویه نمایید و نزد دیک با حراق نزدیک کنند بعد یکمثقال از ین اجزا با ال

کف دیگ و ال شادنج عدسی و صمغ عربی و کل دغستان و کل ارمنی و کلنار

از هر یک مثقالی بعد از شستن در آب بیخ درخت رزک سنون نمایند

و این سنون نیز بسیار مفید است ابرسا عاقرقرحا از هر یک جزو در شب یمانی

کلنار مازو کرد و سماق از هر یک دو جزو نرم کوبیده بیاره دندان بپاشند

چشمه هفتم در خناق که در د گلو گویند و آن عبارت از ورم اجزای اندرونی

حلق یا بیرونی حلق است و سبب آن اگر خون باشد علامتش سرخی رنگ و درد

و بر رکها و شیرینی طعم دهان و سایر علامات غلبه خون **علاج** فصد قیفال

از جانب مخالف و ترک شیرینی و حیوانی و خوردن خیرد است دوائیه

و غذائیه چنانکه در صداع دموی مذکور شد و بعد از فصد منضج و مسهل

بنحوی که در صداع صفراوی گذشت و اگر یک فصد کفایت نکند اعاده فصد

از جانب موافق بکنند یا حجامت میان شانه و اگر بعد از فصد موافق

این نسخه را حقنه بکنند به از خوردن مسهل است عناب شعب جبازر نعنشه

بنفشه برزک کل خطمی عناب سپستان شیره جو مقشر با آب برکت حقنه در ترخشت

فلوس ترکیبین روغن بادام نمک طعام در سه دفعه بعمل آورند و در ابتدا

غرغره بسرکه و گلاب با آب کاسنی سبز با آب توت شامی و عنب الثعلب و عکی

و جو مقشر و گلنار فارسی و آب خشخاش و تخم کاهو و تخم کشنیز و سماق هر یک

که یافت شود مناسب است و بعد از فصد و سکون ورم و وجع ترشیها را

از اجزای غرغره اخراج و فلوس خیارشنبر اضافه نمایید و از خارج ضماد

کشنیز سبز مناسب است و اگر ورم از خارج ظاهر شده باشد که بعد از فصد معلوم

شود که ورم جمع و منفجر میشود غرغره رغد کوره بعمل آورند کشنیز سبز

و اسفناج تازه پخته ضماد نمایید یا تخم کل خطمی کل بنفشه برزک سفید

تخم مورد کتیرا اجزا را با شیر گاو و یا اسفناج با آب نرم کرده ضماد کنند

تا منفجر شود و بعد از آنکه انفجار رسیده همین ضماد را استعمال نمایید تا از

چرک پاک شده ملتحم گردد و اگر سبب ورم **بلغم** باشد علامتش کمی وجع

و بزرگی ورم و دشواری فرو بردن و بسیاری لعاب و زردی دهان و دشواری

آن و سفیدی رنگ و رو و تهیج صورت و سایر علامات بلغم **علاج** اول

حقنه از عنب الثعلب کاسنی اکلیل الملک بابونه بیخ بادیان بیخ کاسنی نیم کوفته

اصل السوس عناب سپستان انجیر زرد مویز منقی کافشه بوره ارمنی

نمک طعام روغن بادام تلخ در پنج دفعه بعمل آورند و اگر چرک بحلق فرو رود

عنب الثعلب کاو زبان تخم خطمی ریشه کاسنی عناب سپستان ترنجبین بجوشند
غرغره درین نوع از خناق رب جوز نافع است و طریقه استعمال او
باین قسم است که پوست سبز گردکان را بکوبند و آب او را بگیرند و بجوشانند
تا بنصف رسد و بر نصف مجموع آب پوست گردو شکر اضافه نمایند
و بجوشانند و کف او را بگیرند و از بار بر دارند و در وقت حاجت
استعمال نمایند و ظاهر است که در خناق دموی و صفراوی هر گاه شدید نباشد
هم نافع است چنانچه ظاهر کلام ملا نفیس هم دلالت میکند و اگر آب جوز
یافت نشود غرغره باب ترب و سکنجبین یا آبی که حلبه و رازیانه درو
جوشانیده باشند غرغره کنند و بعد از سه روز انجیر را جوشانیده و اندک
بوره در آن حل کرده غرغره کنند و علاج انواع خناق شکافتن
شکم خوکی و بهمان گرمی از خارج ضماد نمایند چنانکه در یکی وزده
بچه را به بندند پس نافع است و بستن ریسمانی که دیفر را با خفه کرده
باشند بر گردن صاحب خناق نافع و مجرب است و اگر سبب خناق سودا باشد
علامتش تیرگی رنگ رخسار و صلابت ورم و خشکی دهان و سایر علامات
غلبه سودا علاج مثل علاج خناق دموی و صفراوی و در غرغره خناق
سوداوی سبب جوز نافع است و در او افزودن لعاب حلبه و آب انجیر زرد که

پخته باشند و فلوس و سایر علاجها مثل دموی غرغره و دیگر جهت خناق دموی و
صفراوی آب انار ترش را که با پوست فشرده باشند یا رب توت و آب
کشنیز بد بو و آب برگ بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب مطبوخ سماق
و بعد از نضج ماء انجیر زرد و حلبه و تمر هندی و اصل السوس جوشانیده
صاف نموده با فلوس خیار شنبر غرغره نمایند و اگر خناق بابت شد
غرغره بعدس و تمر هندی و گل سرخ و تخم مورد که جوشانیده صاف نموده
باشند و در انتهای درد گلو غرغره بطبیخ عدس و گل سرخ و کزمازج
صاف نموده یا آب جوز مذکور نافع است و اگر سبب خناق صفرا باشد علامتش
شدت وجع و عطش و خشکی دهان و سایر علامات غلبه صفرا است چنانچه
مذکور شد علاج همان علاج خناق دموی است الا آنکه یک فصد درین
نوع کافی است و احتیاج بمبرد است و مسهلات صفرا درین نوع بهتر است
و خوردن سکنجبین و ماء الشعیر با شربت نیلوفر مناسب است و غرغره
و سایر تدابیر بنهجی است که در دموی مذکور شد و ورم خارج گلو را اگر احتیاج باشد
منفجر شود مالیدن فلوس خیار شنبر و روغن بادام تحلیل ورم می نماید
چشمه هفتم سعال است که آن را بفارسی سرفه گویند و آن حرکتی است از
سینه و شش که باعث دفع موذی از خود میکند بسبب آن اگر باعث خارجی

که از دماغ نزلش و اعضای سینه بریخته باشد علامتش خشکی سرفه یعنی
چیزی دفع نشود و در شب و اواخر شب شدت بهم رسد با سوزش و خارش
گلو و اعضای سینه **علاج** منع نزول ماده بشربت خشخاش و احتراز از
شیرینی و چربی و ترش و آب سرد و اگر شربت خشخاش را با لعاب به دانه
و بزرقطونا و شیره تخم کدو میل نمایند بهتر است و طرف عصر یک حب تریاک
و یا حب خشخاش و یا حب نزله فرو برند و در وقت خواب این حب
در دهان نگاهدارند نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی از هر یک ۲
مغز بادام شیرین باقلای مقشر تخم خشخاش پوست خشخاش از هر یک ۱
اجزا را نرم کوبیده با لعاب به دانه یا [illegible] حب زنند بقدر نخود
در دهان نگاهدارند **حبی** که جهت نزله و سرفه و تب نافع است و
سرفه های قریب بسل را مفید است و از حرارت بخارات [illegible] نشسته
باقلای مقشر مویز منقی تخم و پوست خشخاش سفید به دانه گل ارمنی
از هر یک چهار جزو افیون نیم جزو اجزا را با لعاب به دانه حب سازند
و **مطبوخ خشخاش** در جمیع انواع سرفه خصوصاً بعد از تنقیه بسیار مجرب
است پوست خشخاش را بخیسانند و بجوشانند و با قند صاف در اجزا
بقوام آورند بعد از آن رب السوس مغز تخم کدو مغز بادام شیرین از هر یک

پوست و تخم

پوست و تخم بادان ممزوج کنند شربت ۲ مثقال هر روز افزون اندک
اندک بلیسند و **شربت دیاقوزا** بس نافع است اجزای آن این است خشخاش
سفید با پوست و تخم بیست عدد تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی به دانه
از هر یک پنج مثقال اصل السوس بیست مثقال بزرقطونا ده مثقال اجزا را
۲ روز در آب باران بخیسانند و بجوشانند و صاف کنند و با قند سفید
از صد و هشتاد تا دویست مثقال بقوام آورند قدر شربت تا نیم مثقال آخر
روز بلیسند و اگر سبب **سرفه حرارت مزاج** باشد و غلبه خون باشد علامتش حرارت
نفس است و تشنگی و سرخی رنگ و درد سر علامات غلبه حرارت بمزاج
چنانکه در انواع صداع مذکور شد **علاج** فصد باسلیق و هر روز خوردن
۳ مثقال ماء الشعیر با ۲ مثقال شربت بنفشه و حب السعال و لعاب به دانه
و بزرقطونا و اگر بفصد رفع نشود ده روز این منضج میل نمایند عناب
سپستان خبازی به دانه شیره تخم کدو تخم کاهو شربت بنفشه روز سیم
این مسهل میل نمایند عناب سپستان بنفشه نیلوفر خبازی تخم خطمی
عنب الثعلب شیرخشت ترنجبین و اگر محتاج تکرار مسهل باشد مکرر نمایند
و غذا آش قیمه لوبیا و ترفلیه چلو و زرده تخم مرغ و تیهو ماش با
شیره بادام و شیره خشخاش بدانکه در هر نوع از سرفه که با حرارت باشد

بعد از معالجات مذکوره اگر سرفه باقی باشد خوردن شیر الاغ نافع است
و اگر هر روزه با شیر الاغ بقدر یک مثقال قرص خشخاش ضم شود نافع است
و اگر سبب سرفه مادهٔ رطوبی باشد علامتش آنست که آنچه بسرفه دفع شود
کمال غلظت داشته باشد و عدم علامات غلبهٔ حرارت علاج خوردن
شربت زوفا است با لعاب حلبه و بزرک و بهدانه لاجی که مرحوم
شهابی از جهت سرفه میفرمودند برکت بتجربه رسیده هیئت مرکب جزو
صمغ عربی کتیرا مقل [illegible] مساوی با لعاب بهدانه هر حب بقدر
نخودی از سه دانه تا پنجدانه بعد از غذای شام و هرگاه جهت مواد نزله
باشد [illegible] یا سایر [illegible] ریوند چینی مصطکی [illegible] تربد کندر
گل بنفشه و تا نیم مثقال میتوان داد لا سرفه که از پر بودن قصبهٔ شش
باشد آن خرخره در سینه و سرفه با خلط و تنگی نفس و بیرون آمدن [illegible]
خصوص وقت حرکت و اگر سرفه نباشد با این علامات خفقان بشود [illegible]
بهم میرسانند و این مرض را ضیق النفس گویند علاج طرف صبح لعاب بهدانه
و شیره تخم کدو و شربت زوفا و طرف شام سکنجبین عنصلی خوردن و غذا
هریره [illegible] با تخم ریحان خوردن و [illegible] و زیره و لعوق
حب القطن و [illegible] یکمرتبه قی بخوردن آب ترب و سکنجبین و هرگاه شش

وسینه

وسینه ممتلی از اخلاط لزجه باشد علامت عظم نبض و تشنگی بافراط
علاج فصد باسلیق و تسکین بلعاب اسفرزه و غذا نان و [illegible]
با [illegible] و برانی کدو و اسفناج و [illegible] و مرحوم شهابی فرمودند که یکعدد
ترب که [illegible] باشد جوف او را خالی نموده [illegible] دنبهٔ گوسفند
فربه را ریزه نموده بقدر مغز دانه زردآلو در جوف آن جا داده سر
آنرا از همان ترب که برداشته اند گذاشته اطراف او را با چند عدد
میخ چوب محکم نموده وانکه از جوف ترب [illegible] خالی گذاشته تا در وقت
غلیان از هم نپاشد بعد بخمیر گرفته تنوریه بآتش زبل داده قریب
باحراق خمیر پس ترب را بیرون نموده پوست او را تراشیده با دست
بر هم زنند تا دنبه و ترب مانند [illegible] شود هرچه جرم از ترب و دنبه
باشد بیندازند باقی را در شیشه یا کوزه [illegible] نموده از نیم مثقال تا [illegible]
در [illegible] پیاله تازه [illegible] نموده در بالای آتش گرم نموده صبح ناشتا میل [illegible]
از جهت ربو و ضیق النفس نافع است و باقی امراض صدر موقوف بعلاج
طبیب است مثل ذات الجنب و ذات العرض و ذات الصدر چشمه نهم
در امراض معده [illegible] که عبارت است از حرکت نمودن مواد فاسده
بدن بعضی بطریق قی و بعضی بطریق اسهال باشد علامت عنف [illegible]

فاسد شدن غذا است در معده و باعث فساد غذا مواد فاسده که در بدن است
نیز حرکت مینماید و میل بدفع میکند لهذا بشدت و عنف سبب شد
علامتش قی و اسهال و غثیان و تشنگی و گاه باشد که در معده قلق و
اضطراب نیز باشد که دست و پا سرد شود و برودت و لاغری در صورت بهم
رسد باشد که بحد غش رسد و شقیقه‌ها فرو رود و دو پی کشیده شود
علاج آب گرم بخورد که دهان بیوزد مکرر تا جمیع مواد بقی و اسهال
دفع شود بعد ازان بقدر سه چهار مثقال خاکشی و گلاب گرم بپاشامند
و غذا نخورند تا وقتیکه خاطر جمع شود که معده پاک شده است و
بعد ازان شربت انار منعنع یا شربت به یا رب به یا رب انار ترش
با گلاب بپاشامند و اگر ابن نفاخ نعناع دارد آنرا با گلاب شیره کشیده
با طباشیر یا بی طباشیر بنوشند و یا آب به و سیب و انار ترش با طباشیر
بنوشند و اگر بحد غش و سردی اطراف و سقوط نبض برسد مثرودیطوس
یا تریاق فاروق هریک باشد بقدر سه دانگ با گلاب بدهند
و این ضماد را استعمال نمایند عصاره لحیة التیس اقاقیا سماق گلنار
گل ارمنی صندل سفید پوست انار آرد عدس آرد جو اجزا را کوبیده
با آب برگ مورد یا آب سیب و به بر روی معده ضماد نمایند و طریقه ساختن

شربت

شربت منعنع است که آب انار ترش و شیرین بگیرند از هریک پنجاه مثقال
و آب نعناع تازه هشت مثقال با قدری قند که چاشنی از آن داده شود بقوام
آورند **درد معده** که از او در عرف عام درد دل گویند محل آن ما بین
استخوان سینه است تا ناف سبب آن اکثر کیفیت صفرا بمعده باشد علامتش
خشکی و تلخی دهان و تشنگی و تهوع و قی صفراوی زردی و تلخ اگر
بقی دفع شود و بی اشتهائی و دیگر علامات غلبه صفرا **علاج** اگر دل برهم
زدن و قی شدید باشد باید اعانت بر قی نماید که مواد صفراویه دفع شود
باین نحو که سکنجبین ساده با آب گرم و نمک بپاشامند و انگشت یا پر مرغ بزنند
تا قی کامل شده مواد دفع شود و بعد از پاک شدن معده و سکون قی اگر
وجع باقی باشد شربت انار یا لیمو یا غوره یا ریباس یا به یکی ازینها را
با عرق کاسنی یا بید یا نیلوفر بدهند و اگر شربه در وجوب مذکوره یافت
نشود سکنجبین با بزرقطونا با عرقهای مذکوره و اگر خواهش باشد آب سرد
کرده به یخ و برف بپاشامند و اگر سکنجبین نباشد آب زرشک یا آب غوره
یا آب لیمو چاشنی کم کرده بسیار سرد کرده بنوشند و غذا آش زرشک یا تمر
یا غوره یا سماق یا انار قرورت یا دوغ با سرکه و چند روز باین نهج
غذا و دوا بخورند تا مزاج باصلاح آید و اگر وجع ساکن نشود طبیب

یا مسهلی بخورند و اگر وجع شدید نباشد چهار مثقال اطریفل با آب گرم
دفع مالیخولیا میکند و اگر وجع بسیار شدید باشد دو مثقال قرص بنفشه را کوبیده
فرو برد و اندک گرم از عقب او بنوشند و اگر قرص بنفشه یافت نشود تمر هندی
ده مثقال گل سرخ گل بنفشه پوست هلیله زرد و شش ریگ از هر یک چهار مثقال
آلو بخارا بیست دانه جوشانیده با شیرخشت و ترنجبین هر یک هفت مثقال
بنوشند و اگر سبب وجع معده بلغم باشد علامت رطوبت دهان و عدم التهاب
و آروغ ترش و عدم علامات مذکوره در صفرا و در قی بلغم و سفیدی
رنگ و درد و ضعف اشتها علاج خوردن گلقند آفتابی بقدر دو مثقال
طرف صبح با سکنجبین عسلی بقدر ۲ ال یا گلقند و مصطکی بقدر نیم مثقال
و بعد از هر روز یا سه روز ۲ ال ایارج فیقرا اکبر روز در میان بخورد تا قطع ماده
شود و اگر ایارج فیقرا نباشد ازین سفوف بقدر سه مثقال بنوشند تربد ۲ ال
مصطکی زنجبیل از هر یک ال نبات ۴ ال و اگر اجزای این سفوف نیز نباشد
۲ ال تربد را کوبیده حب ساخته فرو برد یا تربد را با گلقند مخلوط نموده
بخورد و اگر هیچ یک نباشد تخم شبت تخم ترب سوجوشانیده صاف نموده نیم گرم
با نمک بیاشامد و قی کند تا بلغم بقی دفع شود و یا معجون نوشدارو یا آمله
و مصطکی یا مصطکی بتنهائی بکشند و غذا روزهای مسهل نخود آب

وترپلاو

وترپلاو و در غیر روز مسهل نان و مرباهای با نمک یا مربای پوست پسته یا شربت
قند و اگر سبب وجع نفخ باشد علامتش حرکت ریح است در معده و آروغ
و نفخ شکم و حرکت وجع از محلی بمحلی علاج منضج است که در وجع بلغمی مذکور
شد و خوردن معجون کمونی و ضماد نکنند از زیره و آب او را فرو برند
بسیار نافع است و اگر سبب ضعف قوتهای معده یکی از اسباب وجع معده
مذکوره باشد علامت و علاج هر یک مذکور شد و اگر بدون اسباب مذکوره
باشد و ضعف در قوتهای معده باشد علاج خوردن آمله پرورده است
با مصطکی و طباشیر بحسب هر مزاج و اگر با حرارت مزاج باشد آنچه در نوع
اول وجع مذکور شد و رب به و شربت به و شربت فواکه و شربت لیمو
با طباشیر یا بی طباشیر و شربت آمرود ترش و شیرین از هر یک یک جزو آب
زرشک نصف یکی از اینها و ثلث مجموع شکر صاف یا قند بقوام آورند
طریق ساختن شربت به و لیمو به ترش و شیرین سه جزو آب لیمو یک جزو
با قند بقدریکه چاشنی شود بقوام آورند و اگر با برودت مزاج باشد آنچه
در وجع معده بلغمی مذکور شد و خوردن اطریفل صغیر و مداومت بآن
در انواع وجع معده و ضعف آن نافع و مجرب است و شربت افسنتین
هر روزه ۲ ال تا ۷ ال با گلاب بنوشند و سفوف ارسطو از ادویه کثیر النفع است

و بجهت ضعف معده و فساد آن نیز نافع است **چشمه دهم** در امراض روده‌ها

قولنج که عبارت است از درد شدید روده‌ها سبب آن یا احتباس ریح غلیظ

است و یا براز در روده‌ها و محل این وجع مابین ناف است تا پشت

زهار و طرف راست و چپ نیز میل میکند و یا سبب آن بلغم غلیظ باشد

که در روده‌ها مخلوط با ثفل شده و باعث حبس گردیده **علاج** آنست که

منضج از عنب الثعلب بابونه بنفشه پرسیاوشان ترنجبین روغن بادام تلخ

بنوشند و اگر معجونی که یافت شود قبل از منضج فرو برند و شیافی

از شکر و نمک و بوره استعمال نمایند یا شیاف از صابون و شکر و نمک

و شحم حنظل گل بنفشه و یا بوره ارمنی و شحم حنظل هر یک که بشی اکتفا

شود و محتاج باین حقنه است عنب الثعلب رازیانه بنفشه بابونه تخم

کرفس بنفشه اکلیل الملک تخم شبت اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان

ترنجبین خلوس شیره تخم کاسنی سبوس گندم آب برگ چقندر ریوند

چینی اگر باشد بوره ارمنی نمک طعام روغن بادام و غذا تا طبیعت

گشوده شود دال‌مش نخورد و بعد از آن نخود آبه با دارچینی و زیره و زعفران

میل نمایند و از آب سرد البته احتراز نمایند و اگر محتاج تکرار

منضج و حقنه شود مکرر نمایند که بر ... حضور طبیب لازم است **زحیر**

که انرا

که آنرا پیچش گویند و آخر کتی است از روده که متصل است بمقعد که آنرا

امعای مستقیم گویند که میخواهند عمل بدفع براز بحیثیتی که قدرت ندارد

بزرگی آن اختیار او بیرون نمی آید از آن مگر قلیلی از رطوبت چسبنده

و سبب آن رطوبت است یا صفرا حادث **علاج** خوردن لعاب ریشه

خطمی و بارتنگ و روغن بادام با سفوف ابن ماسویه که صفت او اینست

تخم خطمی بنفشه تخم خبازی مقشر از هر یک ۵ نشاسته بو داده ۳ صمغ

عربی گل ارمنی از هر یک ۲ اجزا را کوفته و بیخته ممزوج کنند و این

سفوف در هر یک از انواع زحیر نافع است و غذا شوله بادام و شام برنج

با زیره زرده تخم مرغ اگر رفع نشد ببهی دانه عنب الثعلب ریشه خطمی

سپستان جوشانیده صاف نموده خلوس روغن بادام بنوشند و اگر

محتاج شکر ارمنی باشد بخورند و در پی مسهل بنوشند تا رفع شود

و اگر سبب آن ریختن صفرا بر روده باشد علامتش خروج صفرا با پیچش

و سوختن مقعد و تشنگی و تلخی دهان و دیگر علامات غلبه صفرا **علاج**

هر مثقال بزرقطونا و یک مثقال بارتنگ با لعاب ریشه خطمی با عرق بید

بنوشند اگر دفع نشود مسهل فوقرا باضافه گل نیلوفر بنوشند

و غذا شوربای با شیره جو بنوشند و اگر رفع نشود سفوف طین با روغن بادام

چوب کرده با لعاب به دانه و عرق بید بنوشند و مسهل مذکور بکار
بدهند تا رفع علت شود و هر چند دره ازده فلوس لجه باشد و دیوند نو
غلیظ طبیخ و بزر بزرباف با للفد اسفناج و برگ خبازی و بابونه و گل
خطمی با شیر گاو پخته بزیر معقد و زیر شکم نیم گرم طلا کنند و بربندند و آش
شفتالو با زعفران و تریاک سوخته بناف طلا کنند و احتراز از آب سرد
و یخ لازم است و اگر بقیه مرض باشد گشنیز را بو داده بر روغن عرق بید
ریخته چند روز بدهند و چند روز سفوف طین راجح و عصیر بدهند
و سفوف حب الرمان بسیار نافع است و گاه است که از لوازم بسیار
بهم رسد **علاج** فصد باسلیق است و قیروطی از موم و روغن بابونه و مقل
ازرق گذارند و اگر در معالجه آن کوتاهی کنند منجر بنواصیر خواهد شد و اگر
سبب ثقل یابس در معا باشد علامتش سنگینی شکم در فرود و پیچش دائم و بیرون
آمدن اثقال یابسه با پیچش بعض اوقات و فرق دیگر آنکه حقنه نرم را
چند دانه فرود برند اگر بزودی دفع شد ایشی نیست اگر دفع نشد بعد از
چند دفعه اجابت دفع شد این نوع است **علاج** عنب الثعلب ریشه
خطمی جوشیده با اضافه بارتنگ روغن بادام بنوشند و مسهل مذکور
نوع اول را اگر محتاج شوند بنوشند بدستور تکرار و اگر **سبب سرمای باشد**

علاج

علاج نشستن بر سنگ گرم یا نمک گرم یا خاکستر گرم در کیسه کرده بر
او نشینند و بر کمر بندند و مقعد و کمرگاه و زیر شکم بر روغن بادام چرب کنند
و بارتنگ روغن بادام لعاب شیره خطمی نیمچه مذکور بنوشند خلاصه آنکه
انواع زحیر در معالجه قریب بیکدیگرند **چشمه یازدهم** در ضعف باه
سبب آن ضعف قلب و دماغ باشد علامتش وجود ناخوشی در قلب و دماغ
باشد **علاج** اول تقویت قلب و دماغ است با دویه مفرحه و اغذیه ملطفه
و شیخ الرئیس میفرماید که هرگاه سبب ضعف باه ضعف قلب باشد یا ضعف
با هر گونه که آن حرارت مزاج باشد **علاجش** تبرید بمبردات است مانند
شیره تخم خرفه و سکنجبین ساده و سایر مبردات بحسب مزاج و غذا آش
زرشک و آش انار و گوشت بره و بزغاله و مغز کله آنها و ماهی تازه که
پخته گرم تناول نمایند و هندوانه و شفتالو و خیار و آمرود و ذی بوزع
و مرغ و ماست و باقلا و عدس قدری بو داده و بزر ده تخم مرغ
و اگر حرارت با فراط باشد شیر تازه با شکر و جواب ترنجبین که صفت
آن اینست که شیر تازه دوشیده شود با ثلث آن ترنجبین یک جوش دهند
تا منعقد شود و تناول نمایند و هرگاه ضعف باه مستند بحرارت
مزاج باشد مع جمیع حاره و سایر مهیجات مضرت و اگر سبب آن حرارت نباشد

بلکه قلت منی و ربما با قلت نفع یا استرخاء آلت باشد علامت آن استرخاء
آلت و عدم حرارت مزاج و انتفاع از طلا و غذاهای باهیه حاره **علاج**
یکی **مفرحیست** که در تقویت باه بی نظیر است و مفرح قلب و دماغ است
صفت آن اینست بهمنین تودریین خولنجان دارچینی مغز کردکان نارجیل
مغز بادام مغز فندق مغز پسته تخم خرفه قرنفل مغز نقل خواجه اگر باشد
بدلش کنجد است تخم خشخاش مصطکی صبیا از هر یکی ۱ تخم کندنا تخم شلغم
تخم پیاز خولنجان مصطکی از هر یک ۲ نیم مشک عنبر از هر یک ۱
با همه برابر اجزا عسل معجون سازند و دیگر معجون البوب است و یکی فلافلیه
است و دیگر معجونی که قلیل الاجزا و کثیر النفع است مقلب مقشر نخود
خام ۱۰ خولنجان زنجبیل دارچینی تخم زردک تخم تره تیزک تخم کرفس
زردک از هر یک ۳ اجزا را نرم کوبند و بیخته و با زرده تخم مرغ نیم
برشت بقدر یکه همه اجزا را خمیر کند سرشته با دو برابر عسل کف گرفته
معجون نمایند و هر صبح و شام بقدر ۲ میل نمایند و از عقب هر یک
از معاجین بیضه نیم برشت تازه سرشیده بنوشند انفع است **اغذیه باهیه**
نخود باقلا خصوص با دارچینی لوبیا پیاز کلم ترب چغندر زردک شلغم
و کوشت گوسفند کوشت بره کوشت مرغ و خروس جوان و مرغابی و کنجشک و تخم

سر هر یک از اینها تخم مرغ و کنجشک و انجیر و انگور و خربزه شیرین و در محرورین
هندوانه و شفتالو و خیار و کوشت ماهی تازه کرم تف و لشما نماید اغذیه
آنچه از کوشت بعمل آورند باید که فربه باشد و از حیوان جوان باشد و با نخود
و پیاز بیدون بریان کردن در روغن بعمل آورند و تخم را محرور
و غیر محرور زنجبیل و خولنجان و دارچینی و هر گاه قضیب کاو و جوان
سوهان کرده با زرده تخم مرغ میل نمایند بغایت نافع است **علاج آنچه**
مضعف باه است و باید از آن اجتناب نماید اضداد آنچه مذکور شد
و جماع با شخص غیر مرغوب و حایض و پیر و طفل کمتر از سیزده سالی و زن
بیمار و زنی که بعید العهد بجماع باشد و مواظبت بر جماع با شخص واحد و فصد
و حجامت بسیار و استعمال ادویه مسهله و ادویه مفتحه مجففه مانند
زیره و بادیان و کلاب و بوییدن کل سرخ و مداومت بر ترشیها و
سرد است و مرطبات اگر در مزاج محرور بود و حرکت عنیفه کردن و دور
میان آب ایستادن یا راه رفتن بر مکان نمناک و فکر بسیار کردن
و مهموم و مغموم بودن **چشمه دوازدهم** در مفاصل و نقرس و عرق
النسا بدانکه وجع مفاصل درد است با ورم و بی ورم که حادث
شود در مفاصل اعضا اگر مخصوص انگشتان پا باشد خصوص ابهام

نقرس گویند و اگر در مفاصل ران باشد و کشیده شود تا ساق آن را عرق النسا
گویند و سبب هر یک از اینها ریختن ماده‌ایست از مواد با بدن ضعف اگر آن
ماده خون باشد علامتش سرخی محل و شدت ورم و سایر علامات غلبه خون
علاجش در ابتدا فصد باسلیق از جانب مخالف اگر وجع در دست باشد
و اگر در پا باشد فصد باسلیق از جانب وجع بکنند و اگر محتاج بفصد باشد
فصد صافن از جانب وجع بکنند و منضج از عنب الثعلب کاسنی و بادیان ریشه
کاسنی ریشه عناب سپستان ترکیبش تا روز سیم مسهل منضج را با صافه سورنجان
مویز منقی تمر هندی پوست هلیله زرد فلوس خیارشنبر روغن بادام بنوشند
و اگر در شب مسهل اطریفل صغیر را با ایارج سورنجان کوبیده بخورند
بهتر است و اگر از یک مسهل رفع علت نشود مکرر نمایند و گاه باشد که
احتیاج بتکرار فصد نیز شود و غذا ترک جو مزعفر شوربای برنج با شیره
بادام و در طرف شام بهتر باشد بالجمله و خصوصاً هرگاه وجع شدید و ربع
شدید یا با تب باشد و اگر اینها نباشد گوشت [illegible] خوردن و ابتدا
صندل سرخ و سورنجان و گلاب طلا نمایند و بزرقطونا را با سرکه
برهم زنند و ضماد نمایند یا عدس و پوست خشخاش با برگ کشنیز سبز ضماد نمایند
و آب برگ کاهو و گل بنفشه با زیره نافع است و بعد از سکون وجع و ورم

بزرگ

بزرگ و اکلیل و تخم خطمی و آرد جو با آب کشنیز ضماد نمایند تا بالکلیه رفع مرض
شود و برگ کاسنی را کوبیده با آرد جو ضماد نمایند و اگر ماده صفرا باشد علامتش
شدت وجع و سوزش و التهاب و شدت ورم و سایر علامات غلبه صفرا
و کم است که ماده مفاصل از صفرای صرف باشد بلکه از خون مخلوط بصفراست
لهذا در این نوع نیز احتیاج بفصد است لکن کمتر از نوع اول و در ابتدا
یک فصد از جانب وجع کافی است و سایر معالجات بنحویست که در دموی
مذکور شد و اگر ماده بلغم باشد اکثر آنست که بمخالطه صفرا میباشد زیرا که بلغم
باعتبار غلظت و برودتی که دارد بدون صفرا نفوذ در مفاصل نمیکند
لهذا مفاصل بلغمی نیز نسبت بکثرت صفراست بالجمله علامتش سفیدی رنگ
و کمی وجع و احساس وجع در عمق و فقدان علامات غلبه صفرا و خون
و استفراغ بمسهلات علاج خوردن منضج از گاوزبان بیخ رازیانه اصل
السوس بیخ کبر بیخ کاسنی ترکیبش تا سه روز روز چهارم سورنجان [illegible]
گل سرخ تربد عنب الثعلب بوزیدان فلوس و اگر شب مسهل اطریفل
صغیر را با ایارج فیقرا فرو برند و طرف صبح مسهل بنوشند انفع است
و اگر یک شب در میان اطریفل صغیر با ایارج فیقرا و سورنجان مقرر بخورند
شاید که حاجت بمسهل دیگر نشود و اگر حب سورنجان فرو برند وقت خواب

۲۳م

و آب گرم از عقب آن بیاشامند آسانتر از مرکبات و انفع است
و هم چنین شربت اصول نافع است مگر با علامات غلبه حرارت مناسب نیست
و در این نوع از مفاصل قی کردن بعد از فصد از شیره تخم ترب و عسل
بسیار نافع است و باید که احتیاج بمسهل نشود و غذا در این نوع
نخود آب و تربله و میل نمایند و از ترشیها و ماست و آب سرد احتراز
نمایند و در تسکین وجع مفاصل در همه انواع ضماد عدس مقشر و بتخم خواده
سوخته نشان و بورکبان و تخم و پوست خشخاش بسیار نافع است و شستن
محل وجع بآبی که بابونه و اکلیل و مرزنگوش و برگ بانسف و پودنه یا مجموع
یا بعضی جوش نیده باشند در نوع اخیر بسیار نافع است و شستن بآبی که علف
اسپند که در و جوش نیده باشند مجرب است و مالیدن روغن قسم کاو و شتر
با روغن بابونه در این نوع نافع است و حلبه سوده با آب و سرکه طبخ نمایند و قدری
عسل اضافه نمایند و بجوشانند تا غلیظ شود استعمال نمایند ضماد دیگر از جهت
مفاصل بغرض تسکین وجع و تحلیل ماده است مغز دانه بید انجیر سه جزو و تخم
تازه کاو و لاری که از هر یک جزوی سرکین کاو خشک کرده بقدر یک ...
اجزا را غلیظ کنند پید انجیر و سرکین کاو را نرم کوبیده همه را با هم مخلوط
نمایند و استعمال نمایند چشمه بیزدهم در بیان مرضی که علم است تعین مخصوص

لعضو چون عضو نیست و این عموم و دو اعتبار دارد یکی آنکه در حق
واحد جمیع اعضا را شامل است چون حمیات و دیگری آنکه در حق عضو
که خواهد حادث شود مانند بثور است و در عموم هر مرض مذکور معتبر است
و این چشمه جاری بر بیست مجرا است **مجرای اول** در تعریف تب بدانکه
حقیقت تب را چنین تعریف کرده اند که الحمی حرارة غریبة ضارة
بالافعال الصادرة تنبعث من القلب الی الاعضاء یعنی تب
حرارت غریبه است مضر بافعال صادره از انسان که در حین صحت این
افعال از او بر وجه کمال صادر میشود که برانگیخته میشود از قلب بر اعضا
و قید غریبه احتراز از حرارت اصلیه است که مضر نیست و سبب مرض نمیشود
و افعال صادره از شخص با او بر وجه کمال است و الحرارت غریبه که عارض
قلب گردید که یکی از اعضاء رئیسه است بواسطت روح و خون از شرائین
بجمیع بدن پراکنده و منتشر میشود و جمیع بدن گرم میشود و چون تعریف
مذکور شد الحال عرض کنیم که چه جنس است بدانکه بدن آدمی مرکب است از سه
چیز اعضا و ارواح و اخلاط و اعضا بر قسم میباشد یکی اصلی و آن آنست
که از منی ابوین بهم میرسد چون استخوان و رگها و پیها و غیر اصلی چون لحوم
و شحوم و مانند آن و ارواح سه قسم است حیوانی که در قلب است و نفسانی

که در دماغ است و طبیعی که در جگر است و اخلاط چهار است خون و بلغم و صفرا
و سودا پس الحرارت که بدل میرسد و باعث تب میشود یا از اعضای اصلیه
بر انگیخته میشود و بدل سرایت میکند بانطریق که حرارتی در اعضای اصلیه
بدن بهم میرسد بسببی از اسباب مثل هم و غم و حرکتی بافراط و استعمال ادویه
حاره و گرمی پس آن الحرارت بدل سرایت میکند و از انجا پراکنده بجمیع
بدن و مستقر شود و ران این قسم تب را اطبا تب دق مینامند و یا انست
که این حرارت از ارواح که در بدن آدمی منتشر است بدل میآید بانطریق
که در ارواح بسببی از اسباب که مذکور شد حرارت بهم رسد و این قسم تب را
حمای یوم مینامند یعنی تب یکروزه بجهت آنکه اکثر اوقات زیاده از یکروز
و دو روز نمی‌شد و یا انست که این حرارت از اخلاط بدن بدل میآید
بانطریق که در اخلاط بسببی از اسباب مثل سده و غیر آن حرارتی بهم رسد
و از انجا بدل آید پس بجمیع بدن سرایت کند و تب بهم رسد این قسم تب را
حمای خلطی مینامند بجهت آنکه یا از متعفن شدن اخلاط بدن پیدا میشود
یا از جوشش و غلیان خلط چنانکه بتفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
و اجناس تب همین سه جنس است یعنی تب عضوی که دق است و تب
روحی که حمای یومی است و تب خلطی که حمای عفنی است و اعضای آدمی که محیط است

برطوبات

برطوبات و ارواح نظیر چه دیوار و سقف و فرش حمام است از انکه
حمام گاه هست که هوای آن گرم است و گاه هست که سنگ حمام گرم است
و گاه هست که آب حمام گرم است آدمی نیز هم چنین است هر گاه روح
بمنزله هواست گرم شود تب یومی نامند و هر گاه خلط متعفن شود بمنزله
آب حمام است از ان تب خلطی گویند و اگر حرارت استخوان از ان گرم گردد تب
دقی گویند و آن بمنزله سنگ حمام است و هر کدام از تب یومی و خلطی
اقسام بسیار دارد و بغیر از تب دق که بیش از یک قسم نمی‌باشد و حمیات
قسم دیگر هست که از احمای مرضی و حمای عرضی نامند حمای مرضی انست که
سببش مرضی دیگر نباشد و حمای عرضی آنست که سببش مرضی دیگر باشد مثل تبی
که سببش اورام باشد و حمیات بعضی حاد میباشند و سریع الانقضاء
و بعضی مزمن که دیر برطرف شود و بعضی بغایت سهل و سلیم میباشند و بعضی اعراض
ردیه و مهلکه میدارند مجرات ثانه در اسباب مولده حمیات و بیان امزجه
که مستعد حمیات اند لا اسباب مولده حمیات که احتراز از انها واجب است
عفونت هواست و انجره ردیه مختلطه بهوا و حرارت آفتاب و حمام
و آتش و استحمام بابهایی که از خود گرمی داشته باشند یا آبهای بسیار سرد و حمام
بی وقت بی ترتیب و حرکت و ریاضت بسیار و غیر معتاد دفعه و بیداری و فکر

واهم و غم بسیار و عفونت اخلاط و غلبه صفرا و اورام و قروح و ترس و خوف
از بیماری و احتباس مواد که عادت جاری شده بر استفراغ آن مثل خون
بواسیر و حیض و ادویه و اغذیه مخالف مزاج و محلل رطوبات و حرارت
غریزی و قلت غذا و عجز حرارت غریزی از هضم غذا و مواد فضلیه و توجه
بخارات ردیه بجهة مسامات بباطن است **مجرای ثالث** در حمای یوم که عبارت
ازین است که حرارت غریبه اولا در ارواح بهم رسیده و سرایت بقلب نموده
و مشتعل در قلب شده باشد و از قلب بواسطت شرایین بتمام بدن و اخلاط
سرایت ننموده و همه را گرم کرده باشد و این تب از اسباب خارجه بهم رسد مثل
سرمای شدید و فرو رفتن در آب سرد و در گرمای شدید یا گردیدن در آفتاب
گرم یا نشستن در نزدیک آتش یا مثل هم و غم و غضب مفرط و غیر ذلک
از اسباب خارجه و این حقیر را بسبب کثرت اسباب انواع بسیار شده لکن درین
رساله باختصار چند نوع که کثیر الوقوع میشود **نوع اول** بهم رسیدن تب هرگاه
از هوای سرد یا آب سرد و بسیار حادث شود علامت تقدم بودن یکی از اسباب
و وجع اعضا و عطش که آن را کش گویند و تثاوب که خمیازه گویند و بسیار
بول کردن و گاهی اندک سرمای خوردن و در عرف عوام گویند چاهیده
شده **علاج** خود را باید گرم بپوشند و اعضا را بمالند و پاها را به آب گرم بگذارند

ولعاب

ولعاب بهدانه و خاکشی گرم بنوشند و از هوای سرد و آب سرد و ترشیات
و حموضات احتراز نمایند و غذا شوربای نخود یا برنج و اسفناج و ماش میل
نمایند و چهل و پانزده تخم مرغ نیم برشت مناسب است و اهتمام نمایند که عرق
بیاید و تب رفع شود **نوع دوم** بهم رسیدن تب بسبب طول مکث در آفتاب
گرم یا نزدیک آتش یا حمام بسیار گرم علامت تقدم یکی از مذکورات است
و سرخی چشم و انف و خشکی رخسار و صداع و تشنگی و زیادتی حرارت و التهاب
علاج سرکه و گلاب و روغن گل سرخ با گلاب یا آب کشنیز سبز با آب خیار
بر سر مالند و ببویند و اگر کافور نیز داخل نمایند مناسب است و آب ترپیاز مفید
و خوردن شیره تخم خرفه و کشنیز و عناب و بزر قطونا و عرق بید مجموع آن
یا بعض مناسب و نافع است و غذا آش از انار و تمر و خروس بچه و بید و
خروس بچه میل نمایند **نوع سیم** بهم رسیدن تب از وجع شدید در اعضا
مثل سر و دندان و گوش و همچنین علامتش وجود وجع **علاج** استراحت و
خواب کردن و تسکین وجع بنحوی که در معالجه عضو مذکور است و از جمله
مسکنات اوجاع حس عضو را کم کردن بمالیدن افیون **نوع چهارم** بهم رسیدن
تب بسبب رسیدن تعب بسیار است علامتش تقدم سبب **علاج** آسایش و
استراحت و مالیدن و خواب و مالیدن روغن بر بدن و غذاها را رد رطب خوردن

عسل نوشت بزغاله و مرغبچه و اسفناج و زرده و سفیده تخم نیم برشت
و خوردن گلاب و نبات **نوع پنجم** بهم رسیدن تب از بیداری بسیار علامت
تقدم سبب علاجش علاج تعبی **نوع ششم** بهم رسیدن تب بسبب نزله و زکام
وجود نزله علاجش علاج نزله **نوع هفتم** بهم رسیدن تب از هضم نشدن
و فاسد شدن غذا در معده علامت آن آروغ ترش یا بدبو و سنگینی
معده و سوزش و گاه باشد که درد معده نیز باشد **علاج** قی کردن و معده
از آن غذای فاسد پاک کردن و اگر قی بی تحریک نشود مقیئ بنوشند و قی
کنند و اگر طبیعت اجابت نمیکرده باشد احتیاج بقی نیست بلکه چند نوبت
آب گرم از عقب هم نوشیدن مفید است و بطریق مسهله معالجه باید کرد
از تدابیر و اغذیه بدانکه در جمیع انواع تبهای یومی بعد انحطاط تب
رفتن بحمام معتدل از انفع معالجات است و بدانکه جمیع انواع مذکوره
از حمیات یوم هرگاه از چهار روز تجاوز کرد و تب رفع نشد ظاهر
و واضح است که منتقل بتب خلطی شده و این معالجات مفید نیست بلکه تب
خلطی بدستورش در هر مزاج و هر شخص بحسب انتقال باید کرد **مجرای رابع**
در احکام مؤلفه تب خلطی بدانکه تبهائی که از اخلاط حاصل شوند یا از صفرا است
از خون است یا از بلغم است یا از سودا و هر یکی از اینها یا آنست که در اندرون

رگهای

رگهای بدن متعفن میشوند و از آنجا حرارت بدل میآید و تب میشود و یا در
بیرون رگها لا هرگاه در اندرون رگها خلط متعفن شود آن تب لازم
است و دائم میباشد بجهت آنکه چون ماده در اندرون رگهاست و دوران
خلط پس رو همیشه میباشد اگر پاره تحلیل رود و پاره دیگر میماند که باعث
باقی ماندن تب میشود از اینجهت تب مفارقت نمیکند تا آنکه بالکلیه
ماده آن تحلیل رود یا باصلاح آید و این قسم را تب خلط لازم
داخل عروق میگویند یعنی تبی که ماده اش در اندرون رگها متعفن
میشود و هرگاه خلط در بیرون رگها متعفن شوند تب بطریق نوبه مرتبه آید
و دائمی نمیباشد بجهت اینکه هرگاه در تجویف خلط جمع شود و متعفن شود
تب بهم میرسد و چون تحلیل رفت تب بر طرف میشود و نمیباشد تا اینکه
باز در آن تجویف خلط جمع شود و این قسم تب را تب خلط خارج
عروق میگویند یعنی تبی که ماده اش در بیرون رگها متعفن شده و
الموضع بود که خلط آنجا متعفن میشود مستوقد عفونت میگویند
یعنی جای برافروختن حرارت و عفونت و مکان جمع شدن خلط
در مستوقد عفونت بحسب بسیاری و کمی آنست یعنی هر خلطی که در بدن
بیشتر باشد زودتر جمع میشود و هر خلطی که کمتر باشد دیرتر و چون در بدن

بلغم نسبت بصفرا و سودا اکثر و بیشتر میباشد لهذا مادهٔ ان زود تر جمع میشود
و نوبه آن هر روزه میباشد و چون صفرا کمتر از بلغم و بیشتر از سوداست و سهل
حصول تر است لهذا نوبه آن یکروز درمیان میباشد و بعد ازان چون
سودا کمتر از همه میباشد نوبه آن دو روز درمیان میباشد بجهة آنکه چون بسیار
کم است زود تر ازین جمع نمیتواند شد و چون خون بیشتر از همه اخلاط است
و در اندرون رگها میباشد بجهة همین تبی که ازو بهم رسد دایمی میباشد
و مفارقت نمیکند بطریق سایر اخلاط و چون معلوم شد که هر یک ازین
اخلاط هم در بیرون رگها و هم در اندرون رگها متعفن میتوانند شد
اگر در اندرون متعفن شوند تب دایمی میشوند و اگر در بیرون متعفن شوند
تب نوبه میشود و معلوم میشود که هر یکی ازین اخلاط یک قسم تب دایمی و
یک قسم غیر دایمی حاصل میشود بغیر از خون که ازو تب غیر دایمی بهم نمیرسد
اگرچه خارج عروقی میباشد لا بطریق نوبه که در سایر اخلاط میباشد
نمیباشد پس ازین جهة اخلاط چهارگانه چهار قسم تب داخل عروقی و چهار
قسم خارج عروقی بهم میرسد که مجموع هشت قسم بهم باشد و اینها را حمیات
مفرده میگویند بجهة آنکه سایر اقسام تبها خلطی از اینها مرکب میشوند
هر یک از اینها را علیحده بیان کنیم تا واضح تر و ظاهر تر باشد و چون تب

صفراوی نسبت با تبهای دیگر کثیر الوقوع تر است ابتدا بذکر آن میشود
مجرای خامس در تب نوبه صفراوی که خارج عروقی است و آنرا غب دایره
مینامند بجهة آنکه نوبه و دوره میدارد و علامت او آنست که یکروز در
میان میباشد و سایر علامات آنست که درین تب تلخی دهان و زردی بشره
و چشم و درد سر میباشد و تشنگی و التهاب و اضطراب و تشویش حال
و سوزش کف دست و پاها بسیار میباشد و حرارت تب شدت عظیم دارد
چنانچه اکثر اوقات مانع خواب و آرام میباشد و گاه هست که بحد هذیان
گفتن رسد هرگاه تب با این علامات بهم رسد سبب آن صورت حصولها گر
صاحب تب صفراوی مزاج بهم باشد و مزاج حال هم گرم باشد و غذاهای
که میخورده باشد غذای بوده که ازان صفرا تولد کند مثل شیرینی و چیزهای گرم
بسیار شور و شراب کهنه و امثال آن و فصل فصلی باشد که ازان صفرا
تولد کند مثل فصل تابستان هرگاه این علامات با علاماتی که پیشتر ذکر شده
جمع شوند جزم حاصل میشود که تب صفراوی است و همچنین اگر تب صفراوی
دری اوقات مردم بسیار عارض شود صفراوی بودن تب جزم میشود
و دیگر از علامات تب صفراوی آنست که زمان تب صفراوی خالص زیاده
از دوازده ساعت و کمتر از چهار ساعت نمیباشد پس اگر از دوازده ساعت

بکذرد و معلوم میشود که خلط دیگر مثل بلغم با او شریک است علاج اینست که اگر
صاحب کوفت جوان و قوی و شراب خوار بوده و نبض مستعد فصد بوده
و نشئه بوده که فصد نکرده اول فصد کند از رگ بدن بقدریکه احتیاج است
از خون کم کند و اگر صاحب کوفت بر خلاف این باشد یعنی پیر و ضعیف
باشد فصد احتیاج نیست مراو را باید داد و همراه او چهار پنج روز اول لعاب
بهدانه و بزرقطونا شیره تخم خیار شیره تخم کاسنی شیره تخم کدو شیره تخم خرفه
بدهند جمیع اینها را همیشه لازم نیست دادن بلکه در دو سه روز اول
لعابها با یکی از این شیرها یا در تمامی این شیرها بدهند و اگر بحسن همین تب
بر طرف شود احتیاج بچیز دیگر نیست و اگر برطرف نشود آخر اینها را
هم بدهند کم و زیاد اینها از کم و زیادتی تب معلوم میشود اگر تب بسیار
گرم باشد وزن او دیده سو بیشتر و تند پر سو قویتر باید کرد و اگر تب بسیار
گرم نبوده باشد وزن او دیده سو کمتر باید کرد و وزنی که در اینجا ذکر یافته
بقدر اعتدال است لیکن کمتر و بیشتر میتوان کرد و هرگاه چهار پنج روز اینها
داده شود و نوبه رقت نکند مسهل صفرا باید داد یا منضجات
آنچه مناسب این وقت است مثل اینها بنفشه عناب سپستان عنب الثعلب
پوست ریشه کاسنی تخم خیار تخم کدو گل نیلوفر شیرخشت ترنجبین فلوس خیارشنبر

آلو بخارا تمر هندی زرشک پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی ریوند چینی
روغن بادام اینها را یا بعض اینها را جوش داده صاف نموده بدهند اگر
یک مسهل کفایت نکند مکرر بدهند تا نوبه رقت کند لا بد باید
در روز نوبه مسهل ندهند بلکه همان لعابها و شیرها که مذکور شد بدهند
و در غیر نوبه مسهل بدهند و اگر طبیعت خوب عمل نکرده باشد وزن ملینات
و مسهلات را بیشتر میتوان کرد و اگر طبیعت بر خلاف این بوده باشد کمتر
و چون ریوند چینی باعث اضطراب میشود تا مطلب بیمار اینها حاصل
شده باشد از آن ندهند بهتر است و در وقتیکه صفرا با بلغم مخلوط باشد استعمال
ریوند کمال مناسبت دارد و اگر خواهند تبرید کنند و آن لعابها و شیرها را
نخواهند بدهند آب برگ کاسنی تازه یا آب برگ آن یا آب کدو بسیار
مناسب است و هم چنین اگر گاهی خواهند که مسهل ضعیف بدهند شیرخشت
و ترنجبین را از هر یک ده پانزده مثقال با آب کاسنی و مثال آن که مذکور
شد میتوان داد و دادن قرص کافور هرگاه حرارت مفرط باشد بعد از
مسهل میتوان داد و هرگاه پیش از مسهل بدهند باعث خامی ماده
میشود مگر اینکه دانند که ماده بسیار کم است و بدادن قرص کافور سالکی
میتواند شد و درین حال میتوان داد و الا نه در طبیعت شده و وقتی که ماده کوفت

بعد از مسهل رفع کرده باشد و بقیه حرارتی از نبض و قاروره ظاهر شود
وقت دادن اقراص است غذا در اوایل برنج آب و ماش با برنج و کشک
جو است بقدری که قوت وفا کند باین اکتفا نماید اکثر اوقات آنست
که تا روز دهم کوفت شود و غذائی بغیر اینها داده نشود بعد از آن آش
خروس بچه و شله آن میتوان داد و اگر ماده کوفت صفراوی تنها بوده باشد
با تمر هندی و زرشک ترش هم میتوان داد و پرهیز تا روز دهم فرمودن در
صورتیست که مریض توانا و قوی بوده باشد و اگر اتفاقا ضعیف المزاج
بوده باشد پیش از چهاردهم لاعلاج حیوانی داده میشود و گاه هست که
بیمار به غایت و فرغت خو کرده است و پرهیز بر او بسیار دشوار است
بسیاری ماده کوفت سهل است در اینصورت هم حیوانی زودتر داده
میشود اما ممکن است احتیاط آنست که داده نشود تا چهاردهم شود و گاه
باشد که پیش از این هم پرهیز باید فرمود و اگر حرارت و التهاب بسیار بوده
باشد با آب هندوانه و فغفور خیار تازه میتوان داد و گاه بشود که انار
میخوش توان داد و اگر باین تدبیر سلوک شود بعنایت الله مرض بزودی
زایل شود بجهت آنکه اکثر اوقات آنست که تب صفراوی خالص در نوبه
چهارم برطرف شود و پیش از هفت نوبه که چهارده روز باشد نمیباشد

مجلس

مجلس سادس در تب صفراوی دائمی که از اغلب لازمه گویند و بعضی حادّه
محرقه نیز گویند علامتش بعینه علامات غب دایره است و تفاوتی که هست
اینست که همان علامات اینجا شدیدتر و تب گرمتر میباشد و زبان خشک میباشد
بلکه گاهی از زیادتی حرارت سیاه میشود و میسوزد و فرق دیگر اینست که در غب
دائمی یکروز تب میباشد و بعرق برطرف میشود و یکروز مطلق تب نمیباشد
و در این همیشه تب شدید و التهاب و اضطراب بسیار میباشد بلکه هر روز در میان
اندکی شدت دارد و یکروز در میانی کم میباشد و بار باشد که عرقی آید شدت دارد و یکروز دیگر
زایل میشود و تتمه باقی میماند و قانون معالجه آن بعینه قانون معالجه
آنست مغایرتی که هست اینست که تبرید و ترطیب و پرهیز بیشتر از آنچه در آن
درکار بود در این میباید بعمل آورد بجهت آنکه در تب دایمی خطر بیشتر میباشد
نهایت مبالغه در تدبیر و پرهیز بعمل میباید آورد و اکثر آنست که تا روز
هشتم نشود مسهل نباید داد بلکه همان لعابها و شیرها اکتفا نماید و غذا
آش جو میباید داد با اسفناج و کدوی تازه اگر بهم رسد و در روز هشتم مسهل
میباید داد و گاه هست که بسبب قبض بول و طبیعت و زیادتی حرارت
پیش از هفتم ملین دادن ضرور میشود و این موقوف بحدس است و در اوا
یل کوفت کافور تنها و قرص کافور از واجبات است هندوانه و فغفور خیار

تازه و استعمال اینها دریں تب بخاطر جمع میتوان داد و آب هندوانه بسیار
نافع است مجملا دریں تب مبالغه در تبرید و ترطیب در تدبیرها که مذکور میشود
بعمل می باید آورد و هیچ تبی باینقدر محتاج بتبرید و ترطیب نیست که این
تب است و گاه هست که احتیاج بنجنجه میشود که از صندل سرخ و سفید و گل
ارمنی و آب کشنیز تازه و آب سیب و چند قطره سرکه و امثال چنین مالیدن
اینها بر کف دست و پا و بر حوالی دل گاه گاه میشود اگر حرارت مفرط
باشد این تدبیرات را بعمل می باید آورد که نافع است ان شاء الله تعالی **بحث**
سابع در بیان تب دموی دائمی و داخل عروقی است و از اقسام مطبقه
میباشد علامتش سرخی رنگ است و سرخی چشم و پری رگها باشد و بر
افروختگی بشره و عظیم بودن نبض و شیرینی مزه دهان و قلق و اضطراب
و تشویش احوال و بیقراری بلانه بمرتبه که در تب صفراوی میباشد و فرقی
که در میان تب صفراوی دائمی و تب دموی است اینست که در تشویش احوال
و سوزش کف دست و پا و بعضی علامات دیگر اگر چه شبیه است بتب صفراوی
لا بآن شدت نمی باشد و این تب اشد که علامتها یمز میباشد و فرقی دیگر اینست
که تب دائمی صفراوی هر یکروز در میان چنانکه مذکور شد تشدد میدارد
و این تب آن اشتداد را ندارد و از جمله علامات تب دموی است که غالب

دراین تب درد سر کم است اگر صاحب کوفت جوان و مزاج اصلش دموی
بهم باشد و غذا اکثر غذاهائی که تولید خون میکرده باشد و فصل فصل بهار باشد
که در آن خون بسیار بهم رسد مثل بهار در اینوقت جزم حاصل است که تب
دموی است **علاج** اینست که ابتدا بفصد کنند و خون بسیار بگیرند
از رگ بهیق یا باسلیق و اکثر آنست که یکفصد کافی نیست اگر صاحب کوفت
جوان و قوی المزاج باشد دو فصد و سه فصد گاه هست که ضرور میشود
لا فاصله در میان فصدها قرار میباید داد تا ضعف بهم رسد و در
اوایل این کوفت همان لعابها و شربتها است که در تب صفراوی مذکور شد
و اگر بمحض این تدبیرات تب زایل نشود و معلوم میشود که خلط دیگر مثل
صفرا و خلط است در اینصورت احتیاج بملین میشود و ملینی که مناسب
اینحال است همان ملینهائی است که در تب صفراوی مذکور شد بغیر از ریوند
چینی که هندا اینجا مناسب نیست اما چنانکه این تب شبیه است بتب صفراوی
علاجش هم بعلاج او مناسبت دارد قرص کافور و قرص طباشیر و سایر ادویه که
در تب صفراوی مذکور شده و این تب نیز کمال مناسبت دارد و غذا درین
تب همان غذا است که در تب صفراوی مذکور شده بها نظر تقلیل بدیاده و نقصان
و یک قسم دیگر از تب دموی میباشد که خون متعفن نمی شود بلکه بجوش می آید

وازاو حرارتی بدن اهل آید و باعث تب میشود و ازان را سونوخس نامند علامت
همان علامتیست که مذکور شد علاجش نیز همان لا اینکه درین قسم احتیاج
بملین نمیشود و بمجرد فصد کامل و پرهیز و دادن لعابها و شربتها تب
زایل میشود و قرص کافور درین قسم بسیار مناسب است مجرای ثامن
در تب دموی خارج عروقی بدانکه تب دموی خارج عروقی که در تجاویف بهم رسیدن
در جهای دموی بهم رسد مثل دملها و خونها و در جهای اندرونی که در وقت
ریختن خون بآن عضا گاه هست که اندکی قشعریره بهم رسد و تب بهم رسد
و ازین قسم تب است ذات الجنب و دموی و برسام دموی علامات این تب
بعینه همان علامت که مذکور شد و طریق علاجش از برای او غذا همان
طریق مجرای تاسع در بیان تب بلغمی غیر دائمی که خارج عروقی است و ازان را
حمای مواظبه خوانند علامت آن است که ابتدا پیچاپیدن و لرزیدن پیدا میشود
و تب و التهاب بزودی حاصل نمیشود چنانچه در تب نوبه صفراوی میشود
بلکه گرمی بدن و تب بتدریج بهم میرسد و یا است که یک لحظه کم میشود
و باز بیچاپد همو اینطور واقع میشود تا اینکه بدن کم شود و تب بهم رسد
و بعد از انکه بهم رسید شدت و گرمی تب نه بمرتبه است که در تب صفراوی
و دموی میباشد و تشنگی و اضطراب بکمتر و علامت دیگر است که اکثر نوبه

در حوالی شام و شب بیشتر میشود و کم است که در اوایل روز وقت گرمی روز
نوبه بیاید و علامت دیگر است که درین تب عرق بسیار نمی آید خصوصاً
در اوایل کوفت و اگر عرق هم بیاید اندک میباشد و چسبنده و لزج
و هرگز درین تب بدن از تب پاک نمیشود بلکه اکثر است که در شبانه روز
چهار پنج ساعت تخفیف میباید و باز بعضی اند که ذکر شد لرز می آید
و عود میکند غرض که در بیست چهار ساعت شبانه روزی چهار پنج
ساعت تخفیف میباید و باقی ساعات اشتداد میدارد تا اینکه عرق
سهل می آید و تخفیف می یابد و اگر با این علامات صاحب کوفت
بلغمی مزاج هم باشد و بسیار خوار و فصل فصل زمستان باشد جزم
حاصل میشود که تب بلغمی است و اگر در انوقت مردم و تب بلغمی بسیار
عارض میشده باشد ظاهرتر میشود و دیگر از علامات اینست که اکثر
با این تب ضعف معده میباشد و این تب بسیار طول میکشد مگر است
که یک لا امتداد پیدا بد خصوصاً اگر تقصیری هم در علاج یا در پرهیز
واقع شود علاوه میشود لا علاج خالی از اشکال نیست بجهة انکه
برای حرارت تب لابد تبرید و ترطیب باید کرد و این هر دو باعث
زیاد بلغم میشود و اگر تبرید و ترطیب نکنند باعث اشتداد حرارت

میشود و بار مجملا قانون علاج ذکر میشود در اوایل سکنجبین با آب گرم
پیش از نوبه بدهند و قی بفرمایند و چند روز متوالی چنین کنند بعد
از ان منضج بدین نسخه بدهند بادیان ریشه بادیان اصل السوس گلقند
افتیمون تخم کشوث تخم خیار تخم کاسنی پوست بیخ کبر تخم کاسنی پوست
بیخ کاسنی زرشک ترنجبین مویز منقی تا سه روز این منضج را میباید داد
بعد از ان این حبها را اضافه اجزای سابق نمایند تربد سفید پوست
هلیله کابلی غاریقون سفید اگر بمحض همین طبیعت عمل خوب کرده
یکروز منضج و یکروز مسهل تا کوفت برطرف شود و اگر تب مفارقت نکند
چند شب وقت خواب حب ایارج بدهند و این تدبیر را مکرر بعمل
میباید آورد تا مطلب حاصل شود و اگر بلغم غالب بوجه باشد و باین تب
زایل شود معجون مسهل بلغم بشرط منضج مذکور بخورد و این تدبیر را
مکرر بعمل آورند تا بعنایت الهی مطلب حاصل شود مسهلات را پی در پی
نباید داد بلکه چند روز استراحت کند و در ایام استراحت گلقند افتیمونی
شیره تخم کاسنی سکنجبین ساده با آب عنب الثعلب و سکنجبین بزوری و قرص
زرشک میل نمایند باز شروع در دادن مسهل کند مجملا اگر این کوفت
قوی باشد بمحض اینها برطرف نمیشود و سایر ادویه بیمار را بکار میباید برد

تا برطرف شود

تا برطرف شود اغذیه صاحب این کوفت ماش و برنج و برنج آبه
چون این کوفت بدرازا میکشد برای حفظ قوت حیوانی زود تر
آش مرغ و چلو با گوشت مرغ با ادویه حاره مناسب است یا گوشت بره
و گوشت کبک و تیهو و تذرو بسیار مناسب است و از چیزهائی که بیمار در این
کوفت مضرت است آب بسیار سرد و یخ است البته از ان اجتناب لازم است

مجرای عاشر

مجرای عاشر در بیان تب بلغمی و آنرا احمار لثقه میگویند یعنی تب
چسبنده چون بسیار طول میکشد این نام نهاده است گویا تب است که
چسبنده است بعضی علامات همان علامات بعینه و تفاوت که هست
اینست که در این صورت تب هرگز تخفیف نمی یابد و همیشه می باشد و لرز بدن
و چاهید نمی باشد مگر بسیار کم علاج آن نیز بعینه علاج اینست و تفاوت
که هست اینست که در این صورت مسهل بیشتر میباید داد و مبالغه و دقت
بیش از بیش میباید کرد تا اینکه خدای تعالی شفا دهد و این تب بسیار
شبیه است به تب دق چنانکه گاهی بر اطبا مشتبه میشود و گاه هست که این
تب را تب دق گمان کنند و علاج تب دق کنند و تبرید بسیار
بعمل آورند و ناخوش را بد درانداز ند مجرای ثانی عشر در بیان علامات
تب سوداوی و علاج آن میباید دانست که تب سوداوی چنانکه بیان شد

یا داخل عروق است یا خارج عروق و آنچه ماده‌اش داخل عروق است آنرا
ربع لازم گویند و آنچه خارج عروق است آنرا ربع دایر گویند اما ربع لازم
نادر الوقوع است باعتبار رقت سودا و در عروق و اگر گاهی اتفاق افتد
بعد از بحران دیگر است که ماده محترق شده است و منتقل باین تب شده علاجش
معالجه آن تب سابق است و معالجه ربع دایر چنانکه مذکور خواهد شد اما
ربع دایر یکروز نمی‌آید و یکروز می‌آید و این تب عاقبت خیر و مبارکی است و ظاهر
تر از آنست که محتاج به بیان علامات باشد و هرگاه با تب دیگر مرکب شود
مشتبه میتواند شد بنابرین علامات کردن لازم است تا در آنوقت اشتباه
نماند علامت اول آنست که ابتدا بقشعریره میکند و بعد از آن لرز
بسیار بسیار شدید میدارد بکیفیتی که از شدت لرز گاه باشد که دندانها
بهم خورد و درد عصاب شدید پیدا شد چنانکه گمان میکنند که استخوانها
کوفته میشود و درد میکند مجملاً شدت درد و آزار که درین پیدا شد
در هیچ نوبه نمی‌باشد و دیگر از علامات خاص که در دیگر نوبها باین مرتبه
نمی‌باشد صغر نبض و ضعف آنست که در ابتداء آمدن نوبه نبض بسیار
صغیر و ضعیف پیدا شد و این تب گرمتر از تب بلغمی و بلادیتر از تب
صفراوی پیدا شد و تشنگی و التهاب اگرچه میباشد اما نه بمرتبه که در تب صفراوی

پیدا شد

پیدا شد نمی‌باشد و نادر است که اول تب ربع بهم رسد بلکه اکثر آنست که
بحرانهای دیگر که بطول میکشد منجر باین میشود و هرگاه با علامات مذکوره
اتفاق افتد که نبض و نبض بای بیرون صاحب کوفت سودا و مزاج باشد
متحقق میشود که ماده سوداست و همچنین هرگاه در آن اوقات تب
ربع مردم سوداوی عارض شده باشد یا قبل از بهم رسیدن تب غذای مولد سودا
بسیار میخورده باشند مثل بادنجان و گوشت قدید و شراب کهنه و امثال
آن و همچنین گویند سودا نیست کوفت میشود و این رعایت را در تشخیص
جمیع امراض میباید نمود که قبل از بهم رسیدن ناخوشی از چه مقوله غذا
میخورده اگر غذائی که مولد صفراست میخورده کوفت صفراویست و اگر
مولد سودا میخورده کوفت سوداویست و همچنین سایر اخلاط اما تعیین
علاجش آنست که اگر مزاج و سن و قوت تقاضا فصد کند اول فصد
کنند از رگ باسلیق و آنقدر خون بگیرند که ضرور دانند و بعد از
فصد در روزهای نوبه پیش از آمدن نوبه سکنجبین با آب گرم بدهند
وقی بفرمایند و آنقدر که بیمار را ممکن باشد همیشه قبل از آمدن نوبه
قی میکرده باشند و اگر سکنجبین و آب گرم قی با تخم شبت و چغندر و
خردل سوده بجوشانند و اندک نمک داخل نموده از آب آن بدهند بهتر

می آید و اگر ازین هم قوی‌تر خواهند با چقندر و خردل و ترب اضافه نموده بکوبند
و آب آن را بدهند و درین کوفت از جهت غذا پرهیز را تنگ نمی باید گرفت
چون این کوفت نادرست که زود برطرف شود غذاهای لطیف مناسب
میباید داد تا قوت قوی باشد برای طول ایام مرض بگوشت مرغ و بره و هر
قسم طعام که خواهد میتواند خورد و از غذائی که مولد سودا است اجتناب
فرمودن لازم است مثل بادنجان و لبنیات مثل کشک و پنیر شور و مانند
آنها و از سبزیها مثل نعناع و ترشیها مگر ترش کم کرد و آب کامه که گاهی با چاشنی
قند میتوان خورد و شیرینیها از مربیات وغیره میتوان داد و مجملا این کوفت
بطول میکشد توسعه در غذاهای مناسب طبیب باید داد اگر اینها ریکی (?)
برود و مسهلات مکرر میباید داد و بعد از منضج تا سه پاس بجهت آنکه ماده سودا
غلیظ میباشد تا منضج بسیار خورده نشود مسهل دفع آن نمیتواند کرد
بلکه اگر مسهل بی منضج شود آنچه لطیف است دفع میشود و غلیظ آن میماند
و اضطراب و تشویش بیشتر میشود و اکثر آنست که تب ربع بهمین علت طول
میکشد یا طبیب در منضج دادن تقصیر میکند یا بیمار در خوردن آن
کاهلی میکند باید که منضج که مناسب است اینست پوست بیخ کبر انیسون پرسیاوشان
بادیان پوست بیخ بادیان شاهتره بسفایج مویز منقی گل گاوزبان تا نخواه تخم کشوث

اصل السوس

اصل السوس چند روز متوالی بدهند و بعد از نضج ماده مسهل بدهند و مسهلی
که بسیار مناسب است و مجرب الاطباست طبیخ افتیمون است و حب مسهل بود که در
منضج خامس شد بسیار مناسب است و حب چهل ایارج هم مناسب است و بتجربه رسیده
و غذاهای ایام منضج و مسهل ضمیمه شود یا نخود آب داده و یا زعفران بگوشت
مرغ و بره و بزغاله و امثال آنها و اوراق تمر که ... میکنند و هم انجیر بخورند
از معجون خبث الحدید بقدر یکمغز فندق که درین علت بسیار نافع است میخورده
باشد مگر هرگاه مزاج مریض بسیار گرم باشد یا فصل تابستان بجز که درین صورت
دواهائی که در علاج تب صفراوی مذکور شد میباید داد که اگر حرارت از حد
گرم هم برسیده باشد رفع نماید **مجرای ثالث عشر** در بیان تب دائمی بوده اگر
که اعراض ربع لازمه گویند علامت آنست که تب لازم است و هر سه روز یکمرتبه
شدت تب میشود و اضطراب بهم میرساند **علاج** بعینه علاج ربع دائرا
و تفاوتی که هست اینست که در دائمی مبالغه در نضج ماده و مسهل بیشتر از
میباید کرد بجهت آنکه ماده دائمی بیشتر و عسر الزوال تر است و این قاعده کلی
است که علاج تب دائمی هر خلط بعینه علاج تب نوبه آن خلط است و تفاوتی
که هست اینست که مبالغه در هر باب بیشتر از غیر دائمی میکنند و این قسم تب بسیار
نادر الوقوع است و به تبعیت آنها نوشته شد **مجرای رابع عشر** در بیان حمی مرکب است

و آن آنست که دو تب یا زیاده با هم مرکب شوند و انواع تراکیب آن بحدیست
که از کثرت ضبط آن متعذر است چه بعضی آنست که ترکیب از نوع واحد
باشد مثل آنکه مرکب از دو غب باشد و هر روز بگیرد و مشتبه شود بنائبه که بلغمی
دو ربعی هر روز بگیرد و هر گاه باشتباه علاج بلغمی کنند موجب هلاک مریض
است یا از دو ربع که دو روز بگیرد و یکروز رها کند یا از دو نوع که در جنس واحد
باشند مثل مرکب از غب و محرقه که تب لازم با علامات صفراوی لازم و
هر روز و زیاده قشعریره و لرز و شدت و تب بیشی یا زیاده از دو نوع مثل
مرکب از غب و محرقه و از تب ورم صفراوی و بعضی آنست که ترکیب
آن از دو جنس مختلف باشد چون مرکب از دق و عفونی و بعضی از
متأخرین از ضرب و قسمت اقسام ثنائی و ثلاثی تا سه صد و یک قسم محتمل
الوقوع استخراج کرده و ما فوق بقیاس واگذاشته و اکثر
تبهای مرکب که وقوع می یابد ترکیب آن از صفراوی و بلغمی است چه خون
محفوظ طبیعت است و سوداوی در بدن قلیل الوجود و بسبب سردی و خشکی
از عفونت دور لهذا مرکب از صفراوی و بلغمی مخصوص است باسم خاص
که آن شطر الغب است و ترکیب آن چهار گونه است اول غب دایر بلغمی دایره
ثانی غب لازم بلغمی لازم ثالث غب لازم بلغمی دایر رابع غب دایر بلغمی لازم

وعلامات

و علامات کل واحد از مرکبات ممتزج است از علامات اجزاء آن مرکب
و ظاهرترین علامات شطر الغب آنست که یکروز نوبت دراز بود و حرارت
آرمیده بی آشفتگی و اضطراب و روز دیگر برعکس این و تب تیز باشد
در یک نوبت دو بار یا سه بار لرز و قشعریره آید چنانکه یک نوبت تمام
نشده نوبه دیگر آید علامت زیادتی خلط از زیادتی آن خلط باید
جست و درین تب عرق کمتر است و اگر واقع شود علامت غلبه صفرا است
و باشد که شطر الغب به تب دیگر منجر شود و باشد که مزمن گردد و گاه باشد
که بدق منتقل شود و این تب بطول میکشد بحدی که نه ماه کشد و باشد
که بیک سال رسد و گاه باشد که طول این مرض بضعف دماغ و معده و طحال
ضعیف شود و مضاربه دیگر برانگیزد با جمله در هر یک از اینها در ابتدا
منضج از عنب الثعلب و بیخ و ریشه کاسنی گاوزبان سپستان تخم خیار
شربت نیلوفر بدهند تا پنج روز و در روزی که نوبه نباشد یا نوبه سبکتر باشد
مسهل بدهند از عنب الثعلب بیخ کاسنی گاوزبان اصل السوس گل سرخ
نیلوفر گل بنفشه سنا مکی عناب سپستان ترنجبین شیرخشت فلوس
روغن بادام و دیگر در هشتم و دهم و دوازدهم مسهل و باقی ایام را
منضج بدهند بشرطیکه روزهای مسهل روز نوبه شدید نباشد و الا غیر این ایام

هر روز رکوع اتفاق فتند و بعد از فراغ از مسهلات هر روز ده مثقال سکنجبین
با شیره تخم کاسنی میل نمایند و اگر غلبه بلغم باشد گلقند با سکنجبین بدهند و بعد از
دوازده روز حیوانی بدهند و حقیر چند را از شطر الغب را در هیتابای جزئی
را معالجه نمودم که ده مثقال گل بنفشه را نرم ساییده در میان چهار مثقال
شیره گلقند ریخته داده ام در رفع مرض شافی و بعضی را مسهل مذکور و منضج
و بعضی را بگلقند و سکنجبین و طرف شام یک مثقال نانخواه مثقال تخم الجزر
ما و قند نرم کوفته سفوف نموده ام جناب احدیت شفا عطا فرموده
رفع علت شد الا هر گاه قشعریره و لرزه عارض شود لحاف گرم بکنند و بعد شراب
شربت مناسب آن بلغم زجاجی است بی عفونت که در بدن منتشر شده است
علاج آن قی و ادرار بول و عرق کردن در حمام و بطریق که در تعب
چه این تدبیر است اولی از مسهل خوردن است و تا کار به مسهل نرسد برآید دست
بمسهل وغیره نباید انداخت لا شربت دینار در این تب ها مرکب بسیار نافع
است و این سفوف نیز مجرب است و مشهور بسفوف نافع است پوست خشخاش
یک مثقال فلفل سیاه شش دانه باهم نرم کوبیده سه بخش نموده هر روز یک بخش
از آن با گلاب صبح بنوشند **مجرای خامس عشر** در تب غشی است یعنی در وقت آمدن
نوبه هر روزه یا یک روز در میان غش آید بنوبه بلغمی یا صفراوی **علاج** آن علاج

همان نوبه است بعد از آنکه در وقت غش بر سر بریزند بعد از آن آب بیدمشک
یا مفرح بارد و آب سیب ترش و مالیدن صندل سرخ و آب به و چوب
عود بر سر پیشانی چپ و لخلخه از آب به و آب سیب و آب کاهو و آب
کشنیز سبز و صندل سرخ و فادزهر و طباشیر بنوشند و نوبه غش باعث
سقوط قوت و سقوط نبض میشود و اگر معالجه نپردازند هلاک کننده است
البته باید بنهایت اهتمام در معالجه آن بشود و غذائی از گوشت خروس که
داده شود و ماء الشعیر را نبات انداخته بدهند و تخم خیار و سیب و به
که به یخ سرد کرده باشند و هر گاه یخ بهم نرسد بیم هلاک است و نان را در آب
انار ریزه کرده بدهند و بحلق او بریزند شراب انار ممزوج با آب بسیار کرده
که فرو برد با او نان خشک قاق را **مجرای سادس عشر** در تب جدری و حصبه
یعنی تب آبله و گل فشان علامت آن تب مطبقه است و درد پشت و کمر
و خارش بینی و جستن از خواب و درشتی در جلد و سنگینی بدن و سرخی چشم
و صورت و تنگی نفس **علاج** پیش از برآمدن آبله فصد و حجامت است
و آش میده قرص کافور و قردت با آب انار ترش و شربت ریباس و آب
غوره و رب به و رب سیب و انار و ماء الشعیر خوردن و عدس مقشر با
سرکه و اگر مشکل بشی برخیزد آن بخور بدهند بورق مورد و چوب گز و خاک

و تخم زردک و بپاشند آب نمک سود **مجرب ربع عشر** و در تب دق است بدانکه
تب دق آنست که حرارت بچسپد با عضای اصلیه مثل دل و جگر و دماغ
خصوصا دل تا بر طرف شود رطوبات بدن و سبب آن یا از اسباب سابقه
مثل تبهای محرقه هرگاه طول بسیار بکشد آن یا از اسباب بادیه مثل هم
و غم و غضب و بیدار خوابیدن و تعب و غذا اندک خوردن و رسیدن جوانی و در فصل
گرم و مزاج گرم و غذای گرم خوردن خصوص در بودن تپ و از برای
دق سه مرتبه است اول آنست که حرارت غریبه بر طرف نماید رطوبت میان
رگها را و رطوبات بدانکه سه نوع است یکی آنکه محصور است در تجاویف اطراف
عروق صغار و در فرجها و تجاویف کوچک اعضا که آن فرجها در اعضای
لینه مثل لحم ظاهر نیست چه انطباق اعضا بیکدیگر و در اعضای اصلیه مثل
استخوان نیز ناپیدا است و آن رطوبت در فرجهای اعضا مانند شبنم است
که در نبات بنشیند و ذخیره طبیعت است جهة غذا هرگاه از خارج غذا نرسد
و جهة ترطیب اعضا هرگاه از حرکت عنیف و مانند آن یبوست بپذیرد دوم
رطوبتی است که نزدیک بآن رسیده باشد که صورت عضوی پیدا کند ولکن
هنوز انعقاد تمام نشده و بصورت عضوی نرسیده و جزو بدن نگشته سیوم
رطوبت مزاج اصلی اعضا که از آن رطوبت غریزی گویند و جهة تسهیل تفهیم

تشبیه

تشبیه آن بچراغ کرده اند چنانکه قسم اول رطوبت بمنزله روغن
چراغ است و دوم بمنزله روغنی که فتیله بخود جذب کرده و بآن آغشته
و چرب شده و سیم بمنزله رطوبت مطلق که تخمیر فتیله از آنست پس هرگاه
حرارت غریبه افنای رطوبت محصوره در تجاویف عروق کرده شروع
در افنای رطوبت تجاویف اعضا که مانند شبنم است نمیکند مرتبه اول
دق است بمنزله آنکه آتش روغنی که در چراغ است میسوزد و این مرتبه را
باسم دق مطلق میخوانند و هرگاه حرارت افنای رطوبت اولی کرده
شروع در افنای رطوبت دوم کند که بصورت عضوی نزدیک شده مرتبه
دوم از دق است بمنزله آنکه آتش روغنی که در چراغ است سوخته شروع
در سوختن روغنی کند که در فتیله است و این مرتبه را ذبول گویند و هرگاه
حرارت افنای رطوبت دوم کند که بصورت عضوی نزدیک است شروع
در افنای رطوبت سیوم کند بمنزله آتش روغنها را سوخته شروع در سوختن
فتیله کند مرتبه ثالث است علاج این مرتبه ممکن نیست و از این مراتب ثلثه
مذکوره شناختن مرتبه اول بواسطه اشتباه به تب [illegible] دشوار است
و علاجش آسان و شناختن مرتبه دوم خصوصا وقت ابتدای آن آسانست
و علاج مشکل و شناختن مرتبه سیم در کمال ظهور است و علاج آن

از مکان بیرون علامت تب دق صلابت و رقت و تواتر نبض است
و دسومت همراه بول بودن حضوضگا در وسط و تنها و شاید که در رسوب
صفایحی مانند سبوس باشد و حرارت این تب آرمیده باشد مگر بعد از غذا
خوردن حرارت زیاده میشود و علامت ذبول آنست که چشمها فرو رود
و هر دو صدغ فرو نشیند و سرهای استخوان نمایان گردد و پوست پیشانی
کشیده شود و استخوان حنجره بلند و نمایان گردد و ما زنکه از رنگ و جلد
برود و چنان نماید که پنداری بر پوست غباری نشسته و ابروها را بدشوار
توان بالا برداشت و چشمها خواب آلوده و سر بینی تیز و کشیده شود و مو
دراز نماید و شاید بتمامبر آمده شود و چون ذبول بدرجه انتها رسد موریختن
بنیاد کند و ناخنها کج شود و هرگاه به تقشت که مرتبه ثالث است برسد
جثه معلومست احتیاج بعلامت نباشد **علاج** این تب تا قوت باقی است
و علامت ذبول پدید نیامده امید بهبود هست و طریق علاجش
اولا تدبیر هوای خانه و مسکن است چنانچه اگر فصل تابستان باشد در خانه
نشیند که پنجرهای جانب شمال باشد و اگر در خانه آب روان باشد بهتر است
و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و امثال آن و صندل و گلاب
پیش او بیمار نهند و بستر و لباس او از کتان باشد و سرش را روغن بنفشه

بادام

بادام و روغن مغز تخم کدو بر کف پا و دست و زیر خصیه و سوراخ بینی
و گوش و مقعد و ناف مالند و اگر فصل زمستان باشد هوای خانه
معتدل کنند تا از سرما آسیب باو نرسد و همیشه طالب آسایش و خواب
و فرحت باشد و خود را از هم و غم و از غضب و فکر بسیار باز دارد و اگر
توانند و از تصرف هوا احتراز جمیع باشند بحمام معتدل بیمار را برند و دیوار
گلاب و صندل پاشند و در آب حوض بزنند و بقدری مکث کنند که جلد
بدن نرم شود و رطوبت پذیرد و نمی باید توقف بسیار کنند و از رفتن
حمام حمام مشقت بخود نرسانند و چون بیرون آیند اندام را بروغن
بنفشه و نیلوفر و مغز تخم کدو چرب نمایند و پیش از حمام سویق از گندم
و جو مقشر و مغز تخم کدو و خشخاش و گاو زبان و کشنیز بو داده از هر یک
جزوی و نبات سفید برابر اجزا قدری میل کنند و با خلو معده البته بحمام
نروند که باعث ضرر عظیم است و از گرسنگی و تشنگی و بیخوابی و حرکات
عنیفه احتراز واجب دانند و غذای ایشان میباید بارد رطب حسن الکیموس
سریع الهضم باشد از مرغبچه و خروس بچه و بره و بزغاله و ماهی تازه که باید
بروغن بادام و نان جو میده و مرغ کاو مسکه گرفته و آش جو ترش کنند
و با لحوم مذکوره بدهند و اگر خواهند بعد ایشان از اسفناج و کدو و خرفه

وخیار با ماست کاو تازه و چلدو بار زرده تخم مرغ نیم برشت میل نمایند
و خیار و کاهو و هندوانه و انگور زرد و امرود و انار شیرین هرچه خواهند
بخورند و پالوده با گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر و قند سفید
و تخم ریحان بسیار خوب است و اگر تلیین در طبیعت و در سینه و حوالی
آزار رسیده باشد شربت فواکه و انار و مربای سیب با طعام و نان کاهی مناسب
است و تدبیر اشربه و اغذیه اصحاب دق چنین باید کرد که هر صبح شیره
تخم خرفه تخم خیار بزر قطونا نرشسته شربت صندل یا شربت نیلوفر و
عرق نیلوفر بنوشند یا شیره تخم خرفه با مفرح بارد و عرق بید یا نیلوفر
میل کنند و اگر طرف عصر هم میل نمایند بهتر است لا ملاحظه بسیار
باید کرد که تلیین در طبیعت ایشان بهم نرسد و اگر بهم رسد زود تدارک
باید کرد و حسب طاقت تدابیر مناسب آن و اگر خواطر از غلبه خلط از اخلاط
جمع باشد و معده قوی باشد و ضعیف نباشد و لینت در طبع نباشد شیر الاغ
بهترین راه است بشرط آنکه بتدریج و احتیاط میل نمایند و چون شیر الاغ
بسیار لطیف و زود فاسد میشود در معده میباید الاغ را علف مناسب
داد مثل کاهو و کشنیز و اسفناج و خیار و خرفه و مانند آن و در وقت
دوشیدن الاغ را نزدیک مریض میباید آورد و در ظرف پاکیزه مثل

چینی یا آبگینه بشیر بهتر است و با آب گرم مکرر شسته باشند و ظرف دیگر را با آب گرم
پر کرده ظرف اول را در میان آب گرم نهند و بدوشند و گرم گرم مریض
تناول نماید و اگر خلط غالب باشد استفراغ آن خلط بعنوان لطیف که
باعث ضعف مریض نشود بکنند و بعد از آن شیر الاغ بدهند که نفع
عظیم دارد و همچنین خوردن سرطان نهری که نفع بلیغ دارد خواه
در آتش پزند شیره آن بگیرند و خواه قرص سازند و علامت خرچنگ آنکه آن است
که هرگاه سوزن بر پشت آن زنند رطوبتی مانند شیر از آن بیرون آید و طریق
استعمال آن چنین است که اطراف او را ببینند از زنده و جای اندرونی او را بیرون
آرند و باقی را با خاکستر پاک بشویند پس اگر در اقراص داخل کنند در کوزه
نهند و سرش را بگل بگیرند و در تنور گذارند تا محرق شود و بعد از آن کوفته
و بیخته داخل نمایند و اگر شیره او را گرفته داخل نمایند و اگر سرطان
بعد از شستن با آب خاکستر چوب انگور بطریق مذکور ماء الشعیر بپزند
و گوشت مرغ بچه و چند دانه هل داخل نموده طبخ دهند بسیار نفع عظیم
دارد و اگر حرارت یک دو باشد اقراص طباشیر کافوری و شربت ببرد و شربت
نیلوفر و صندل ترش و امثاله هرکدام مناسب دانند بکار برند این
خلاصه اسباب و علامات و معالجات تپهای خلط و دق هرگاه بای

نهج که مذکور شد در نظر داشته باشند و بنظر دقیق ملاحظه نمایند البته از عهده
معالجه بدر آیند زیرا که خلاصه معالجات تبهای دموی و صفراوی بلوازم تنقیه
چندان تغایر نیست و هم چنین در علاج تبهای بلغمی و سوداوی شمار کثیر
بسیار است و آنچه از علامات هر یک از اخلاط اربعه مکرر مذکور شد در
تشخیص کافی است و بالجمله بعد از حدوث تب اگر مجموع علامات که از برای
هر یک مذکور شده در نظر بگیرند و حال مریض را بانها ملاحظه نمایند
تشخیص در کمال سهولت است و علاج تب دق خلاصه آن تبرید
و ترطیب است **مجرات تاسع عشر** در تب وبائی و معالجه آن مخفی و مستور
نماند که چون درین اوقات زمان اکثر اوقات ناخوشی وبا بهم میرسد
پس لازم آمد که درین مختصر اشارتی به آن شود و آنچه حقیر بتجربه حاصل
نموده معروض میدارد لا سبب آن تعفن هواست زیرا که هوا نسبت
با بدان افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی و ترویح آن چون نسبت
آبست بروح طبیعی و فساد او باعث فساد موالید ثلثه بقدر احتیاج
هر یک بآن و تغیرات او یا از اسباب ارضیه مثل مخالطه بخارات ردیه
که از زمین متصاعد شود یا سماویه بسبب شکلی از اسباب سماویه
که سبب رطوبت مفرط هوا شود و بدان جهت مستعد قبول عفونت

گردد که با استنشاق از طریق مسامات باخلاط رسیده هر گاه در بدن
انسانی اخلاط ردیه باشد متعفن نموده باعث امراض میشود و از جمله
علامات وبا آنست که حیواناتی که زکاوت حس دارند مثل لک لک و پرستوک
از آشیانهای خود هر چند تخم گذارده باشند یا جوجه برآورده باشند از آنها
گذشته میگریزند و حیواناتی که از عفونت متولد میشوند مثل مگس و
ضفدع بسیار میشوند و حیواناتی که بزیر زمین میباشند سراسیمه بر روی زمین
میگریزند و بجای آشیانهای خود نمیروند و نفس کشیدن خوش آینده نمی باشد
و آدمی را راحتی از آن حاصل نمیشود و چون بر بلندی بر آیند و در هوا نظر
کنند چنان نماید که هوا دودناک و غلیظ و تیره است و از جمله علامات
وبا تغیر فصل است از وضع طبیعی خصوصا در تابستان و ظهور رجوم
و شهب در اوایل پاییز و ایلول ماه رومی و دیگر از علامات کمی باران
با بسیاری ابر است اینست مجملی از علامات هوای وبائی **تدبیر تحرز
از وبا** اگر نقل ممکن باشد البته نقل کنند که اول کمتر از لک لک و پرستوک
نباشند و اگر نقل ممکن نباشد بعضی از بخورات را که مذکور میشود دائما دود
نمایند مانند تنباکو و کندر و مورد و پوست انار و صندل و عود و عنبر و قسط
و کندر و سندروس و کهربا و مشک و زعفران و سعد و ابهل و زراوند طویل

وجدوار مجموع یا اگر ممکن نباشد بعض کافی است و همیشه بهار گرکه
و آب غوره مکرر بو کنند و در خانه بپاشند ولته را با آبها آلوده پیش
بینی بدارند و خانه که دران مکس دارند در او را محکم مسدود نمایند
که هوای خارج داخل نشود چه آن هوا با آن بخورست و بوییدنها
با صلاح آمده حسب المقدور حرکت نکنند و بی ضرورت تردد اگر بالضروره
حرکت کنند بینی را بسته که بسرکه آلوده باشند ببندند و زود معاودت
نمایند و با وجود این تدابیر باید که از خوردن غیر مثل میوه‌های سرد کثیف
سریع التعفن مانند زردآلو و خیار و شلیر و شفتالو و مانند آنها
و شیر و ماست و یخ پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی دیگر [illegible]
احتراز نمایند و آنچه بخورند پیاز و سیر داخل نمایند و غذای ترشی
قابض مثل انار و سماق و آب لیمو و ادویه حاره مثل هل و دارچینی میل
نمایند و از شیرینی مطلقا پرهیز نمایند و از گوشت حیوانات آن بلد
احتراز نمایند و از تریاقات تریاق فاروق و مثرودیطوس و جدوار
و نوشدارو هر یک که ممکن شود مکرر بخورند و [illegible] و فلونیا [illegible]
نیز مناسب است و فادزهر معدنی هم خوب است و دیگر احتراز از شیر آلات
خصوص نابخته آنها مانند کاهو و شبت و پیازچه و تره و غیر آنها و از شیر

الات

ظهور و بیهوشی بیشتر است علاجش فصد است و خوردن آب انار شیرین
با شیرخشت و گاهی با بزرقطونا یا سکنجبین و شیره عناب و طباشیر
و خاکشی یا سکنجبین و شیره تخم خرفه یا انکه آلو بخارا بیست دانه تمر هندی
۱۵ مثقال رز و آلوی خشک ۱۵ عدد و بخیسانند و آب صاف آنرا با شیرخشت
و [illegible] بنوشند و غذا ترک شیرینی و روغن نمایند و کاهو و خیار
و هندوانه و آلوچه و کدو و اسفناج و آب نیم گرم بر بدن ریختن و بدن را
با سبوس گندم و تخم خربزه گوشید شستن بسیار نافع است و مالیدن
آبغوره هم نافع است و علامات بلغمی آنست که رنگ واتها چندان
سرخ مایل نیست و ظهور بیهوشی در شب بیشتر است و حدت و حرارت
کمتر علاجش خوردن گلقند و سکنجبین است و خوردن اطریفل صغیر
با یارج فیقرا ابتدا خوردن در دو مهر نیز نافع است و مکرر بحمام رفتن
و با آب گرم بدن را شستن و مالیدن آب کرفس و سرکه و آرد جو درین
نوع از مجربات است و تبرید درین نوع کمتر از نوع اول باید نمود
ماشرا وآن ورم دموی است که ظاهر میشود در صورت و پشت و در
علامت آن سرخ شدید در صورت و چشم و ورم کردن سر تمامی و وجع
با هذیان علاجش فصد و حجامت ساقین و گشودن طبیعت بگز

خفیف و طلا نمودن از صندل سرخ و مامیثا و حضض و گل ارمنی با آب گلاب
و آب کشنیز سبز و بخورند عدس و کشنیز خشک و شربت عناب با سکنجبین دمل
ورم حارست صنوبری شکل و سبب آن خون حار مخلوط برطوبت است
علاجش علاج نوع اول از شرب و فصد و تدابیر غذائی و حوائج و خوردن
سکنجبین صاحب دمل را نافع ضماد دمل بدین نهج است که در ابتدا باید بزر
قطونا با سفیده تخم مرغ مخلوط نمایند و بعد از انکه جمع شد و سر کشید
کوفت ... هیئت که سر باز میکند باید که منضجات استعمال نمایند و منضجات
اینها است بزر قطونا با آب و دهن ضماد نمایند که نافع تر آید و حلبه و جمع
و منفج ... ضماد دیگر گندم بخایند و ضماد نمایند و اگر کسیکه میخاید تا ... نشسته
بشی انفع است ضماد خمیر مایه بتنهائی بروغن بپزد اگر ضماد خمیر مایه با
... شاب ضماد پیاز پخته ضماد هسته تمر هندی کوبیده بتنهائی و با
پیاز ضماد نمایند ضماد اگر با حدت و حرارت بشد حالت و سر پیش با کتیرا
و تخم مورد و موم زرد و گل ارمنی با شیر گاو ضماد اکلیل الملک حلبه کتان
هسته تمر آرد گندم با روغن کنجد و موم زرد با شیر گاو و بد ... روغن
و اگر سرگین کبوتر اضافه نمایند در انفجار اسرع است تمر هندی را کوفته
و پخته و اندکی پیه چراغ اضافه نمایند در انفجار اسرع است و مجرب است

واستعمال

واستعمال سرگین کبوتر با هر یک از اضمده مذکوره در انفجار نافع است
و اگر از اینها منفجر نشود نشتر بزنند تا منفجر شود و بعد از انفجار و پاک
شدن آن از چرک اغلب است که خود ملتئم شود و اگر خود ملتئم نشود
گلنار مرهم جبر سقوطری زرد چوبه مازو این اجزا را مثل غبار سائیده بر او
بپاشند آتشک فرنگ بدانکه معالجه آن با نواع است یکی حب است و یکی بخور است
و یکی کشیدن غلیان است لا حب اجزاء آن اینست ... ریختن زنجبیل
یک ... سیماب چهار مثقال شکر سرخ سه مثقال ... در برابر داشته باید
در ... روغن بقدری بکوبند که چون ... شود و بعد از آن شکر را داخل
نموده و زنجبیل را در خارج نرم کوبیده داخل نمایند و حب زنند هر حب بقدر
نخود در روز اول صبح پنجدانه و شام پنجدانه و هر روز زیاد نمایند تا صبح دوازده
و شام هم دوازده برسد و اگر احوال المریض در بین هر قدر سنگین شود دیگر زیاد
موقوف نمایند تا هفت روز حب بدهند غذا شیر برنج و نان بی نمک و
چنگالی و بعد از دوازده روز از حب آب کله پاچه بخورد لا بخور اجزاء او
اینست شنجرف زال هندی کت سرخ ... که تخم بنگ گویند قرنفل کت
هندی موم از هر یک هفت مثقال اجزا را کوبیده موم سوا آب ... د ...
بیندازند و هفت قسمت نموده هر روز قسمتی را در آتش انداخته سر و گردن را

بینی محکم گرفته که دود بر چشم نرسد تا هفت روز لا غلیان اجزای او
آهنیت شنجرف کت کبود و میخک و دوع از هر یک چهار مثقال کوبیده بیده
قرص ساخته هر روز سه مرتبه در سر غلیان گذاشته بکشد اگر آتش از کمی
نشر بغیر بهتر است و غلیان زمین و کلان و نی را از دشامها بگذرانند و هر روز
سه مرتبه غلیان بکشد صبح و ظهر و شام و در این ایام خود را از برودت هوا
محافظت نماید غذا اکثر ماهی کال و با برنج و از جهت جوشش دهان کت سرخ
مردارسنگ و طباشیر و کلتن روغن و غذا نان که اندکی نمک داشته باشد تا چهل
یوم پرهیز از لحوم غلیظ و حامضات و لبنیات و در وقت کشیدن
غلیان خود را گرم بپوشانند و بعد از ساختن ادویه هفتاد مرتبه سوره
توحید بخوانند **خاتمه** در مداوای سموم مشروبه و ملدوغه بدانکه تاثیر
سم بدل که منبع روح حیوانیت نرسد باعث هلاک نمیگردد پس در جمیع
سموم مشروبه و ملدوغه مراعات دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب حرارت
مفرطه محرقه معفنه است یا بجهت برودت مفرطه که روح حیوانی را از
حرکت باز دارد و یبوست و ثقل مفرطه که باعث سد طریق گردد پس
تدبیر در تبدید آن باشد و تقویه حرانی حتیه بحسب کیفیت و کمیت زیاده
باید کرد و در حاره ان تبرید دل بغذاهاست بارده خوشبوی مانند گلاب

وصندل

وصندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن و در بارده تسخین بانشیه
عطره حاره و در افراط یبوست ترطیب بمثل شیر و پیه و طان نهر و آنچه
در قسم آن بانی حیه نافع است فادزهر تریاق فاروق تا رچل بحرار
و دفع خواب تا یکروز لازم است پس اگر سم از جمله مشروبه به شیخ در قی
مبالغه نمایند و اگر ملدوغه باشد در بستن محکم عضو سعی نمایند و مکیدن
آن در کشیدن آب دهان و باید که شخص حاذق بباشد و مضمضه بروغن
گل سرخ در روغن زیتون و یا شراب کرده بعد از آن بمکد و آب دهن را
بریزد و بعد بشور موضع گزیده را حجامت کنند که باعث جذب سم گردد
و ادویه جذابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و پودنه و زفت و سرگین بز
و سیر و کوگرد و امثال آن با بول مرد و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر
باشد و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافع است لا سیما آنچه معلوم باشد
که آفت که اگر شروع به بخیه حالتی که اندکی تغیر ظاهر گردد بآب گرم و روغن
گل سرخ یا روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل و بوره مکرر قی
کنند و اگر باعث غش و خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کنند
داد و به تریاقیه آنچه مقدور باشد بدهند و هرگاه با التهاب و حرارت
و تشنگی مفرطه معلوم باشد علامت حرارت سم است در این صورت روغن گل سرخ

و روغن بنفشه و لعاب بزر قطونا و شیر تازه و مرغ و ماء الشعیر با شکر
و قرص کافور و آب یخ و امثال آن از برودت شربها و ضمادها نافع است و مکرر
باید بر موضع دردناک و حوالی دل صندل و کاهو و کافور و خیار و طحلب را
سرد کرده ضماد نمایند و اگر علامت برودت ظاهر گردد یعنی ضعف و درد
بطن و عرق بارد و تشویش عقل و تیرگی رخسار در این صورت مثرودیطوس
و تریاق حاره و پادزهر و جنطیانا و حلتیت و جدوار و امثال آن
باید داد و حقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ فودنج و شیر و ترکیبی و بوره
ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و اگر علامت ثقل و یبوست ظاهر گردد
مثل برآمدگی شکم و درد معا و حبس بول و طبع و تهوع و خشکی دهان
در این صورت حقنه بمسهلات قوی مثل سنا مکی و بسفایج و لعاب حلبه
و شیر تازه با حلتیت و مقل و سکبینج و شکر سرخ و بوره و امثال آن باید
نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه
تریاقیه بدهند مثل شیر و شکر و گوشت آنچه که ادویه مناسبه تا این طبع یافته باشد
و اگر قوتش ساقط شده باشد یا غشی و بیهوشی و عرق سرد و ثقل معده ادرار قوت
تمام حاصل نشده باشد در دهنش بدهند و ادویه قلبیه بر روی سینه او مکرر طلا کنند
و آنچه در علاج غشی مذکور است بعمل آرند و اگر اسهال مفرط و پیچش باشد تدبیر آن

بدادن

بدادن روغنها و لعابها کنند و آب میوه‌های قابض و رب سیب و لیمو
و مرغ شکم داغ کرده و امثال آن باید داد و دوای جامع سموم مشروبه
و غیر آن و عام مشترک النفع است مغز گردکان سی مثقال نمک برگ سداب سه مثقال انجیر یک
پنج مثقال دانه ترنج مقشر ده مثقال انجیر کوبیده بقدر یک اجزا را جمع کنند
قدر شربتش ماده درم **معالجه یتوعات و حب السلاطین و امثال آن**
از ادویه حاره مسهله مورث التهاب و غثیان و اطلاق بطن و پیچش است
مداوای آن دوغ و اشیاء بارده قابضه است بعد از قی و مثل روغنها و لعابها
و ربوب قابضه **اشیاء بارده مخدره** مثل افیون و شوکران و لفاح
و تاتوره و امثال آن مورث خارش بدن و ظلمت بصر و سدر و دوار و سردی دست
و پا میشود حلتیت و دارچینی و فلفل و جندبیدستر با طبیخ نخود و ماء الحیل در باب
تریاق کبیر و حقنهای تند و سرکه با صعتر و افسنتین و روغن گل و شرب شیر
و گردکان و تنها هیچ بدن و دماغ بروغنهای حاره تند ناردین و لوئی و
افسنتین و جند و حلتیت نافع است و اگر مضرت افیون مشروب بعد خونهم شود
در رفع مضرت افیون از مجربات است و مساوی بزر قطونا کوفته و آب
کشنیز بعد از قی حلتیت و شراب و شربت افسنتین کافی است و در مداوای
فطر و کماة و امثال آن مانند ماهی سر دشته که در موضع نمناک مانده باشد

١١٤

بعد از سعی چینی حاره مثل فلافله و کونه و زراوند و صعتر و امثال آن
مفید است **علاج مدده ثقیله مانند مرک موش** و مرداسنک و اجسام
معادن و شنجرف و زیبق و امثال آن مورث حبس طبع و نفخ شکم
و درد حیم و در بعض بول الدم و در اکثر حبس بول و ورم عانه و قرحه
امعا است و گاه هست که باعث اطلاق مفرط گردد و مداوا آن قی
و با وجود حبس طبع حقنه هاست و بار دیگر با سرکین کبوتر و شراب
بغایت نافع است و طبیخ انجیر و تخم کرفس فندوقا و افسنتین و ترکیبش در
مسهلات و گوشت آبها رجوب باید داد و زیبق مقتول و مصعد را
بعد از حقنه و مسهل و شربها العسل مداوا سیج باید نمود **علاج**
غداهای مغمومه که گوشتهای پخته و کبابهای در حین گرمی مغطا آن بپوشانند
که بخار او دفع نشده سرد شود اکل آن باعث تکدر و اسهال و هیضه و بیهوشی
میگردد و مداوا او قی و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات
معده است و منع خواب و حمام لازم است و هرگاه باعث قی و غشیان
شدید و اسهال مفرط گردد بعلاج هیضه مبادرت کنند **علاج سموم ملدوغه**
که بعد از چند روز از آنها کشف میشود بعد از آنکه در گزیدن هر یکی از حشرات باید که بالا
تر از موضع را محکم ببندند و دو شیش را بخضر که ناشتا نباشد بر زخم بمالد

معضه